

بسم الله الرحمن الرحيم

في شرح العقائد

في شرح العقائد

في شرح العقائد

في شرح العقائد

في شرح العقائد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4444

تذکره ائمه اربعین علیهم السلام

الحمد لله الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیزل به صراط الذین انعم علیهم
لا اله الا هو لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له و انتم ران محمد
محمد بن عبد الله رسول الله صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم
و انتم ائمه اربعین و احکام شرعیه که تعلق بحقیقت علی دارد از افریقیه علیه که چند روز خرب از ان
متعلق با عقاید است از استیلا اعتقادیه نامند و علم تعلق با قول را علم شرع و احکام نامند
و علم متعلق با فروع را علم فروع و صفات زیر که از شریک با حش و اشرف مقاصد و مقاصد
توسیع بار تعالی و صفات اوست و بنای علم شرع و احکام و اساس بر او استقام
و چون علم اعتقاد است که در عرف علم کلام خوانند و کلام از این باب و طلب است
او دانش و اندیشه و عقاید و این بنابر صفای عقیده خود و دیگر کتب صحیح است و در این باب
از این برکت نشان مصطفوی و قلت و قلائع و اختلاف و تمکن و از جبهه به جبهه انوار
و در این این همه و طر و ترتیب آن بر ابواب و فصول و تمذیب مقاصدش بفرع و اصول

مستحق بود و نذر آنکه کبر و دروغ بر فتنه می آید و چنانچه بعضی از ائمه دین بر فراست و احتمالات کار را
و میل بجا ساختن سائل بر عداوت و کثرت فتاوی و واهیات و جرح بسوی علماء و رحمت
نمایان گشت پس با اشتغال نظر و استدلال و اجتهاد و استنباط و تمیید قواعد و حصول
ترتیب ابواب و فصول و کثیر مسائل یاد و ایراد مشقات با جود تعیین اوضاع و مصلحتات
تعیین نداشتند و الا خلاف ذلک شدند و هر چه مفید احکام علیه از ادله تفصیلیه بود آنرا
نام کردند و معرفت احوال او را با اجمال و کثافت و احکام اصول فقه نامیدند و معرفت
عقائد را از ادله تفصیلیه بسی بکلام نمودند و اول فرقه که نام سنی قواعد و مصلحتات
و تأیید الصلوات و ابواب اعتقاد و معرفت اند و فصل پنجم کتاب من جملة من جملة
او از مجلس وی و مناظره ابو الحسن اشعری با استاد ابو علی جتائی مشهور است و چون اشعری
ترک مذہب بتائی کرده باطل رای معتزله پر دست و چیری را که سنت بدان وارد شده
و جامع سلف بران گذشته اثبات ساخت آن تبلیغ او موسوم باهل سنت و جماعت شدند
و هرگاه فلسفه از یونانی بعضی منقول شد و مسلمانان در آن خوض کردند بسیاری از فلسفه
در کلام غلط نمودند و مغلط البیات و طبیعات را در آن درج ساختند و غرض در ریاضیات
کردند آنکه علم کلام اگر شغل بر او لا حمیه نمی بود و اقیانوش از فلسفه دشوار بود و معرفت حقائق
با غلط فلسفیات صنیع متاخرین است و سلف صاحبین از فقا و محدثین بران گذشته اند که
تفصیح عقائد و تطبیق آن بکتاب و سنت بدان میل بجانب قول احدی از متکلمین و نظارت
باید و لیکن در این زمان که پیش قیام ساعت و بهمان روز گاریت است این طریق
در خبیث بکلام و ادبائی زمان که خوگر تقلید اجبار و در بیان اندر عقائد اهل کلام و علوم کلام
طفاصم واقع شده و در ترازو و ائمه اسلام افتادند تا آنکه یکی از هزارم سربازان کتاب سنت
بر روی کار و حسابی از موقوفات حدیث و قرآن نمی گیرند بلکه این هر دو جهت نیده را که اساس
احکام و عقائد شرعیه و رئیس علوم و تدوینیه است معرول باز کار و حلقه بیرون در می شمارند

والله المشككي وچنانکه در فروع الکلیست چنانکه در هر سوره شافیه و مالکیه و شافیه
و حنابل و حنبلان در اصول عقاید سه فرقه دست بهم از حدیث و کتب معتبره و اشعریه مالکیه و حنبل
بجانب امام اهل احمد بن محمد بن حنبل رسطا اند عنه و جمهور اهل حدیث و ظاهر بهم اعتقاد
ایشانند و ما نیز به بنسب اند بوی ابو بصیر ما نیز دیدی که بسده واسطه سکه و امام عظمی و شافیه
کوفی رفته اند عنه است و ما نیز نام از سمرقند است که این امام از انجا بود این سوره
و جمهور خفیه در عقاید تابع ایشانند و اشعریه و باند شیخ ابوالحسن اشعری که بدو واسطه فرقه
ابو موسی اشعری صحابی رفته اند عنه است اهل حرکات و عبادت و غیره ما هم اعتقاد ایشانند
و مالکیه و شافیه هم اعتقاد پیروی ایشان می کنند و اختلاف مالکیه و اشعریه با هم نبوده
بر دو واسطه مسلم نیست و در بواقی متفق اند و در حنابل و اشعریه خود خلافتی در میان نیست
مگر در سه چهار شفره است سه عقیدت این اختلافات شبیه با اختلافات فطری و نزول عمری است
پس کسی است که اعتقادات او هم عقیده این بزرگواران است اما اقوام در طریق و اسلام در
جمیع فرقین کسی است که بدون ملاحظه این و آن این ظاهر حدیث و قرآن پیش گرفته و افکار
و موافقت هیچ یکی هر که باشد و هر که باشد باک نداشته و می داند که سخن هر واحد در خود را
و قبول است الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کثیف ایمان بر لول حدیث و منطق
قرآن است نه بر اقتضای آرای این دو آن سه

ما تیری و اشعری هر خوب	ایک طور سلف بودم خوب	چیت دانی عقاید ایشان
انتخاب فوائد ایشان	پای برپای مصطفی رفتن	بسر خویش می نرپا رفتن
محدود را تبع او بودن	جادو آفتابش پیودن	عقل خود را فخر حل و نشن
شرع او را کفیل شدن	پشت پا بر زون نهیم چیل	بر قیاسات و این هم چیل
زود بلی کردن ایشانس	پاره کردن قنای تریلیس	سود خن و فتنه فلاحه را
قطع کردن بر فلاسفه را	چشم پوشیدن از کلام امام	بلکه از گفتگو س اهل کلام

<p>نخوص کردن بسنه آیات پشت طاقت نمودست کو بر وفا قش عقیده آوردن از جواب و سوال حق ستن آنچه باشد برودن ز حد قیاس مستزل شود سدا پایش هست بی کیف نشانی همه این شاهراه محو است اوج جاسیه پاه پیدانه بر سر عقل متفلسد باشد</p>	<p>مذنب از طمع جوی از نصوص حدیث مصطفی بر ضمیمه لغت همان در تاول این در آن لیکن بدایه و جان خویش گویند توانند فلک را بر این اعتقادش نمودن است قبول این طریق از غللی بی درستی هست او را وصول کا ضرور و بر تاول مقتضای باشد کم عیار آید و بر سنج باز</p>	<p>از کتاب و حدیث خواندن راه بردن بنور کلمات و صفات آنچه ظاهر شده ازین دو بیان پشت طاقت خمیده آوردن هر چه آید بنسب نمیدان که خود مندازان شود بهراس بر مراد خدای پاک و رسول سار میت می شود بهر گلی هر که سالک شود بدین دست اخترانی در آن هویدانه چون میزبان شمع حقی باز</p>
<p>باجمله این علم اشرف علوم قطبیه بنویسند یا در این درین باب مشتمل بر غرر فوائد و در فرار از در غایت شیخ و تمذیب و نهایت حسن تنظیم و ترتیب و درخواست که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردد و از تدقیقات فلسفه و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین قنات زانی است تجریدش بنمایم و مسائل باب را مربوط به لائل سنت و کتاب سیارزم و فیض طر وایت و تنقیح در ایت و ذکر مذاهب سلف و تقالات اهل بعثت پروران و این که بکسب خدای این اسمیه با وجود غایت قلت فرصت نیست کثرت بعضی در تشتت بابل و توزع حال در هفت روز از اواخر شعبان و سه روز از اواخر در سینه یک هزار و صد و هشتاد و هشت از هجرت سید النجاشی جان صلی الله علیه و آله و سلم از کفن عدم بر منصفه و جو دجله گری کرده و باطراف بیان و تصحیح عقائد اهل ایمان دلبره نمود و موسوم</p>	<p>زیرا که معلوم است عقائد اسلامی و فائیش فز بسادات و دنیوی و دینی و بر این قطبیه بنویسند یا در این درین باب مشتمل بر غرر فوائد و در فرار از در غایت شیخ و تمذیب و نهایت حسن تنظیم و ترتیب و درخواست که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردد و از تدقیقات فلسفه و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین قنات زانی است تجریدش بنمایم و مسائل باب را مربوط به لائل سنت و کتاب سیارزم و فیض طر وایت و تنقیح در ایت و ذکر مذاهب سلف و تقالات اهل بعثت پروران و این که بکسب خدای این اسمیه با وجود غایت قلت فرصت نیست کثرت بعضی در تشتت بابل و توزع حال در هفت روز از اواخر شعبان و سه روز از اواخر در سینه یک هزار و صد و هشتاد و هشت از هجرت سید النجاشی جان صلی الله علیه و آله و سلم از کفن عدم بر منصفه و جو دجله گری کرده و باطراف بیان و تصحیح عقائد اهل ایمان دلبره نمود و موسوم</p>	<p>زیرا که معلوم است عقائد اسلامی و فائیش فز بسادات و دنیوی و دینی و بر این قطبیه بنویسند یا در این درین باب مشتمل بر غرر فوائد و در فرار از در غایت شیخ و تمذیب و نهایت حسن تنظیم و ترتیب و درخواست که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردد و از تدقیقات فلسفه و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین قنات زانی است تجریدش بنمایم و مسائل باب را مربوط به لائل سنت و کتاب سیارزم و فیض طر وایت و تنقیح در ایت و ذکر مذاهب سلف و تقالات اهل بعثت پروران و این که بکسب خدای این اسمیه با وجود غایت قلت فرصت نیست کثرت بعضی در تشتت بابل و توزع حال در هفت روز از اواخر شعبان و سه روز از اواخر در سینه یک هزار و صد و هشتاد و هشت از هجرت سید النجاشی جان صلی الله علیه و آله و سلم از کفن عدم بر منصفه و جو دجله گری کرده و باطراف بیان و تصحیح عقائد اهل ایمان دلبره نمود و موسوم</p>

بسیه الراء فی شرح العقائد کما یشهد به خداوند تعالی درین میان حقیقت و سواد
حال و مال بدریافت حقائق عقائد اسلامیکه بسیار است و چون انسان کمال نیل است
اگر خطائی بر زبان نطق فرستد و هر ی بیان آمده باشد شکفت نیست اما امید از طالبان
نجات و رانجان نجات است که باصلاحش کوشند و راگانان لغزشند و در حجاب
از وی تعالی نیست که امر و زاین را سبب کامیابی بندگان اخلاصند خود گردانند
فردا آید و محققه اعمال حجر سطرار باجیخت صاحبان ساز و دوازده علی الله اعلم
چون ایلین بیایم تمهید یافت اکنون سخن در ترجمه باب و شرح کتاب میرود و بالله
التوفیق قال رحمه الله تعالی قال اهل الحق ان حق گفته اند مراد حق حکم علی بن
واقع است و اصطلاحش بر اقوال و عقائد و ادیان و مذاهب منی آید و مقابل او باطل است
و استعمال صدق خاص در اقوال باشد و مقابل او کذب است و گاهی بیان تیر و دوزخ
کنند و گویند که اعتبار مطابقت در حق از جانب واقع باشد و در صدق از جانب حکم
پس منی صدق حکم مطابقت حکم بر اسه واقع است و منی حقیقت حکم مطابقت واقع بر ای
و احقائن الاشیاء ثابتة حقیقه ثابته چیز ثابت است و حقیقت شئی ثابت است و باشد
و ثابت شئی نزد ما تردید و اشتباه موجود است و ثبوت تحقق وجود و کون الفاظ مترادفند
غرض هر چیز حقیقه هست در نفس الامر که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت و واقع است
و مجرد وهم و خیال نیست و نه تابع علم و اعتقاد یعنی در نفس الامر حقیقت آب آب است و
آتش آتش نه آنکه اگر آتش را مثلا آب اعتقاد کنیم آب بشود و آب را اگر آتش گوئیم آتش
باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم باشد و علم و اعتقاد
و علم متعلق اشیا از تصورات و تصدیقات و احوال آن ثابت است مستحلافا
للسو فسطاطیة بخلاف فتره و سوططیسه که اگر حقائق اشیا می کنند می گویند این همه
حقائق او با هم در حقیقت باطله و تابع اعتقادات است و این سخن ایشان شرعا و عقلا یا و در

باطل است هیچ مائل نمکوب که حقیقت آب و آتش مجز و دویم و خیال است و جمعی دیگر ازین
 طایفه در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک کنند این هم مکابر
 نامعقول باشد و با ایشان بحث و مناظره پس توان آموختن برای ایشان آن بود که در
 آتش باز نماند خفته شوند اگر بحقیقت آتش و گرمی آن آزار کنند مردم شوند و اگر مردم نزنند و بسوزند
 نمودار از معنی لفظ سو فاعلم حکمت است و منی اسطر مضروب و غلط پس سو سطر نام حکمت
 موهبه و علم مزخرف باشد و اسباب العلم للخلق ثلاثة و اسباب دانستن چیز
 برای مادی مخلوق از ملک و انش و جن سه چیز است بخلاف علم خالق تعالی که آن بزرگوار است
 و بسی از اسباب الهی علی السلیقه یکی از آن سه حواس سالم و آفت باشد
 و الحیاء الصادق دوم خبر راست و العقل سیوم خرد و این حصر حکم است و استقامت است
 فاللهی اس اخمس پس حواس که جمیع حواسه یعنی قوت باشد پنج حست و عقل حکم می کند
 بوجود آن با ضرورت و حواس باطنی که فلاسفه اثبات آن می کنند و آتش بر اصول
 اسلامی تمام نیست السمع یکی شنیدن و آن قوتیست که در سوراخ گوش نهاده اند
 و بدان آوازهای که بوسیله هوا از تنکیف کیفیت صوت بگوش می رسد می دریابند و البصر
 دوم دیدن و آن قوتیست که بدان اعضاء و الوان را شکل و مقدار و حرکات
 و حسن و قبح اشیا و جز آن ادراک می کنند و این قوت را میان در عصب مجوف نهاده اند
 و الشم سوم بوئیدن و این قوت را در دو پاره گوشت که از مقدم و باغ روئیده و مشابه
 بپرسپان است و در بیعت نموده اند و بدان ادراک بود با بطریق هوای تنکیف کیفیت
 و در سینه حاصل می شود و الذوق چهارم چشیدن و این قوت را در عصب که بر جم
 زبان گسترده شده است پریشان کرده اند و بدان مزه یا میز شریطوت لعابیه که در حن
 باشد دریافت می شود و اللس پنجم سوزن و مس کردن و این قوتیست منتشر در تمام
 بدن و بدان گرمی و سردی و ترس و خشکی و جز آن نزد اتصال و تماس دریافت میگردد

و بکل حاسه منها این قفس علم و صنعت می له و بهر قوت ازین قوت های پنجگانه قوت
 و آگاهی شود انسان و جز آن چیزی که ساخته و نهاده شده است این قوت بر آن
 آن بینی او تعالی هر یک را ازین اداس نفس برای ادراک اشیا می مخصوصه آفریده چنانکه
 سمع را برای اصوات و ذوق را برای طعم و شم را برای روائح و کاربکی از دیگری
 نمی آید و در جاز خلاف است و هر چه از دست زیرا که این ادراک بر وجه اختصاصی متوجه
 او تعالی است بغیر تاثیر حواس و الخبر الصادق علی نو عین احد هما الخبر المتقین
 و خبر راست که در ورغ نماند بر دو گونه است یکی خبر بیانی که یک دفعه واقع می شود بلکه متعاقب
 و متوالی می آید و هو الخبر الثابت علی السنة فلا یتصل بحرق اطش هت علی الکتاب
 و آن خبر نیست که ثابت شده است بر زمانهای قوم و مردم بسیار که مقصود می شود عقل
 تجزینی کند توافق ایشان را بر ورغ و مصداقش وقوع علم است بغیر شبهه و خصوصاً
 للعلم الضروری کالعلم بالمملک الخالیه فی الارضه الماضیه و البطلان
 النائیة و آن خبر متواتر با ضرورتی که موجب علم ضروریست چنانکه علم با دشمنان گذشته و در
 زمانهای ماضیه و شمرهای دور دست مثل علم بوجو و کما معظه و بعدا و الثالث خبر الرسول
 المعتمد بالمعجزة و دوم خبر غیر تأیید کرده شده در رسالت او ثابت گشته بمعجزة در رسول
 کسیست که خدا او را برای رسانیدن حکمهای خود بسوی خلق با کتاب فرستاده و نبی
 عام ترست از وی و معجزة چیزی که عادت را بدرد و مقصود بیان اظهار راستگوئی مدعی
 رسالت باشد و هو یوجب العلم الا سندی لانه و آن موجب علم حاصل
 باشد لال است که نظر در دلیل باشد و العلم الثابت به ایضا همی العلم الثابت
 بالضرورت و علمی که ثابت می شود و حاصل می گردد بخبر رسول مشایه علمیست که ثابت
 بالضرورت باشد مثل عسوات و دیدنیات و متواترات فی التیقین و حصول یقین
 و عدم احتمال نقیض و الثبات و در ثبوت و عدم احتمال زوال تشکیک مشکاک فیها

علم معنی الاعتقاد المطابق الحجاز الثالث بالاجمال اذ ظنا و تقلید
 پس علم ثابت بخیر رسول یعنی اعتقاد نیست که مطابق واقع باشد بجزم و ثبوت و درجه سهل یا
 گمان یا تقلید بود بنا بر استغای مطابقت و جزم و ثبوت و مقصود از این بیان فایده فیروز
 قمریست و اما العقل فیهو سبب العلم ایضا و العقل پس آن نیز سبب علم
 و عقل نیز نیست در نفس که عاقل بدان آماده علوم و ادراکات می شود و همین است مراد از قول
 ایشان غریزة یتبعها العلم بالضروریات عند سلامة الکالات و گفته اند بجزم
 که ادراک غایبات بواسطه ادراک محسوسات بشاگرد می کند و تصریح بجزم و عقل سبب
 علم بدان چیست که در وی خلاف تنبیه و ملاحظه در جمیع نظریات و بعضی فلاسفه در
 الیات بنا بر کثرت اختلاف و تناقض آرا است و ما ثبت منه بالبداهة فیهو
 ضروری و آنچه ثابت شده است از علم بقول اول نظر و توجه بدون احتیاج بسوی
 تفکر پس آن ضروریست که علم بان کل الشئ اعظم من جزئه چنانکه علم بآنکه تمام
 شئی کلان تر و بزرگ تر باشد از پاره او و این در مرکبات مقداریه مادیه است نه علی الاطلاق
 زیرا که بعد تصور کل و جزو و عظم توقف بر سیع چیزی نمی شود و ما ثبت منه بالاستدلال
 و آنچه ثابت شده است از ان بنظر در دلیل برابریست که این استدلال از علت بر معلول
 باشد چنانکه آتش را دیده بدانند که او را در دست یا از معلول بر علت چنانکه دور را دیده بدانند
 که آنجا آتش است و اول گاهی خاص می شود با تم قلیل و ثانی با سم استدلال فیهو
 اکتسابی پس آن علمیست که کسب حاصل شده و کسب با شرت اسباب است بختیار
 و اکتسابی عام تر بود از استدلالی زیرا که استدلالی حاصل می شود بنظر کردن در دلیل پس هر
 استدلالی اکتسابیست بالعکس و ضروری در مقابل اکتسابی و استدلالی هر دو سببه آید
 و الا له لیس من اسباب المعرفه لصحة الشئ عند اهل الحق و الهام که انداختن
 چیزی در دل بطریق فیض باشد از اسباب شناسختن صحت چیزی نزد اهل حق نیست تا

اعتراض بر حصر اسباب در پیچیدگی و در شمولی عامه خلق بدان تحصیل علم نمی توان کرد و الا گاهی
 بران علم حاصل می شود و از بسیاری اوسلف نقلی است آری الهام و کشف منام هر چند
 موجب علم باشد اما از هیچ اسلام نیست و نه موجب اثبات حکمی از احکام و آری صلاح
 شهادت احکام ثابت و متناهی است اوست تقاضی ثنای الهی گفته کشف و الهام اگر خلاف آحاد
 احادیث و قیاس جامع شرعاً است هیچ حدیث و قیاس بر است و در کشف حکم بطلان کنند
 و این سلسله میان سلف و خلف منقطع است زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بحیث قاطعه است احتمال کذب و شیان و کفر و ایت ضعیف و در کشف اولیا غلط بسیار واقع
 می شود و نمی بیند و تجربه واحد و تقلید مجتهد مفید ظن و ارتقا و جازم قابل الزوال است
 پس گوید امر ذاتی بطلان چیز است که شامل اینها نباشد و الا وجهی برای حصر علم در اسباب
 سکا نیست و العالم ای چیزی که جز ذات و صفات او تعالی است از موجودات که بران
 صانع را برانند چنانکه عالم اجسام و عالم اعراض و عالم نباتات و عالم حیوانات و جز آن میگویند
 بجمع اجزائ که با تمام جزئیهای خود از آسمانها و آنچه در اوست و زمین و آنچه بر اوست و محدث
 نوید پید شده است یعنی فرد فردش از کم مردم بر بنصه وجود با اختیار و اراده او تعالی جلوه گرفته
 و او معدوم سرج و شده بکشد عثمان بن حصین ضعیف گفته فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم کان الله و لم یکن شیء قبله و کان عرض الله حلی الماء ثم خلق السموات
 و الارض و کتب فی الذکر کل شیء و اذ البخاری بخلاف فلاسف که مذکور ایشان
 قدم سموات با مواد و صور و اشکال و بی و قدم عناصر با مواد و صور و با انواع است یعنی گاهی
 از صورت خالی نبوده و هر که از ایشان اطلاق قول بحدوث ماسوی الهی کرده یعنی احتیاج بسبب
 تجربه کرده یعنی سبق عدم اذهو اعیان و اعراض زیرا که عالم اعیان و اعراض است و در جو
 یزات خود قائم باشد عین است و الا عرض و هر یک از اینها حادث است و هر چه این چنین باشد
 قدیم نبود فالا عیان ماله قیام بدانته پس اعیان چیزی است که او را قیام بذات خود نمی باشد

و معنی قیام بدانند نزد حکمین آنست که بنفس خود تمیز بود و در تمیز خود تابع تمیز شسته دیگر نبود و کلاً
 عرض که تمیز از تابع تمیز جوهر باشد که محل اوست و هو اما صوب و هو الجسم و چیزی که قائم
 بذات خود است از عالم یاد که یک است از دو جز و دو زیاده و آنکه جسم است و از دو بعضی تا کثرت
 از سبب و تا ابعاد بلکه تحقق گردد یعنی طول و عرض و عمق و از دو بعضی هشت جزء تا تقاطع
 بعد سبب گانه برزد و ایامی قائم ثابت شود و او غیر مرکب کالنجی هدر یا مرکب نیست مانند
 جوهر مادی است که هیچ وجه انقسام نمی پذیرد نه علماً و نه بهاء و نه فرطاً و هو الجسم
 الذی لا یتجزی و آن پارچه است که دیگر یار و نشود و از جوهر فرد خوانند و از دو فلک
 چنین جوهر را جوهر نیست و ترکیب جسم از بیولی و صورت گویند و العرضی ها لا یقوم
 بدانند و عرض آنست که قائم بذات خود نشود بلکه قیام او بغير خود و بیجذات فی الاجسام
 و السجایا و حوادث شود و جسمها و جوهرها و این تمام تعریف عرض هست برای احتراز
 از صفات البیابیان حکم اوست کالاولی آن مانند رنگها و اصول او کن سیاست
 و سفیدی است ذیل سبزی و زردی و باقی رنگها ترکیب از اینها حاصل می شود
 و الا که آنکه آن اجتماع و افتراق و حرکت و سکون است و الطعوم و مزه ها و آن
 که گون است تلخی و تیزی و شوری و زخمت و در بان گیری و شیرینی و ترشی و چرب و بگیری
 و ترکیب مزه های بیشمار بهم میرسد و الواسع و بوا و انواع آن بسیار است و آنها
 خاص ندارد و چون عالم اعیان و اعراض شده و عیان اجسام و جوهر قرار یابند و
 اجسام حادث است پس همه عالم حادث باشد و ازین دلیل که در متن مذکور شد دل نقیر
 در قلوب است زیرا که برای اثبات حدوث عالم اوله کتاب خالق عالم و سنت اعلم عالم
 کم است که دست بدانان عقل زده آید با وجود بر این سمع و را ثبات عقائد اسلامی
 بحسب و خاشاک عقل آوختن که اعم عقل است لکن اغرای گفته و فطرت انسان و شواهد قرآن
 چیزی است که بی نیازی کند از اقامت بدان و هو قابل للفناء و عالم بعد از وجودش

فناپذیرست و فانی و باکاست و شدنیست لقوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه ع
الا کل شیء ما خلا الله باطل پس جوهر عین و ملائکه و بهشت و دوزخ و اشغال آن
که خبر بدوام آنها دارد و شده و نیز فانی شوند اگر چه مقدار لمح باشد بعد از آن باقی مانند فنا
نه پذیرند و حق آنست که آن فریشتن اینها برای بقاست نه موت و فانی پس برای یک لمح هم
فنا میشوند و ادله بقای اینها مخصوص کریمند کوراست و المحدث للعالم هو الله تعالی
و تو نیز بداند که جهان خدای برتر است و قریب بانصدا که یکبار به اشتات صانع عالم و مدبر
ایست و ولایت دارد و ادله کتاب و سنت و فنیست از ادله برای این کلامیه و مقالات فلسفیه
که الصباح یغنی عن الصباح و معنی لفظ خدا خود دانسته است یعنی خود بخود موجود و شونده
و البته باید که منتهای جمله سلسله موجودات بیک ذات بود که از خود باشد و وجود او واجب
و عیشش متع بود و در سلسله موجودات بی نهایت رود و این مقول نباشد الا واحد
یعنی جهان آفرین یکاست لقوله تعالی لا اله الا الله و لا احد و بحقیقت ایما و عالم و
اتظام وی جز از یک صانع و یک حاکم است نیاید و مشهور درین باب میان متکلمین
برهان تنافعست یعنی قوله تعالی کن کان فیهما اله الا الله کفست و الله واحد و الله واحد
شایع عقاید بعد از این آیه و تقریر برهان گفته این آیچیت اقناعیه است یعنی افاده طریق میکند
به یقین و لیکن این حرفیست که از آن موثرین مسلمان می خیزد اسلام و این حرف یعنی چه
بلکه این آیچیت قطعیست و تقریری که در رفع جمیع آن کرده مبین بر شفا جوف بارست
القدیم محدث عالم قدیمست چرا که قدیم خود حادث بود و از جمله عالم باشد نه صانع عالم
و لفظ موجود و واجب و قدیم نزد بعضی مترادف اند و نزد بعضی متضاد و حق در تساوی محسب
صدقست و بهر حال این الفاظ از اساسی نیست اگر چه کلا بیان اطلاقش بر اینست
کرده اند و لهذا بسیاری از سلف و بعض خلف انکارش می کنند منتهم این محرم بلکه در شرح شریف
بجای قدیم لفظ اول و بجای لفظ واجب لفظ قدیم و بجای صانع لفظ خالق و فاعل آمده و

هر که قائل بحیثیت اجمال است می گوید اطلاق این الفاظ با جملع بوده است الحی نه محسوسات
 قال تعالی هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و قال تعالی كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِحِسابٍ عِلْمٍ وَ جَدُّكَ ذُو الْجَلَالِ
 وَ الْإِكْرَامِ و این صفت که یکم از صفات شصتگانه او تعالی است امام جمله صفات است
 و کند الفظ می قدیم را از اسمای اعظم شمرده اند القاده را توانا است بر هر چیز بقوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و این صفت دوم است العلیه و آنست بمنص قرآن کریم
 و آیات اثبات علم او تعالی که صفت سوم از صفات اوست در کلام مجیدیش از حضرت
 البصیر البصیر شد و از بنیاست بنص کتاب عزیز و این سمع و بصیر که چهارم و پنجم در شمارند
 و در صفت متغایر اند از صفت علم چنانچه تنج قرآن کریم بران گواهی می دهد زیرا که علم را در ذکر
 معلومات آورده و سمع را در بیان سموعات و بصیر را در بیان بصرات و در صورت ارجاع
 این هر دو صفت بصفت علم و قائل شدن بآنکه مراد بران علم سموعات و علم بصرات است
 تحریف قرآن و حدیث لازم می آید و نیز که سمع و بصیر از منفعتی شد و از اسمع و بصیر نتوان گفت
 پس وی سبحانه جمیع اصوات و حروف و کلمات را سمع قدیم خود که نفعت ازلی اوست گوش
 می کند و جمیع اشکال و الزمان را با بصیر قدیم ازلی خود می نگرد و بقدر ظلمت مانع دیدن و تنبیه
 او نیست و نه هیچ شنیده از وی چنان می شود اگر چه بغایت درجه انخی باشد و نه هیچ
 دیده از وی نا دیده می ماند هر چند باریک تر بود و نه او را بحدوث سمع و بصیر حاشا
 می شود و نه از قدیم این هر دو صفت قدیم سموعات و بصرات لازم می آید و در شرح اطلاق الفظ
 عین و اذن هم آمده قال تعالی تَجِبُّ فِي بَاطِنِكَ وَ فِي أَحَدِ ثَلَاثِينَ مَا أَذِنَ اللَّهُ لَشَيْءٍ مَا أَذِنَ
 لِلْبَشَرِ يَتَغَنَّى بِالْقُدْرَانِ رَوَاهُ الشَّيْخَانِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الشَّامِيُّ الْمَدِينِيُّ وَ رَوَاهُ الْإِسْنَادُ
 و این صفت ششم و هفتم باشد و هشتم کلام است که خواهد آمد و دلیل بران قول تعالی است
 وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ قَوْلُهُ يَعْلَمُ مَا يُبْدِي لَكُمْ آيَاتِهِ و این باب بسیار است
 و بجای خود سطور عقل جمعی کند بآنکه محدث عالم برین نظم بلیغ و نظام حکم باین صفات بنویسد

و بعد از چنین جهان عجیب و غریب ششلی بر افعال متقنه و نقوش مستحده بر دل بین اوصاف
 نخواهد بود و چنین صورت و پذیرا مرده و مابستر و جابل و گنگ و کور و مضطر بعضی
 هرگز نخواهد فراموش و اصداد این اوصاف که نقائص از تزیین وی جهان از ان واجب است
 و نیز این صفات در مخلوق وی پدید است اگر وی نیست از کجا پیدا شده خشک
 ابری که بود ز آب نماند و ناید از وی صفت آب است و و حقائق این صفات بلکه جمیع
 اوصاف الیه را که کتاب و سنت بدان مطلق است بحقل و قیاس نتوان دریافت مگر آنکه
 حق تعالی خود از ان در ذات آدمی خلق کرده که بدان اوصاف و سعه سحرانی از وجودی
 می برد اما حقیقت صفات اوصاف آدمی نماند چه حجت ذره را با مین خور مشید
 چه نسبت خاک را با عالم پاک و نعم با قبل و الرب ساربان تغزل و العبد
 عبد و ان ترقی و لیس بعضی است عرض زیرا که عرض قائم بذاته نباشد بلکه محتاج
 بجلست پس ممکن باشد و نیز بقای او متغی است و الا بقا منتهی قائم بالعرض باشد و لایق
 آید قیام منتهی یعنی و این محال است و لا جرم و نه جسم است زیرا که جسم مرکب و متغیر است باشد
 و این امارت حدوث و امکان است و لا جرم و نه جوهر است زیرا که جوهر از تکلیف نام جز
 لا تجزئی است و آن تمیز باشد و پاره از جسم است و حق تعالی از ان بر جسم است و جزو فاعله
 از انجست که جوهر نزد ایشان اگر چه نام موجود است که در موضوع نباشد خواه غیب و بود
 یا شخیص و لکن از اقسام ممکن است و مراد بدان ماهیت ممکن باشد که یافته شود در موضوع
 و اگر مراد قائم بذاته و موجود لانی موضوع گیرند نیز از اطلاق بر صحت متغی است بجهت عدم ورود
 شرح بدان و مبادرت فهم بسوی مرکب تمیز و لا مصلح و نه ذی صورت و شکل است مثل
 صورت آدمی یا اسب زیرا که این اوصاف اجسام است که بر اسطرکیات و کیفیات احاطه
 حدود و نهائات آن حاصل می شود و لا محال و نه ذی که حد و نهائیت داشته باشد چنانکه
 کرده است و لا معدود و نه معدود که از ان توان شمر و نهائی کیات متصله به مقدار و نهائیت

آنچه اعداد نیست و این خود ظاهر است و لا متبعض و لا متجز و نه صاحب الباطن و اجزا
 و لا مذکب منها و نه مرکب از آن که یار و یاره هم پیوسته باشد چه در آن احتیاج مناسی
 و وجوب است پس شئی در خارج را با اعتبار تالاف و ی ازان متکرب خواهند و با اعتبار
 انحلال وی بسوی آن بعضی و تنجیزی نامند و لا متکنا و نه نهایت دارد زیرا که تناسبی از
 صفات مقادیر و اعداد است و لا یب وصف بالمالیة و مستوره می شود و بجایست با اشیاء
 چه بجایست موجب تمایز از تجلیات بقول مقوم باشد و این مستلزم ترکیب است
 و لا بالکیفیة و نه وصف کرده می شود و کیفیت از رنگ و مزه و بود گرمی و سردی و تر و خشکی
 و جویان زیرا که این از صفات اجسام و توابع مزاج و ترکیب است و ازین الفاظ نا آشنا
 که صلهای کلام در بیان صفات وی تعالی ترا شنیدد و اندو اثری ازان در کلام خدا و رسول
 یافته نمی شود و بدلی ازان از آن نیست بدین غیر سدا را جان بلج سیده و دل اندوه آسیده و کیف که
 هیچ عبارت و لفظی صانع باین عبارت نیست و مثل ایشان در فرار از تشبیه بسوی این تعطیل شکل کسی است که از گرمی
 گرم گر خسته پناه با تش گریه و یا از گریه ز نور تر سیده بگریه ما را افتد و از میز آب فرار شده
 زیر بالان بالیستند آنچه از کتاب و حدیث ثابت شده همین قدر است که او تعالی بوضوح است
 بجهت صفات کمال و منزله است از جمله سمات نقص و نه وال پس هر چه خود را متصف انوده
 بدان متصف دانند و از هر چه خود را مقدس و منزله گفته ازان پاک شناسند و هر چه در اشیاء
 و لفظی پیروی قرآن و حدیث باید نمود و از عقل ناقص و فهم کاسد و رای فاسد خود را اثبات
 صفت از صفات و لفظی و صفت از اوصاف حریفی نباید افزود و از آنچه خود را بدان وصف کرده
 آنست که اندکی مست و صمد است و نه زائیده و نه زائیده شده و نیست او را کفو و همسر و هست
 زنده و قائم است نمی گیرد و او را قوم و نه غنودگی هر چه در آسمانها و زمین هست همه از آن است
 نسبت که پیش او سفارش کس کند مگر باذن او می دانند آنچه پیش ایشان و پس ایشان است
 و احاطه نمی کنند بجزیری از علم او مگر هر چه او خواهد گنجایش کرده است که همه او آسمانها و زمین را

در بون یکسان و احتیاط این هر دو است بالا و پیرایه آن از صفات چنانکه بیاید و لایکنان
 مکان و جای نیک و در جانی نریز که ممکن عبارت از لغو و بعد از آنست خواه متوهم باشد یا متحقق
 و از امکان نامند و بعد عبارت است از امتداد و قیاس جسم یا بنسبت و کسبیکه قابل بوجود و خلقت
 و خداست از امتداد و مقدار که مستلزم تجرید است و عبارت قوم و زمین محل تفاوت است
 حاصل آنکه در غیر خود در نیاید و هیچ چیز در وی حال نبود و یا غیر خودی که نشود و در اینجا بهر
 حلول و احتیاج باطل شد و بطلان عقیده همیشه و مستلزم که خدا را در هر مکان و با هر انسان بذات
 گویند ظاهر گشت و دلیل این فرق آیات قرب و حیت و احاطه است و جواب از آن خواهد بود
 و لایحوی علیه زمان و معاری نمی شود بروی زمان زیرا که زمان نزد اهل کلام عبارت
 از متجددی که بدان تجدید و دیگر را نداد و کند و نزد فلاسفه از مقدار حرکت و خداوند تعالی
 از اینها منزله است و لایشبهه شئی و مانائی شود و او را هیچ چیز لقول لیس کمثله شئی
 و همچنین مانائی شود و هیچ چیز در او باشد و ثابت مثلث است و مثلث نزد اریستو باشد و در حیل و صنایع
 باشد آنکه اگر در مثل و در یک وصف هم مختلف شوند مثلث نماند و نزد مشرک مساوات هیچ وجهی از مساوی و قیاس
 برست از آنکه در تفاوت یافته شود و مشترک و چیز دیگری و صفها و مساوات هر دو یکدیگر همه وجه و لایق تعدد باشد
 پس تا آنکه تعدد نشود و لایحوی عن علمه و قدراته شئی بر برون ندارد و علم قدرت او هیچ چیز در یک اهل بعض
 و عدم قدرت بعض نقص و اتمها است پس بی نقص با آنکه بعضی قطعی از کتاب و سنت
 ناطق اند و بموجب علم و شمول قدرت پس بوی سبحان و ابراهیم و توانا هر شئی است لقول تعالی
 وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَ قَاتَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا و چه چنانکه در علم فلاسفه است که وی
 عالم بر بیانات نیست و بر اعداد بیشتر از واحد قدرت ندارد یعنی ممکن نیست که ابتدا بر بیانات
 از وی چیزی که صادر شود و آن معلول اول است و در هر یک گویند ذات خود را نه و اندر نظام
 گفته تا نیست بر خلق جمعی و قیاس و اولها تمام طبعی گویند قدرت ندارد و برش مقدور و عید و عاید و حیر
 گویند نیست قادر بر نفس مقدور و عید و این همه اعتقادات کفر صریح است زیرا که در آن انکار از صفات

[illegible]

و غیر ذلک در این محال است و تصدیق ناطق اند به ثبوت علم و قدرت و غیره با قصد و افعال
مستقنه و ال است بر وجود علم و قدرت وی نه بر مجرد تسمیه او با علم و قادر الیه و این صفات
ازلی است و لم یزل خواهر بوده نه چنانکه گرامیه زعمی کنند که صفات وی حادث اند بر لیل
آنکه قیام حوادث بذات وی تحصیل است قائمه بدانته قائم اند بذات او تعالی زیر آنکه
شیء بهمان باشد که قائم بذات آن شیء بود و بالضرورت چنانکه زعم متزلزل است که وی تکلم
بکلامیکه قائم بغیر اوست و مراد ایشان نفی این صفت است نه اثبات آنکه این صفت
غیر قائم بذات اوست و دلیل معتدل آنست که در اثبات صفات ابطال توحید است زیرا که
این صفات موجود و قدیم و مغایر بذات او تعالی اند و ازین قسمند غیر خدا و تعدد و تعدد بلکه تعدد
و اجباب بالذات لازم می آید چنانکه در کلام متقدمین اشاره و در کلام متأخرین صراحت آمده
که واجب الوجود بالذات خدا و صفات خداست و تصاریف با ثبات سه قدما کافر شده اند
تا با ثبات هشت قدیم بلکه بیشتر مثل بقا و بیدار و صین و وجه چه رسد لهذا متن اشاره است بواجب
که و گفته و همی لا الهی و لا نعین یعنی صفات خدا نه صین ذات اند و نه غیر ذات پس قدیم
غیر و گفته قدما لازم نیاید و اولی آنست که چنین گویند که تحصیل تعدد ذات قدسیه است
نه ذات و صفات و در قدیم ممکن رفته که قائم بذات قدیم و واجب با و غیر منفصل از او باشد
همیچ آحاد نیست زیرا که هر قدیم خدا نیست که از وجود قدما وجود آید لازم آید بلکه او تعالی
قدیم بذات خود و موصوف بصفت است و اطلاق لفظ قدما و ضرورت نیست تا کما ان نزد که هر چه
از انما قائم بذات خود و موصوف بصفت الیه است و بنا بر صعوبت این مقام معتدل اند
نماست یعنی صفات فرست اند و گرامیه یعنی قسم آن و اشاعه یعنی غیریت و عنیت و حق و محبت
آنست که کلام و عنیت حقائق با ذات و غیریت وی و زیادت و سه بر ذات که در کتب
متکلمین تذکر است در کتاب و منت بر وی از ان توان یافت مگر همین قدر که او تعالی
موصوف بصفت کمال است پس در حق نامی صفات غوث عظیم است و آنکه قابل نیست

که آنکه لا یغیر و لا یموت می گوید و آنکه زائد بر ذات اعتباری نماید و بی غرض در کار است که در
 بدان مکلف نبوده و در عقاید چیزی دخل کرده که از قبیل عقاید نیست و هجی و این صفات
 از لایه قائم بذات او چند است العلم کلی از انجاء علم است و این صفتی است که تکشف
 می شود معلومات نزد خلق این صفت با آنها است بعد از حیات علم و شعور
 علمی از سبق جن فکرت و متعلق بجلو کلیات متجاوز از ادان بجزئیات
 فزونیست از محکم مکان که نه ملش بود محیط بان عدد در یک درسیا با آنها
 عدد و رنگها به نسبت آنها همه نزدیک و بود ظاهر همه در علم او بود حاضر
 و القدره و دم قدرت است و آن صفتی است مؤثر و بر قدرات نزد خلق و بی با آنها
 اشعار بعد از آن قدرتی بود کل مرادوات را بود شالی در همه کار و در همه حالت
 کارگر به توسط آلت اثر آن بهر عدم که رسید رخت بر خطه وجود کشید
 و الحیاة سوم حیات و آن صفتی است که موجب صحت علم باشد و قوت بنی قدرت
 از صفاتش بی حیات که امام همه صفات آمد او بخود زنده است پاینده
 زندگان و گریه و زاری و السمع چهارم سمع و این صفتی است متعلق بمسموعات
 والبصر پنجم بصر و این صفتی است متعلق بمبصرات و لازم نمی آید از قدم این هر دو قدم
 مسموعات و مبصرات چنانکه از قدم علم و قدرت قدم معلومات و مقدمات لازم نمی آید
 زیرا که این صفات قدیم اند حادث می شود اینها تعلقات بخوارش که تا قبل حق است
 که متعلق نیز حادث نیست بلکه حادث متعلق است بالفتح و ظهور احکام متعلق بتفاوت بنابر
 تفاوت متعلقات است و او بجهان برست از حدوث و تجدد و تغییر و تبدل بجمع و جوهر بر وجهی که
 حادث نمی شود برای او نای و صفتی بطور احکام متعلق بتعلقات و سه بلکه دی لم یزل و
 لا یزال با این صفات است نیز حدوث و انتقال و الارادة و المشیة و ششم و هفتم
 اراده و مشیت است و این هر دو عبارت اند از صفتی درجی که موجب تخصیص سبک از مقدر

باشد و یکی از ادوات بوقوع با استوار است قدرت بهر یک و برون تعلیق قلم بلیغ و قریح
 در برین روش است بر کسیکه نداند که شصت و شصت است و اراده حادث تمام نبات و
 و بر کسیکه می گوید معنی اراده کردن خدا و فعل خود را آنست که وی کرده و ساهی و مغلوب
 نیست و معنی اراده کردن او فعل غیر خود را آنست که وی آمرست بدان و کیف که هر
 متکلف را ایمان و سائر ادبیات حکم کرده است پس اگر اراده اش می کرد البته واقع میشد
 و اراده در قرآن بر دو نوع آمده یکی که قدر یک کسب و فعلیه که شصت و شصت است و ساهی و مغلوب
 باشد لقول تعالی قُلْ يٰٓرَبِّ اِنِّیْ اَعْلَمُ بِمَا تَدْعُوْنِیْ اِلَیْهِ اِنْ کُنْتُ اَعْلَمُ بِمَا تَدْعُوْنِیْ اِلَیْهِ لَکُنْتُ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ مَنْ یُّدْعِ
 اَنْ یُّضِلَّهُ یُضِلِّهُمُ اللّٰهُ مَا لَیْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ فِیْ شَیْءٍ اَنْ یُّضِلَّهُ یُضِلِّهُمُ اللّٰهُ مَا لَیْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ فِیْ شَیْءٍ اَنْ یُّضِلَّهُ یُضِلِّهُمُ
 شریع دان ضمن محبت و رضا است لقول تعالی یُرِیدُ اللّٰهُ یُکَلِّمُ الَّذِیْ یُشَیْءُ بِاللّٰهِ یُرِیدُ یُکَلِّمُ
 العشر و امر مسلم اراده ثانی است نه اول و الفعل و التعلیل و کردن و فاعل برین نبات
 از صفت ازلی که کسی بگویند است و التعلیل و رزق و دان این گویند خطیست نه صفت و این
 صحت اشارت است بآنکه اشغال این صفات در پس آن چنانکه احیاء است و ایجاب
 و اختراع و احداث و بارز و مانند آن راجع بهی صفت تحقیق و زیاده قائم بالذات است
 که گویند باشد و آن اخراج معلوم از عدم بهی وجود است نه چنانکه اشعری زعم کرده که
 این همه اضافات و صفات افعال و فعلیه صفات فعلیه و تعالی نزود و حادث است
 و نزود مابعدی قدیم و نزاع فعلیه است نزود الی تحقیق و الکلام هشتم کلام است و این
 صفت غیر صفت علم و اراده است زیرا که گاهی انسان اخباری کند ازنا معلوم بآن آنچه
 خلاف معلوم باشد همچنین امری کند بآنچه اراده آن ندارد و این صفت ازلی است بر حله
 کتب منزله تفصیل و است و دلیل بر شریعت صفت کلام اجماع است و تواتر نقل است
 از انبیا و علیهم السلام بر آنکه او تعالی تکلم است با خلق استعمال نکند بغير شریعت صفت کلام و حق
 آنست که دلیل بر آن نه تنها اجماع و غیره است بلکه کلام خدا و رسول است و قسالت تعالی

سبحانه و تعالی بصوت یسمع من بعد کما یسمع من قرب ر واه احمد
 عن عبد الله بن الس و استشهد به البخاری و عن ابن مسعود قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا تکلم الله بالحق سمع صوت اهل السماء
 کسلسلة علی صفوان ینخرون سجدوا احدیثم یخبرون کلام می کند خدا بومی می شنوند
 آواز او را اهل آسمان مانند زنجیر آهن که بر سنگ افتد و می افتند سجده کنان و حجت آن از
 اخبار صحیحیه وارده درین باب که نسبیا راست و در قیون مجید اطلاق لفظ کلمات و قول آمده
 و کلمه کلام بی شبهه مرکب باشد از حروف بدیهه پس قول تقاضای که در وی ردست و مضایع
 و کرامیه که قائل اند بآنکه کلام او عرض است از جنس اصوات و حروف و مذکک قدیم است
 است صحیح نیست زیرا که مخالف نصوص مذکور است و تضایع کلام او را عرض نمی گویند و نه
 اطلاق حرف و صوت بران از پیش نفس خود تراشیده اند بلکه قول بیان بنا بر ادله صحیح
 ثابت است پس طعن بر ایشان دلیل جمل بود از نصوص و انکار حرف و صوت انکار
 کتاب و نیت باشد و انتقال هم در نمی آید که کلام او تعالی بحرف و صوت باشد مثل انسانی که
 جمله اعضایش مفقود بود بلکه قرآن شریف کلام اوست که از وی بدایت یافت و بوسیله
 ما است و کتاب بیدین جبل متین است بزبان عربی سوریات و حروف و کلمات
 و اول و آخر همه دارد و متکلم باله و سماع آذان و محفوظ در صد درست و لفظ و معنی آن همه
 از خداست جبریل علیه السلام اقل بیش نیست و کار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 جبر نقل نه آنچه بر زبان خلق از ان کلام تقدس نظام گذشته می گذرد کلام اوست که بدان تکلم
 کرده و جبریل آنرا شنیده بران سر و صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورده هر که گوید این کلام
 فرشته باشد شریست مسکون او سقرست و طریق تکلم او بجهان جبروسے کسی نداند کیفیت آن حال
 بعلم الهی است گمان آنحضرا طریق تکلم در آنچه معروف در حیوانات است جمعی شیر را در ورطه
 آید تا بگوید شریف اند و خسته از سماع ایشان به ماورد به احدیث و القرآن بمر اهل بعیده انگند

پس قول قائل که حرفت و اصوات را مخارج در کار است باطل باشد قال قائل
 اِنَّ قَوْلَ النَّاسِ هَؤُلَاءِ اَصْلُهَا كَلِمَاتٌ وَتَقُولُ كُلٌّ مِنْ مَّقَرِّدٍ وَكَذَلِكَ قَوْلُ تَعَالَى اِخْبَارًا
 عَنْ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ قَالَتَا اَنْتَ لَئِنْ طَرَفَا لَعْنَتَا لَهْلُوعَيْنِ لَئِنْ رَاوَا بَرْتُمْ جَدَّ مَخَاجِ سَبْتٍ وَنَادَاوَاتِ
 بِمَجْنُونٍ تَسْبِيحٌ وَتَكْمٌ مَكْرِيهٌ وَكَوْفٌ مَسْمُومٌ وَاجْمَارٌ وَاشْجَارٌ كَمَا از حجرات آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم باشد بر غیر طریق معهود بوده است پس اگر قادر بر هر چه غیر از این طریق عبادی تکلم نماید
 کدام احتمال باشد و این کلام نفسی که در کتب اشاعره و ماتریدیہ مذکور است از کتاب و
 سنت است شام را که آن توان کرد و پیروزان او مسلم جز با اعتبار متبر توان نمود و هو
 صفة متنافية للسکات والافقة و این کلام صفتی است خلاف خاموشی که
 تنگ سخن با وجود قدرت کلام باشد و آفت که بعد از مطامعت آلات باشد یا حسب
 فطرت است چنانکه در کتاب یا حسب صفت او در رسیدن بحد قدرت است چنانکه در طولیت
 و صدقاتش کلام لفظی است نه کلام نفسی زیرا که سکوت و غرس منافق تلفظ باشد و بیخ از آن
 باینکه مراد سکوت و آفت باطنی است که در نفس خود تذکره نکند و بران قادر نبوده و باطنی نیست
 والله تعالی متکلم بها امرونا لا و مخبر و او تعالی تکلم بصفته کلام و امر کند است و
 نمی نماند و خبر دهنده است یعنی صفت کلام واحد است و کلمه در آن نیست با مر و نیست و
 خبر اختلاف تعلقات است چنانکه علم و قدرت و سایر صفات او هم واحد قدیم است و
 کمتر وجود و تعلقات و اضافات او باشد و نیز در لیلی بر کثر هر یک از آنها فی نفسها
 موجود نیست بلکه هر صفت از صفات او ذاتیه بود یا فعلیه واحد بالذات است شکر و
 مسند نمی شود پس او تعالی فاعل جمیع مفعولات است بفعل و احد و جامع جمیع سموات است
 بسیع و احد و تکلم جمیع کلمات است بکلام واحد و جمیع مستحیات واجده و تکرار صفات
 حادثات باشد در تاثیر و اسمای او است نه در نفس صفات و هر صفت غیر متناهی است
 حسب تعلق و تجدد و القرآن کلام الله تعالی غیر متخلف و در آن که سخن خداست مخلوق

توضیف کرده و ساخته و پرداخته کسی نیست تقاضای درینجا حدیثی آورده قال
علیه السلام القرآن کلام الله غیر مخلوق ومن قال انه مخلوق فیض کافر بالله
العظیم استه این حدیث را ابن عدی در کامل از حدیث ابی هریره آورده و ابن جوزی
از از موضوعات شمرده و راه الدلیلی ایضا وضعی گفته موضوع است و سخاوی گفته
این حدیث کجاست و طرق خود باطل است نقلها بن الدلیلی فی التبیان و در خلاصه طبری است هذا
الحديث موضوع آری این لفظ و نحو آن از علی بن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و
عمر بن دینار و سفیان بن عیینة و غیر ایشان موقوف آمده حاصل آنکه این قرآن که بر مسموع
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد کلام خداست حقیقه کلام غیر او این قول که
حکایت عبارت از کلام است جائز نیست بلکه از قرات مردم و نوشتن در مصاحف از
کلام حق بیرون نمی آید زیرا که امضا است کلام بسوی قائل مبتدی می کنند بسوی قائل
مبلغ و مودی پس هر که گمان کند که قرآن مخلوق است همین منزلی کانفسه باشد و گفته که در بغداد
میان معتزله و اهل سنت در زمان خلفای عباسیه درین سلسله بر پا شده و بسبب آن کابر
اهل سنت و جماعت و ائمه ایشان مثل امام احمد و مسعود و بنیامی و صفای عظیم گشته بر شتت
تواریخ مختلف نیست و آنچه تقاضای گفته که دلیل ماهاست که شیه کلام با جلع و تواتر نقل
از انبیا است و معنی آن جزین نیست که پیام لفظی حادث بذات او متع است پس نفس
قدیم متین باشد استه جواب از آن که شیه نیز حیثی که کلام است استیدم گویند اگر حرف صوت
او ساهم قدیم گویند کلام استعمال باشد ضرورت حیثیت که بحدوث حرف و حدوث قائل شده
مربطه بتواتر و بلی نفس و امتناع قیام حادث بذات او شوند و همی ممکن ب فی مصاحفنا
و قرآن که کلام الهی است نه شیه شده است در مصحفی ما می بینیم اشکال کتابت و صورت حرف
و الیه بران و کتابت تصویر لفظ است بقوش مخصوصه در حرف و بیچاره و غیبت در مصحف همان
صورت و نقوش است و مکتوب لفظ قال تعالی و کتاب شیطانی رقی مکتوب و قال تعالی

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مُكْتَمَلٍ وَلَهُ رِسَالٌ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 ان یسافر بالقرآن الی ارض الغد ووعن عثمان حتی انظر فی کلام الله وکان
 عنکرمه یاخذ المصحف ویقول هذا کلام ربی میں چنانکہ مکتوب درصاحبت
 همچنین منظور باین نیزست باوله مذکورہ محض خطی قلم بنیاد کرده شدہ است دروہما
 ما بالفاظ و عبارات نازلہ و اگر بجای قلوب مفصّل و رمی آورد و سخن می بود قال تعالی
 بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ لِّقُلُوبٍ صُذِّقُوا الَّذِينَ أَوْثَقُوا الْعِلْمَ وَ در حدیث است ہوا شد
 تفصیلاً من صدور الرجال و این کی از برکات قرآن کریم است کہ لو کہ مردم افضل
 و جوان و پیر و زنان از بر نوک زبان یاد دارند و مجال گشت نیست کہ حرفی را از ان تحریف
 و زیادت و نقصان کند بخلاف تورات و غیرہ کہ حفظ آن جزو دل و گیر را میسر نبود و مقروء
 باللسان خوانندہ شدہ است بزبانہای بجزوف لفظی مسموعی کم و کاست قال تعالی
 قَدْ أَقْرَأْنَاكَ يُسُوعُ ابْنُ مَرْيَمَ قَدْ أَتَيْنَاكَ مَسْمُوعاً بِأَذْنَانَا شَنِيْدَةً شَدِيدَةً
 و حروف و اصوات قال تعالی حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ پس مسموع از قاری کلام اوست و
 این نامیب اشعر نیست کہ بجز از مسموع و اسم است اسفراست و ابو منصور را تری می فرمودہ اند
 و سنن این آید نزد ایشان آنست کہ حقی یسمع ما یدل علیہ پس ہوسی آوازی دلا گشتند
 بر کلام وی شنیدند نفس کلام و چون این ساعت بلا واسطہ کتاب و کتاب بود و مفصّل با سم
 کلیم شد و لیکن حق با اشعر نیست و ظاہر قرآن با اوست و تاویل مذکور قریب بہ تحریف کلام
 و این ہمہ مفہومات برای تصحیح کلام نفس و نفی کلام لفظی است و ہر کس تری غیر حال فیہا
 نیست حلول کنندہ و فرو دایندہ درصاحبت و نہ در قلوب و نہ در الس و نہ در آواہن بلکہ کلام
 منہ قدیم قائم بذات او تعالی است و این ناظر در کلام نفس است و گذشت کہ لفظ و معنی قرآن
 ہما از ہست و لہذا دلیل احکام شرعیہ ہما لفظ کتاب است نہ معنی قدیم و باین وجہ اہل اصول
 فقہ تعریف کردہ اند قرآن کریم بکتاب درصاحبت و منقول بجا تر و ازنا اسم نظم و معنی معاً

قرار داده اند و مشککین را در بین مقام کلام طویل و بحث بسیط است و سنجیده بر دلائل کلامیه و
 تحقیقات فلسفیه که لائق حال این مختصر نیست و نه غرض و مقصود ماست و الت کونین و تکونین
 که تعبیر از ان فعل و تخلیق و ترزین در جبر آن می آید صفة لله تعالی صفت او تعالی است
 بنا بر اطلاق عقل و نقل بر آنکه وی خالق عالم و مکنون اوست و اطلاق اسم شقی بر شقی
 بغير آنکه مانند اشتقاق و صفت او باشد متع است از لیه از لیه است بچند وجه عقیده که در
 کتب کلامیه مذکور است و بدینای این اوله بر آنست که تکونین صفة حقیقه است همچو علم و قدرت
 و تحقیق مشککین بر آنکه که از اضافات و اعتبارات عقیده است مثل بودن صلی قبل کل
 شیء و مع کل شیء و بعد کل شیء و مذکور بر زبان و مسموع و مسمیت و محیی و مخوان و حاصل در اول
 مبدء و تخلیق و ترزین و امات و احیا و جبر اوست و نیست دلیل بر آنکه این صفت دیگر است
 جبر قدرت و اراده زیرا که اگر چه نیست قدرت بسوی وجود مکنون و عدم او برابرست مکن
 بالاضام اراده یکی از در جانبش تخصیص می گردد و همین تکیه بر اینه للعالم و کل جزء من
 اجزائه لو قوت و جبر ده و آن تکونین ایجا و او تعالی است و عالم و جبر و از اجزای عالم
 در وقت وجودی و در ازل پس تکونین متیم و مکنون حادث است و همین غیر الملکیان
 عندنا و تکونین غیر مکنون است نزد ما یعنی نزد ما تریدیه زیرا که فعل متاخر مفعول است بالضرور
 مثل ضرب با مضروب و اکل با ماکول و دیگر وجوه نیز گفته اند بخلاف اشعری که نزد وی تکونین
 همین مکنون و تاثیر همین اثر است یعنی چون فاعل کاری کرد پس در اینجا فاعل و مفعول است و
 منشی که تعبیر از ان بتکونین و ایجا و جبر آن می کنند اما اعتبار نیست که در عقل از نسبت فاعل
 بسوی مفعول حاصل می شود و امری محقق متاخر مفعول در خارج نیست این امرانیت که نفهم
 تکونین بعینه مفهوم مکنون است تا محال لازم آید و دلیل تقاضای تیر این نیز هست و گفته
 اقرب مذکور محققین از ایشان آنست که مرجع کل بسوی تکونین است یعنی اگر متعلق بحیات
 شد احیانام یافت و اگر متعلق بربوبت گرفت امات نام شد و بصورت تصویر و برزق ترزین

و جز آن پس به تکرین باشد مخصوص به خصوصیت تعلقات است و الا داد صفة الله
 تعالى از لیدة قائمة بدان الله و اراده صفت او تعالى نیست ازلی قدیم قائم بذات او تکریم
 این عبارت برای تاکید و تحقیق اثبات صفت قدیم اوست که مقتضی تخصیص کمونات
 بر وجه دون و وجه و وقت دون و وقت است و چنانچه فلاسفہ برعم کنند که او تعالى موجب
 بالذات است ز فاعل اراده و اختیار و بخاریه گویند مریزانه است نه بصنفة و بعض معتزله
 گویند مریزانه اراده حادثه است نه در محل و گزاشیه گویند اراده او حادث در ذات است
 و دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیات ناطقة با ثبات صفت اراده و شیت برای او تعالى است
 و یقین ماضی است بل و م قیام صفت شے بآن شے و امتناع قیام حوادث بر آن
 و غیر نظام عالم وجود او برین وجه اوفق و اصلح دلیل واضح است بر آنکه صلح عالم قادر
 حق نیست این است بیان صفات هشتگانه او همانکه در کتب عقائد تکلمین و غیرهم
 نوشته و در آن بحثها کرده اند و در قرآن کریم حدیث شریف اطلاق صفات و دیگر الفاظ
 اخبر بحق او تعالى آمده از انجلاست اول و آخر و ظاهر و باطن و درازان و ذوق و محب
 و غفور و دود و رحمن و رحیم و حافظ و شفیعالحال و غفور و هم برضا و غضب و کن و مخفی
 و تأسف و کره و آتیا و غنی و رویت و فکر و یکید و عزت و نزول و قرب و بعد و نظر
 و ضحک و قی و بغض و تحب و عطا و منع و حیث و فوقیت و عندیت و خلافت و محبت
 و کنی آنجا و دل و کنی شریک و ذلی و بدون ملک و حمد برای او و بدون او مبارک و بدون
 و زوی برای او و ثبوت قول و کلمات موصوف شده و در احادیث و کتب اطلاق لفظ
 نفس و صورت و اجمیع و همین و شمال و قدم و سابق و حق و جنب و جز آن آمده و
 اول اطلاق و استعمال این صفات بر وجهی که در دست بر متبع قرآن آئنی و منت بر اکتفا
 پنهان نیست و از انجلا صفت استوار است یعنی عرش او فوق سموات است و از ذرات اگر می
 خود بالاسه اوست و عرش و احاطه بدست او مانند دانه در دل بدست یک از مردم است

و علم او محیط کائنات ملوی و غنی است ما مکان و مایلین محاط علم دست که قال تعالی الرحمن
 علی العرش استغنى فی قال قد احاط بكل شیء علماً و فرمود ان ربی بكل شیء
 مُحِیط و این استوار در بیست موضع از کتاب عزیز مذکور است و آیات دیگر بجا از تنوعه
 منور است چنانکه فرمود و الیه یصعد الکل الظلیم و فرمود تعرج الملائکة و الروح
 الیه و فرمود و یدبر الامر من السماء الی الارض و فرمود یخافون ربهم من فوقهم
 و فرمود و تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و فرمود و اَیَّدْنَاهُ مِنْ فِی السَّمَاءِ
 و فرمود هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ و یدرس علیکم حفظه و فرمود و فَعَلْنَا مَا كُنَّا
 عَمِلًا مراد بر کائنات است و فرمود هُوَ الْعَلِیُّ الْعَلِیُّ الْعَلِیُّ الْعَلِیُّ و فرمود هُوَ الْعَلِیُّ الْعَلِیُّ
 فرعون که تکذیب موسی علیه السلام در بودن او تعالی بر آسمان کرده حکایت فرمود یا هَامَانَ
 ابْنُی صَرْحًا لَعَلَّی اَبْلَغُ الْأَعْتَابِ السَّمَاوَاتِ فَاطْلِعْ اِلَیَّهِ مُوسَى وَ
 اِنَّ لَاطْنَهُ کَاذِبًا و او را در محو علی اعلی در کتاب و سنت و اقوال آمده است و علمای ملت اند
 سلف صاحبین یعنی صحابه و تابعین و مجتهدین و محدثین بیش از این مختصر گنجایش
 ذکر آن داشته باشد تا آنکه درین باب مجلدات کبار و مؤلفات بسیار متعصب اولی
 صحیح ثابته و متعصب بر این محکمه صریحه مجموع شده نظماً و شراً و آن همه نصوص باطله
 و آنکه او تعالی فوق خلق بالای عرش بائن از مخلوقات جدا و کائنات است یعنی که
 لائق جناب قدس او باشد و اوایل در آن جناب خصوص باطله است از معانی آن و
 این جائز نیست گمزه و معارضه مثل و مساوی یا مقدم بر آن و دون آن آهین و دگرگون
 و باو پشت پیوند است پس آیات و احادیث و قرب و معیت و احاطه و صحبت و خلقت
 و نزول و آنچه می ران می ماند منافاتی این صفت نیست بلکه در عین استوار و نفس علوی بر آسمان
 قریب و با صابران همراه و با سافران صاحب در سفر و خلیفه در اهل و عیال و تازل و آفرینش
 او دانی روز و عزت است زیرا که هر دو علم و اعانت و ما نساوست در معیت و احاطه ذاتی چنانکه جمیع

فرموده و معتزله ضمیمه دانزد گویند که در هر مکان و با هر انسان براه است و حق آنست که این مرتبه
 مسیبت در خود هم قاصر نیست بلکه هر چه بکشف و شود و بکشوف و شود و معلوم گردد و از آن پس
 شرفه است ایمان نصیب باید آورد و بکشوف و شود و راسته و مثال باید انکاشت و زیر
 لای نفی شغفه باید ساخت و آنچه نصیب بدان دارد است ایمان راست باید کرد و در
 خرافه تاویل آن نباید خزید و کیفیت آنرا بعلوم الهی مغض باید داشت تا غیر حق را حق ندانست
 در صفات و افعال الهی نصیب بشود بلکه نصیب ملائکه هم جز وجل و حیرت نیست انکار
 انصوص کفرست و تاویل آن جل مرکب و تخریب و محیثت او را انواع است که در محل خود
 نذکور است و نوعی از محیثت است که نصیب خواص عباد از ملائکه و انبیاء و اولیاء باشد
 و با انواع اول جزو شاکست آبی سیج نزار و عماره مونسان هم ازین نوع قرب بی بهره نیند
 و این قرب و رحمت غیر متناسبه دارد و معنی لا تقف عند قولی سبحانک کس کعبه
 کشی نیز منافی این صفت نیست چرا که ثالث یا جمیع وجوده مراد است چنانکه اهل سنت گویند
 یا در انصاف چنانکه معتزله گویند و این هر دو در اینجا مفقود است و لازم نمی آید از آن
 تغییر از حالتی بجمالی چنانکه تغییر نشد او را یکجا و عالم و تسمیه او بوجه همچنین مخلوق عرش و در صفت
 است و ابران تفسیری شود و همین است حکم احادیث و آورده درین باب و آن بسیار بلکه بیشتر
 و ایمان بدان واجب و تاویل عقول ضمیمه در آن حلقه بیرون در است و تجلی احادیث صحیح
 و درین باب حدیث ابهر برده است و حق لوح محفوظ سبقت رحمتی علی غضبی نفی عند
 فوق العرش رواه البخاری و مسلم و در روایتی موضع عند و در لفظی مکنی
 عند است و حدیث انس در قصه معراج قال له همی ارجع الی ربك رواه البخاری
 و هم در آن قصه است فعلی به الی البخاری و تبارک و تعالی فقال و هو مکانه و احادیث
 معراج که با الفاظ متعدده در صحیحین بسنن و غیر مأمودی شده انصوص نمیکند صریح اند بر شرف
 علو و فوق و حدیث ابی سعید خدری انا اصین من فی السماء رواه الشیخان و حدیث جاری

این الله فقال في السماء فقال احتمها فافهموا منه رواه مسلم وحدثني زهير بن
 بنسخت حش ووجه ان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم روى عن الله من فوق سبع سموات
 رواه البخاري وحدثني ابو داود واز فضاله روى بنا الله الذي في السماء وحدثني عبد الله بن
 عمرو بن العاص ارجعوا امن في الارض يرسمكم من في السماء رواه الترمذي و
 صحيح وحدثني الس وفضل جمع في اليوم الذي استلوى فيه ربابك تبارك وتعالى
 على العرش رواه الشافعي وحدثني جابر فاذا الرب قد اشرقت عليهم من فوقهم
 رواه ابن ماجه وحدثني انس وروى شفاعت فادخل على ربي وهي على عرشه رواه
 البخاري وروى بعض رويات بخاريست فاستاذن على ربي في دانه وحدثني تميم
 ورواه وحدثنا الله في ذلك وحدثني ابو داود وروى عنك ان الله ان عرشه على
 سموات الله هكذا وقال باصابعه مثل القبة وانه ياطيه اطيوط الرجل بالاكب وحدثني
 تنفق عليه ينزل رينا كل ليلة الى السماء الدنيا وحدثني ثخين ثم يعرج الذين
 بانق افيكم وحدثني سلم الا كان الذي في السماء ساخطا عليها وحدثني عمر بن الخطاب ان
 واحد في السماء وحدثني ابن عباس وروى عن حق ينقضي بها الى السماء التي فيها الله
 وحدثني سلم وروى ان ذكر الله فاذا انقضى اخرج الى السماء فيسأل الله عما هو جل و
 هو اعلم لهم وحدثني سلم وروى عن حجة الوداع الاهل بلغت فقال انعم فجعلى يرفع
 اصبعه الى السماء ويكنها ويقول اللهم اشهدوا اين اشارت بانك انت بجانب
 آسمان وراة عمر وراة عظم جامع بود که قریب یک لک و سبت و چهار هزار کس از مرد و زن و عالم
 و جاهل و بدوی و بلدی و مجوس و زندقین جمع کزین غلط و خلاف واقع نمیدان قوی باشد
 این حرکت اگر مطابق واقع و حق نبوی بود هرگز از آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر جود نمی آمد و حادثه
 که در قضا و روح نبی آدم و بر آن آفتاب آسمان نزد خداوند تعالی آمده همه اولاد علما و ست و
 استیجاب و غیره وارد و درین باب و این مختصر شواهد است و در کتاب العلوم و محمد بن ناصر

در بیان صفات و تحریر سطور در انتقاد بر هیچ وجه و محلا صانع از آن آورده و اقوال صحابه و تابعین
 و تابع تابعین و ائمه مجتهدین از امامان ایشان و دیگر علمای تفسیر و حدیث و رین باره و نهائیت
 کثرت و قنایت و غرست و در طولات و طولقات اهل علم بسط و تضییع و آیات و احادیث
 معنی است از ایراد آن و الفاظ مبتدعه در لغی و اثبات مثل قول قائل که در چیز و جهت است
 یا در چیز و جهت نیست و بسوی او اشارت نتوان کرد خالی از نشاء و نباشد چه با هیچ یکی از
 قائلین آن و مانند آن نص نه از رسول و نه از صحابه و تابعین و نه از ائمه سلیمان زیرا که هیچ یکی
 از اینان گفته که او تعالی در جهت است و نه آنکه در جهت نیست و نه آنکه تمیز است و نه آنکه تمیز نیست
 هر چند که این الفاظ و اشغال آن در کتاب و سنت و اجماع نزدیک قائل با دست مخصوص
 نشده و گمانیکه این الفاظ و اشغال می کنند گاهی معنی صحیح می خواهند و گاهی معنی فاسد پس هر که را در
 معنی صحیح مطابق کتاب و سنت می کند این معنی از وی مقبول است و هر که معنی فاسدی خواهد
 مخالفت کتاب و سنت این معنی بر وی مردود است مثلاً امر و قائل که او تعالی در جهت است
 اگر آنست که خدا درین جهت موجود و محصور در محاط است یعنی در جوت سموات است پس این
 باطل است زیرا که هیچ چیز او را محصور و محاط نمی تواند کرد بلکه وی محیط است باست و اگر امر او او
 بجهت او محدودی است یعنی او تعالی فوق عالم است و بآن از وی پس این حق و راست است
 و درین محصور و محاط مخلوقات بوی لازم نمی آید قال تعالی وَاَلَا رُحُوصُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامِ
 الْقَبْضَةُ وَالسَّمُوتُ مَطْلُوعَاتُ يَوْمَ الْقِيَامِ فَمَنْ يَمْلِكُ فِي الْكَرْبِ وَابْنِ حَبَّاسٍ كَقَبْضَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامِ
 و هفت زمین و آنچه میان هر دو دست در دست زمین شال را در خود دل و در دست یک از جهت
 و در حاشیه دیگر آمده بر صیحا کما تسمى الصببان الکرة و چون جمیع مخلوقات نسبت بقبضه او
 باین حد و در صغر و حقارت باشد چگونه محیط و محصور او تواند شد و هر که می گوید خدا او را حقیقی نیست
 اگر امر او آنست که بالای آسمانها رب مجبور نیست و نه بر عرش خدا فی است که محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم بسوی او در صرناج فرشته و دستها در دو عابسی او برداشته میشود دلیل بر این کس فرعونی

مسطل جابر العالمیج است و از همین باب اهل حلول و انحلال سفید می گویند که
 او تعالی در هر مکان است و در مخلوقات همان لجه و خالق است و اگر ادا و است که مخلوقات
 بی طاعت نیست و به مخلوق او سب پس بخش راست و درست است و همین است حکم آنکه مستحبت
 یا مستحبت نیست و مردم درین امر گونا گونی اهل حلول و انحلال و اهل فنی و دعو و رسوم اهل
 ایمان و تجدید و سنت اهل حلول گویند و بی فوات خود در هر مکان است و گاهی گویند هست
 مخلوقات همان هستی خالق است و چه خالق جدا از مخلوق نیست و اهل فنی و دعو گویند
 و اهل در عالم است و نه خارج از آن و نه بی آن است و نه حال و در آن و نه فوق عالم
 و نه در وی و نه چیزی از نزد او فرو می آید و نه چیزی بسوی او بالای رود و نه چیزی بوسه
 نزدیک می شود و نه تعالی برای چیزی می گردد و نه کسی او را می بیند و نحو آن و این قول مشکله
 جمیع مصلحت است چنانکه اول قول عباد جمیع بود پس مشکله جمیع عبادت است شیخی نمی کنند عباد
 جمیع عبادت هر شیخی نمی کنند و کلام ایشان راجع بسوی تعطیل و دعو است که قول فرعون بود
 و معلوم است که او تعالی پیش از خلق سموات و ارض موجود بود و پیش از اینها را بیافرید و بعد خلق
 یا داخل خواهد بود میان اینها و این حلول است و حلول اعتقاد باطل است یا داخل در نیا
 نخواهد بود و نه در جای دیگر باشد و این نیز باطل است یا باقی و جدا خواهد بود از اینها با استوا
 بر عرض و این قول اهل حق است و اهل جمود و تعطیل را درین باب شبهات و مشکوک بسیار است
 که بدان معاضه کتاب و سنت می نمایند و مقابل چیزی کنند که سلف است و این ایشان
 بران اجماع کرده و حق تعالی بنده گان را بران مظهر و مخلوق ساخته و دلائل عقلیه و نقلیه
 بران فراهم آمده و زیر که این همه دلائل متفق اند بر آنکه او تعالی فوق مخلوقات و عالی بر آنست
 و عباد از او عباد و صبیان را بر همین اعتقاد آورده و فقط ایشان را قرا بر خالق می نهوده
 و در حدیث آمده که ولادت هر مولود بر فطرت اسلام می شود و او را و پدر او را یهودی و نصرانی و
 مجوسی می سازند و بپیریه گوید اگر عبادت یهودی بود فطرته الله التي فطر الناس علیها لا تبدل

الحنفی الله و این است معنی قول عمر بن عبد المطلب که علی بن ابی طالب و الصبیحان
 معنی جن تعالی ایشان را بر حق فطرت کرده و نیست رسل برای تکمیل و تشریح این فطرت بوده است
 نه برای تحویل و تحریف آن بلکه برای رسل شل جبهه فرغ نویسه و افزاین ایشان از مقدار حقیقت
 درین باب می خواهند که فطرت و درین طهارت را تغییر سازند و بر مردم ایراد و شبهات بکلیت
 شبهات می کنند که بسیاری از مردم مقصود ایشان نمی فهمند و جواب نمی توانند داد و اصل
 ضلالت ایشان نظم بکلیت محلاست که در کتاب خدا و سنت رسول خدا اثری و معنی ازلان
 یافته نمی شود و نه احدی از ائمه مسلمین بدان قائل شده مثل لفظ جسم و جوهر و عرض و جبر و غیره
 و محکان و مخوان پس انب بجال فی عارف بجال ایشان اعراض و کلام ایشان است تا بطل
 را حق ندانند و یکی از صنایع ایشان نهیست کردن اعتقادات باطله یهودی این اهل سنت مثل
 شافعی و احمد و مالک و ابو حنیفه است حال آنکه اینها هرگز الکلام آن نه کرده اند و لهذا چون از ایشان
 مطالبه نقل صحیح از اسس مجتهدین و غیرهم میسر بود که اگر این اعتقاد فلان امام است سندر و نیست
 بیارید و جاری شوند و کلاب ایشان ظاهر می شود و درین اصل ضلالا جمیع از معتزله و غیرهم است
 که بیش مردم اظهار تعجب می کنند و حقیقت آن قریب به بیست و پنج مطلب محصل عا به عدم است و مثل
 عا به عدم محصل اعنی و مثل آشی است و درین خدا بیان غلو کنند و دران وجه گفته اند از است
 و چنانکه ذات او چهره و ذات مخلوق نیست همچنان صفات او مثل صفات مخلوق نه بلکه وی
 سبحانه موصوف است بصفات کمال و شرف است از جمیع نقص و ریب و در بال و در صفات
 کمال هیچ شی با او مثل نیست و نه در سبب مانند سبب سلف است اثبات بال تشبیه و تعریف باطل
 و همین است در سبب انرا اسام مثل مالک و شافعی و ثوری و او را می و اینها هرگز امام احمد
 و اسحق بن راهویه و این است اعتقاد و مثل شی متقدمی مثل فضیل بن عیاض و ابی سلیمان دارانی
 و سهل بن عبد الله تستری و غیرهم و بیان این اسس نزد اعیان و اصول و اینها نیست و همچنین اعتقاد دیگر
 از ابو حنیفه یعنی مدعنه ثابت شدن موافق اعتقاد این ائمه است و باین ماطح است کتاب

بر این رفته اند و بر اهل حدیث از جمله و غیر ایشان حدیث متفق اند و کتب مساویه و اذیان
 بر این مضمیمه در تائید عقایدی روی زمین الاشرار و نه قلیله جمیده معتزله فرخیده و یکیک را علی و
 برای ایشان موافق افتاد و اگر فخران سلاسل فلسفه و عقولات و عقیدان علوم کلاسیه
 و متخذان اهورا و خرد و ملاجعت نیر و دوا در اشکات و نفی تابع سلف صدائین و ائمه ماضیین ایم
 و در معانی مضمومه از کتب و سنت را بر شبهات باطله و تخریقات زائده و تعلقات فلسفیه
 از باب تحریف کلمه از مواضع می دانیم و او تعالی خبر داده که در جنت کرم و بن و عمل و ما در حریه
 و در هب خرابه بود این جهاس گویند نیست در دنیا از آنچه در آخرت است مگر نام و چون این
 مخلوقات فانیه مثل آنچه در آخرت موجود است با وجود اتفاق در اسم نیست پس خالق جل
 علی در علو و سبالت از خلق اعظم و اعلی باشد بالاولی اگر چه موافقت در اساس است او تعالی
 نفس خود را می طلیم و سمیع و بصیر و ملک و رؤف و رحیم نام کرده و بعضی مخلوقات را هم با این نام
 مسمی نموده حال آنکه این می آنچه نام می و این سمیع و بصیر آنچه نام سمیع و بصیر نیست و نه این
 رؤف و رحیم مانند آن رؤف و رحیم است قال تعالی هو العظیم الحکیم و قمر و بشار و
 یَعْلَمُ مَا فِي السَّمْعِ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا و فرمود و یَجْعَلُنَا سَمِيعًا بَصِيرًا و قال
 إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ و فرمود و حَرِصٌ عَلَیْكُمْ بِالْمَوْتِ سَرُؤْفٌ رَحِيمٌ
 با آنکه در صفت خالق و مخلوق هیچ مشابهت و تماثل نیست مگر در اتفاق اسم و این است
 کتاب خدا از اول تا آخر و سنت رسول او و کلام صحابه و تابعین و سایر ائمه که دلالت
 می کند بر این با ظاهر بر آنکه او تعالی فوق عرش فوق سموات مستوی بر عرش بائن از خلق است
 سمیع است که شک نمی کند بصیر است که ریب نمی آرد و عظیم است که جمل نمی کند و جواد است که بکل
 نمی نماید و خیر است که گشایان و بهیونی کند قریب است که غافل و لاسه نمی شود سخن می کند و می
 می کند و شادان می شود و دوست می دارد و ناخوش نمی دارد و روشن می گیرد و در ضامند
 می شود و دشمن می گیرد و در هم می کند و می بخشد و می دهد و عفو می کند و منع می نماید و فرود می آید و بر

این طعن او مقسّم است جمال سابقین اولین از انصار و مهاجرین و سایر صحابه و تابعین است که علم
 است و انقد ایشان در فهم و حسن و در عمل و اتباع برای سخن و الهم بکتاب الله بود و ندو لازم
 این طعن آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکلم باین الفاظ و عبارات نمی کرد و لیکن
 معانی آن نمی دانست یا نمی دانست و لیکن ضلالت است و رومی داشت و این خطای
 عظیم و جبار است قبیح است نفوذ بالهسته لا مثل له ولا شبهه ولا ضد ولا ند ولا اظهر و
 لا معین نیست او را و ذات و صفات مانند و نه ضد و نه مذکر و نه خلافت او را و نه خلافت
 جنس را گویند و نه یک جنس را و نه بیشت پناه و نه دروگاری کننده و یاری دهنده و لا یخضع
 بفرمان و لا یجعل قیّمه و نه باخیر خودی شود و نه در غیر خود در آید چسبکی شدن و دخیل محال است
 و درونی با سبکی منافات دارد و در آمدن در غیر از صفات اجسام است مثل آب در گل و آتش
 در شامک و در شانی در خانه و شخص در سرای اتحاد یکپارگی شدن و دخیل و حلول در آمدن در چیز
 و این دو قسم است سر بانی که انقسام محل است تمام انقسام حال باشد مثل سفیدی در جامه که از
 انقسام جامه سفیدی منقسم شود و دوم طریقی که پیشین نباشد مثل حلول آب در سبزه و حق تعالی ازین
 هر دو منزّه است و انچه مذکور است در محلول و اتحاد باطل گردد قال تعالی وَ جَعَلُوا آلَهُمْ مِنْ عِشْيَانِهِمْ
 عِشْرَةَ آلَاتٍ لِّأَنَّهُمْ لَا يَفْقَهُونَ کَلِمَاتٍ وَ تمام قرآن ماطل بجلو او تعالی از خلق مست پس قول وجودیه هم که
 انفر با شد متصف بصفات الکمال منزّه عن سماء النقص و الزوال موصوف است
 همه صفتهای کمال یعنی هر چه از جنس بقا و کمال است او را ثابت است پاک است از هر چه فنا
 نقص و زوال دارد و سرانجامه الله تعالی بالبصر و دیدن غیر چشم جائز فی العقل جزو است در
 عقل و مراد بجزا آنست که چون او را عقلی بالنقص گفته اند باینست که رویت مادی که
 برائی بران تأخیر نشود کند آنکه اصل عدم استماع است و اینقدر ضرورت است و هر که دعوی استماع
 کند بیهوده میگوید لازم است و آنگاه علم امکان رویت بدو و عقلی بومی استدلّال کرده اند
 عقلی فرض نیست و تقریر عقلی آنست که موسی علیه السلام سوال رویت کرد و کمال تعالی

رت آیت الظهور انک پس اگر ممکن نمی بود و طلب آن چهل مایه بی زنی خدانه و مایه بی
 نمی بود یا نه و عیبت و طلب محال و انبیا علیهم السلام از آن منزه اند و نیز حق تعالی تعلیق رویت
 با استقرار عمل کرد و استقرارش ممکن است و نفس الامر و معلق به ممکن ممکن باشد زیرا که مستند وی
 اخبار ثبوت معلق است نزد ثبوت معلق به و محال بر هیچ شیئی از تقدیر ممکن ثابت نیست و واجب
 بالنقل و واجب است بنقل یعنی ثابت و واقع است و آن برود و گوناگون باشد یکی آنکه نکتش شود
 با کشف تمام بلخ که از تصدیق عقده اکثر باشد و این مری زاده بر علم است و آن اثبات شیئی است
 که با هر چه با بصیرت باشد اگر کسی بوی نام بیند پشتر چشم پوشد ماه درین دو حالت بی شبهه بر وی کشف
 باشد لکن انکشاف وی در حالت نظر اتم و اکمل خواهد بود و نیست این حالت مخصوصه پس گویا رویت
 بنحسب سبب و لیکن این دیدن بدون موازات و مقابله و جهت و شکل و لون بود زیرا که رویت
 نوعی کشف و علم است اما اتم و واضح از علم بینش این رویت بر وجه غارق عادت بشیر اعتبار مقابله
 باین حاشه بصیر باشد چنانکه از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است ای اراکم من وراء
 ظهری را و اهل الشیخان و چنانکه او تعالی را را می بیند و باین وجه قابل اندمتر و غیر ایشان
 از اهل معرفت و این حق است و نیست خطای ایشان مگر در تاویل کردن رویت باین معنی و ما
 یعلم تا و یله الا الله یا حصر کردن آن درین معنی با وجود عدم دلیل حصر و آنکه متشکل شود او را
 برای ایشان بصورت کشیده که لایق جناب قدس او باشد و منزه بود از مائت خلق و تصور او با هم ایشان
 چنانکه در سنت مذکور است ان الله تعالی یجلی بصور کثیره لاهل المراتف و فرماد خدا علی رب و هو علی
 کوسیه و فرمود ان الله یکلم ابن آدم شفاها الی غیر ذلک و ناظر درین احادیث میان حالت است یا فکر
 بطاهر کند و محض شود اثبات عالم مثال و قاعده اهل حدیث مقتضی همین است چنانکه سیوطی بر آن تنبیه کرده و
 ولی در حدیث گفته به الا قول و الیاده ذهب یا گوید که این وقایع در حس ناظر و آیه و در بصیرت متشکل شود و اگر چه
 خارج من هیچ نبود و باینند این بن مسعود و فرمود تعالی یق حرقانی السماء و یل خان شمیم گفته که چون ایشان را غلط
 رسید یکی از ایشان با وی آسان سید و رویت و قال از جمعی می نگریست و این را بشنون گفت هر چه می گوید که از زود

و نقل در عشر آمده منی وی آنست که بغیر البصا غلط خواهد بود و او تعالی را نازل و بجای خواهند دید
 و وی با خلق مناجات و مخاطبت خواهد کرد و درین حالت غیر تغیر از غفلت و غیر منتقل خواهد بود
 تا بدانکه در وی بر هر شئی قادر است یا آنرا ثقیل برای تفهیم معانی دیگر گوید و مختصر برین معنی سوم
 از اهل حق نمی نماید و الله علم و برین تقدیر از جهات را آنچه شمای سر خود به بیند بشکل در لون و در اجزای
 چنانکه در خواب واقع می شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و رأیت مرأی فی حسن
 صورته و در روی او فی صورته شایب پس چنانکه در دنیا خواب می بینند آنجا عیان نظر
 کنند شاه ولی الله محدث دهلوی گفته این هر دو وجه را فهم و معتقد می کنیم و اگر مراد خدا و رسول
 غیر این هر دو وجه باشد بهمان ایمان آورده ایم اگر چه بعینه معلوم ما نباشد را از وی گفته دیدن
 آنحضرت خدا را در خواب بصورت مخصوص جائز است و قبض مشایخ ذکر کرده که او تعالی را
 در عقبی تجلیات صوریه باشد و این بسیاری از اشکالات داللی می شود و قاضی خان مشغ
 این مناسک کرده و تشدد درین مقام نموده و علی قاری تعقب وی ساخت و بمیان جواب و
 تعیین خواب پرداخت گویند ابو حلیفه خدا را صد بار خواب دید و احمد بن حنبل در خواب از وی تعالی
 پرسید ای رب مقرران بکلام خیر تو نزدیک می شوند فرمود بکلام من یعنی قرآن کریم گفت
 به فمیدن یا بغیر آن فرمود و نفهم باشد یا غیر نفهم و ابو ذرید او تعالی را در تمام دید و پرسید راه کجاست
 تو چگونه است فرمود ترک نفس خود کن و بیایم بچنین از حمزه دریات و ابی الفوارس کرانی حکیم
 نزد وی و شمس لایمه کرد و وی غیر هم در بیت که اینها خدا را در خواب دیده اند و الله منصور را شکی
 باستقامت در رویت در منام رفته و حدیث واردست بروی و بعد دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم در منام جمعی از ائمه اسلام چه جای انکار و ملامت است و قد ورد الدلیل السمعی باینجا
 و رُویت فی منام من الله تعالی فی الدار الاخره و بدستیک و در حدیث دلیلی سمعی در جواب
 گردانیدن رویت در منام او تعالی را در سرای پسین که عبارت از درختر است اما کتاب
 پس قول او تعالی است و مجنون یقول یسئله فی منامه لا اله الا هو و هو وحده و لا اله الا هو

لَيْسَ فِيهِ قَوْلٌ مِّنْهُ يُوَدِّعُكَ لَكَ لَيْسَ أَحْسَنُ مِنَ الْحُسْنَىٰ وَرَبِّكَ لَا يُرِيدُ لَكُمْ لَعْنَةً يَشَاءُ لَكُمْ مِمَّا فِي هَٰذَا
 لَكِنَّ يَتَذَكَّرُ فِي حُورِ قُرْآنِ اِزِينَ بَابِ كَيْسُ طَبِيعَتِ كَرِيمِ قُرْآنِ وَطَالِبِ هَامِيَّتِ اِزَانَ
 مَخْفِي نَمِيَّتِ وَاسْتِثْنَاءِ مِمَّنْ حَدِيثِ ابْنِ سَعِيدٍ مَّرْسِيَّتِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلْ تَنْصَارُونَ فِي رُؤْيَا النَّفْسِ بِالْظُّهْرِ مَعَ صَحْحِ الْيَسْرِ مَعَ أَصْحَابِ هَلْ
 تَنْصَارُونَ فِي رُؤْيَا الْقَوْلِ لِيْلَةِ الْبَدَنِ مَعَ صَحْحِ الْيَسْرِ فِيهَا أَصْحَابُ قَالَ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ
 قَالَ مَا تَنْصَارُونَ فِي رُؤْيَا اللَّهِ فِي مَالِ الْقِيَامَةِ لَا كَمَا تَنْصَارُونَ فِي رُؤْيَا لَحْدِهَا
 مَتَفَنِّ عَلَيْهِ وَفَرَمُوهُ اَلْكَوَسُ سَتَرُونَ رَبِّكُمْ كَمَا تَدُونَ الْقَوْلِ لِيْلَةِ الْبَدَنِ رَاخِرُ جَدِ النَّفْسِ
 وَاسْجَلُ وَابْنِ مَاجِدَةِ وَالْحَاكِمِ وَغَيْرِهِمْ وَحَدِيثِ رَاخِرُ طَرِيقِ لَيْسَ بِسَيِّئَةٍ بَلْ كَيْسُ
 اَوْصِيَاءِ اَنْزَارِ وَاَيْتِ كَرْدِهَ اَنْدَرِ اَوْسْتِ اِجْمَاعِ كَرْدِهَ اَسْتِ بِرُوقِ رُوسِيَّتِ دَرِ اَخَرَتِ وَمَقْصُودِ
 تَشْبِيهِ رُوسِيَّتِ بِرُوسِيَّتِ حَقِّ سِتِّ نَهْ مَرْنِي بِمَرْنِي وَآيَاتِ دَارِ اَوْدِ دَرِينَ بَابِ مَحْمُولِ بِرُظْرَا اِهْر
 خُودِ سِتِّ بَعْدَهُ مَقَالِ اَلْخَالِفَانِ ظَاهِرُ شَدِّ وَشَبَاهَاتِ وَتَاوِيلَاتِ اَيْشَانِ شَاعِ كَرْدِ وَجَمِيْعِ
 فَرْجُونِيَّةِ وَبَاطِنِيَّةِ وَرَافِضِيَّةِ بِالْكَارِ اَنْ رِخَاسْتَنْدِ وَاقْوِي شَبِيهِ اَيْشَانِ اَرْحَقِيَّاتِ اَسْتِ
 كَرْدِ رُوسِيَّتِ شَرْطِ سِتِّ بِيَدُونَ مَرْنِي دَرِ كَانِ وَجْهَتِ وَبَقَا اِذْ رَاقِي وَشَبِيَّتِ سَافَتِ
 مِيَانِ اِهْرُودِ وَبِرُوحِي كَرْدِ وَغَايَتِ قَرَبِ بَاشْدِ وَدَرِ غَايَتِ بَعْدِ وَاتِّصَالِ شَاعِ اِزِ اَصْرِ
 بِرْمِي وَابْنِ اِهْمَدِ رَحْمَتِ اَوْتَقَالِي بَحَالِ سِتِّ وَجَوَابِ اِزَانَ شَعِ اَيْنِ اَشْتَرَطِ اَشْ وَابْنِ اَشَارَتِ
 مِي كَنْدِ قَوْلِ بَاتِنِ فَيَدِ اَلَا فِي مَكَانِ وَلَا عَلِي حُجَّةِ مِنْ مَقَابِلَةِ وَاتِّصَالِ شَعِ اَوْ اَوْشِيَّتِ
 مَسَافَةِ بَيْنِ الرَّاغِي وَبَيْنِ اللَّهِ تَعَالَى پَسِ دَوِيْدِ مَنُودِ دَرِ مَكَانِ وَجَانِ وَنَهْ بِرُوسِيَّتِ وَجَوَابِ
 اِزِ مَقَابِلَةِ وَنَزْوِي شَعِ وَدَرِ خَشَانِي بِاَشْوَسْتِ وَدَرِ مِيَانِ سِيْنْدِ وَهَذَا اَلْكَوَسُ لَوْ اَوْشِيَّتِ
 وَبِهَنْدِ اَنْجِي اَمْرُ وَبِيْدِ دَلِ مِي سِيْنْدِ فَرْدِ اَبْجَشْتِ سَرِ كَنْدِ وَجَوَابِ اَمْرِ وَرَا اِلِي كَيْفِ مِي وَابْنِ فَرْدِ
 اِلِي كَيْفِ سِيْنْدِ عَالَمِ اَخَرَتِ مَحَلِ ظَوْرِ حَقِيْقَتِ سِتِّ اَنْجِي اَمْرُ وَبَاطِنِ سِتِّ فَرْدِ اَنْظَارِ اَنْجِي
 غَيْبِ سِتِّ شَهَادَتِ كَرْدِ وَچَرِنِ مَشَاعِ بَارِ اَنْ خَبَرِ دَاوِدِ اَسْتِ اَعْتَقَا وَآلِ وَاجِبِ بُوَدِ اَيْتِ

آن جز خدا کس نداند و قیاس جانب بر شما فاسد است و استدلال بر عدم اشتراط بریدن
او تعالی را منطوریه است زیرا که سخن در دین چشم سر و حاسه بصیرت اگر گویند که چون از لایق
بود و حاسه سلیم است رویت او تعالی درین دار واجب شود و زحمان با خدا که پیش ما که هست
بلند بود و ما از آن بیخبریم و این مقصود است گوئیم این ایله و منوع است زیرا که رویت نزد ما بخلق
خداست و واجب نمی شود نزد اجتماع شرائط و هوای لایق حدیث فی یوم القیامه و او تعالی
دیدار شده است برای ایمان آن زندگان هر روز قیامت و برین است اتفاق الیه و در سلیمین
بر جمیع صحابه و تابعین و ائمه سلیمین بتتابع قرون و مرور و دور و این رویت قبل دخول جنیت
و بعد دخول دینی خواهد بود بدلیل کتاب و سنت متواتره و جمیع صحابه را الیه اسلام و اهل بیت
و نهوا میهنید و اگر از فوق خود بنا بر استحالة رویت وی تعالی از ائمه یا خلف یا امام یا
سین یا شمال چنانکه در حدیث آمده فاذا الرب قد اشراف علیهم من فی قهقهه و اهل
السدن علی قاری گفته اما رویت اثبات رویت بتر معنوی رسیده و قبول آن واجب است
نقل و تموت اهل برع عقلاً قابل التفات نیست و قول قاضی خان که ترک کلام درین مسأله
حسن است غیر مستحسن است بنا بر صحت و ثبوت ادله بابتی و آنچه اهل کلام درین مسأله ذکر
کرده اند که این رویت در مکان و بر جهت و موقبل و مسافت و مسدود آن نخواهد بود و کتاب سلیمین
از ان ساکت است و نصی از شرایع درین باب موجود و هیچ کی از سلف است و الیه ایشان
بدان کلام نکرده و هیچ چون او را بصفاقی متدوند که جز در عدم محض نتوان یافت نفی رویت و
استقامه او را در صفاقت کرده و الیه اهل سنت و ائمه و اثبات حق و رد باطل چه واجب است و در اندر
خدا بیایا با تبعاهم فالهم صد که الحسن حافظ ابن القیم هم در حاشی الا روح الی بلاد الافرنج مسأله
رویت او تعالی را در در آخرت بر وجه خوب با ثبات رسانیده و مسکن را واجب داد و بطریق
آنکه گویند فلان که جن را در بار نباشد بطریق گفته این سخن صحیح نیست بلکه خود اشتباهی ملائکه را دیدار
و در درشت و بیست و نیران تفصیل کرده و احادیث آورده و جن ملائکه کنند جای آن را و این بقیه خواهد شد

و چه عرض و چه افعال اختیار یابندگان همه مخلوق او تعالی است اسباب و وسائل را و پوش
 فعل خود ساخته بلکه دلیل بر نبوت فعل خود کرده است نقاب عارض گل جوش کرده ما را به توجیه
 واری و روپوش کرده ما را به چنانچه عقلا از حرکت جادات پی محرک می برند و می دانند که بین
 حرکت فراخور حال این جا نیست بلکه این را فاعلیست و رای او است که چه تیر از کمان همی گذرد
 از کماندار بیند اهل خود به همین آن عقلا که بخت بصیرت شان کمال شریعت تکمیل شده است
 می دانند که ممکن احداث مثل خود در ارکان گوشتی از افعال یا عرض از اعراض باشند نتوانند
 کرد آری این قدر فرق در افعال اختیار یابندگان و حرکت جادات متحقق است تا بیان
 بدان واجب که حق تعالی بندگان را صورت قدرت و اراده داده است دعوات الهیه جرات
 که هرگاه بنده قصد فعلی کند حق تعالی آن فعل را پدید کند و بوجود آورد و بنا بر همین اراده و قدرت
 عباد را کاسب گویند و مرج و ذم و ثواب و عذاب بران مترتب است و آنکارا فرق در میان
 حرکت جاد و حرکت حیوان که هرست خلاف شرع و خلاف بداهت عقل و همچنین از خالق مجیر
 از اشیاء انسن هم کفر است و لکن آنحضرت قدریه را محسوس است خود گفته و مراد بقدریه مسترانه
 قائل بآنکه بنده در کار و بار خود قدرت مستقله دارد و افعالش مخلوق اوست و واجب تعالی را
 و مان دخل نیست پس قدر را آنکارا کنند و قول ایشان مخالف فصوص قرآنی است قال تعالی
 وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَا يَكُونُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خِزْيَةٌ أَوْ كِتَابٌ مُرْسَلٌ أَوْ تَنْزِيلٌ أَوْ فَهْمٌ مِّنْ رَبِّنا
 یزدان و خالق شر را همین نامند و قدریه و حقیقت از ایشان نیز بترانند که قائل اینجاست
 غیر متناهی زیرا که بندگان خدا را جبر خدا که شایسته او است و ایشان هر بنده را خالق فعل
 خود مثل من گویند من الکفر و الا یان و الطاعة و العصیان از کفر و ایمان و طاعت
 و عصیان و مراد بافعال و درین سلسله اعم از فعل قلب است و اوایل مسترانه از اطلاق لفظ خالق
 بر عباد و تماشای می کردند و گفتار لفظ موجد و مخترع و نحو آن می نمودند چون حیاتی آمد وی و
 اتباع وی دیدند که سنی نهی کیست که اخراج چیزه از عدم بسوی وجود باشد جرات

بر اطلاق لفظ خالق بنموده و جلای کلام چند وجبه ازان جواب داده اند که در کتب مبسوطه
 مذکور است و بعد کتب معتزله خالقیت عبد را مثل خالقیت او تعالی نمی دانند زیرا که بنده متقرر
 بعبودیت بآیات و کلمات او تعالی است و لیکن جلای ماوراءالنهر و تضلیل ایشان درین سلسله
 مبطله بسیار کرده اند و معتزله گویند ما فرق می کنیم در میان حرکت ماشینی و حرکت قهرش با ضرورت
 زیرا که اول با اختیار است نه ناشی و اگر همه مخلوق خدا می بود قاعده تکلیف و مرجع و ذوم و ثواب
 و عقاب باطل می شد و این ظاهر است و جوابیه آنست که این الزام متوجه بر جبریه است
 که قائل اند بنسب کسب اختیار و کارنامه است بیکدیگر حاصل کلام آنکه افعال عباد مخلوق خدا و فعل عباد
 و کونه و الله خلقکم و ما افعالکم بدان اشارت میکند که خلق را بخواه و نبیت کرده و عمل را بعباد و سبب
 ساخته و این که می گویند فعل از حق و کسب از بنده است بعقل و برنی آید و کتاب و سنت بدان
 حکم نمی کنند فافهم و هم کلام را بار ادا کرده و تشبیه نه تعالی و تقدس و این همه افعال عباد و صغیر و
 کبیر قلیل و کثیر نیک و بد بفرموده و عصیان بآراده و خواهش او تعالی است زیرا که اگر آراده نمی کرد و هرگز
 بنده و خلق نمی شد و آراده و شیت نزد اهل حق در حق او تعالی یکسانست چنانکه پیشتر گذشت
 و حکمت و حکم اوست و این اشارت اگر بوی خطاب تکوین باشد و نصیحت که افعال تعالی
 لا تعصوا امره اذ اراکم ان یفعل لکم کما فیکم و قضیته و بقضای اوست
 که عبارت از فعل است باز ایت احکام و برین تقدیر صفت فعلیه است و زودا شاعره و قضا
 اراده از لیه متعلق بانشای علی ماست علیه است و برین تقدیر صفت و تأسیع بود و تقدیر بر
 و انداز که در آن اوست و آن تقدیر بر هر مخلوق جدا باشد که بران یافت میشود و احسن و قبح
 و نفع و ضرر و زمان و مکان و آنچه مترتب بر اوست از ثواب و عقاب و مقصود تقسیم اراده و تقسیم
 و قدرت اوست زیرا که همه مخلوق اوست و این قدرت و اراده را می خواهد بنام بر عزم اگر آرد
 اجماع و کاف و فاسق و کفر و فسق خود مجبور نیستند که تکلیف ایشان با ایمان و طاعت صحیح نباشد
 زیرا که او تعالی کفر و فسق را از ایشان با اختیار ایشان اراده کرده پس هیچ جبر نشد چنانکه کفر و فسق

از ایشان با اختیار معلوم کرده بود و تکلیف بحال لازم نیست و للعباد افعال اختیاریه بنابر
 بیهان کانت طاعة و یعاقبون علیها ان کانت معصية و بنندگان را کارهای اختیار
 که بار آورده اختیار ایشان صادر می گردد و بجز را مضطر از ثواب داده می شوند بدان اگر آن افعال
 طاعت و فراموش نیست و عذاب کرده می شوند بدان اگر نافرمانی و عصیان است نه چنانکه جبریت
 ترک کرده اند که بنده را اصلا فعل نیست و حرکاتش بمنزله حرکات حادث است که هیچ قدرت بر آن
 ندارد و قصد و اختیار و این باطل است زیرا که فرق میان حرکت بطش و حرکت ارتعاش ضروری
 بیهیست و معلوم است که اول با اختیار است نه ثانی و اگر بنده را اصلا فعل نمی بود و تکلیف او
 صحیح نمی شد و استحقاق ثواب و عقاب بر افعال او مترتب نمی گشت و لخصوص قطعیه ناسف
 است که قوله تعالی جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و قوله تعالی قَسَمَ شَاءَ فَلْيَقُولُوا هُمْ وَمَنْ
 شَاءَ فَلْيَكْفُرُوا و بآنکه فعل بنده با اختیار است هیچ اختیار او درین اختیار نیست چنانکه
 شخصی خواهد که نگی بگویند پس اگر قدرت و حکمت داشته است می باید که در سنگ اختیار
 حرکت بیاورند و این بدان ماند که گفته اند مختار فی فعله مجبور فی اختیاره یا اختیار
 در صورت و جبر در معنی است و معنی جزا و راجع بسوی ترتیب بعض افعال بر بعض است
 مثلا چون او تعالی حالتی در بنده بیاورد چکمت او متعین شد که حالتی دیگر در وی از نعمت و
 الم بیاورند پس اشتراط وجود و اختیار و کسب در جزای اعمال بالعرض است نه بالذات و این
 تحقیق مفهوم از کلام صحابه و تابعین است و در حقیقت این مسئله قضاء و قدر و جبر و اختیار مقام
 حیرت و اعتراف بجز و سکوت است و مرجع و مال آن باین آیه است لَا يَسْأَلُكَ عَمَّا تَعْمَلُ
 وَ هُمْ يَسْأَلُونَ جَعَلْنَا صَادِقَ فَرْمُودَ لَا جَبْرَ وَلَا هُدًى لَكِنِ امْرِئِينَ امْرِئِينَ هَبْ
 حق توسط است میان این دو آن ولیکن عقل در دریافت این امر توسط هم حیران و سرگردان
 و در حقیقت این حیرت و سرسبکی این بحث و جدل راست که می خواهند عقائد را بعقل ثبات
 کنند و اما این مسئله بجز شرع معلوم شده ایمان بآن آوردنی است و عوض ناپدیدان حکمت

بطالت و جهالت باشد هیچ عمل حقیقت بر محض موقوف نیست کار باید کرد و اعمال و افعال
 قیاسی را خلق له و بعد شنیدن خبر از شایع اگر در باطن خلجانی و تردوی هست فکر بایان به
 ازین باید کرد و الحسین منها برضاء الله تعالی و نیکو از افعال بندگان که متعلق روح و عاقل
 و ثواب در آمل باشد برضای او تعالی و خوشنودی او است یعنی بار او را و بغیر عتبه جن
 و القیوم منها و از افعال عباد که متعلق نوم در عاقل و عقاب در آمل باشد لیس برضاه
 نیست پسندیده او زیرا که بر وی اعتراض است قال تعالی و لا یرضی لعباده الکفر بینه
 اراده و شکیست و تقدیر بر متعلق برضاه و محبت و امر و حسن تعبیه متعلق نمی شود چه خواستن میسر است
 دیگر است و راضی بودن دیگر رضائست که امر کند و بفرماید که بکن و بسیار باشد که امر کند و نخواهد
 که بر قیاس آید محض حکمت که جبری کسی نداند و الله یهدی من یشاء و یضل من یشاء
 و خدا اراده می نماید هر کرای خواهد و گمراه می کند هر کرای خواهد کتاب و سنت باین مطلق است با وجود
 آن نسبت به هدایت بقرآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ضلالت شیطان (احسان)
 واقع شده و این مجاز است یا چنین گویند که هدایت و وسع واریگی راه راست نمودن
 دوم بمقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب الهیست از دیگری نیاید و وسع اول از
 رسول و قرآن آید پس بغیر بر حسب هدایت ساختن و شیطان را بسبب ضلالت و حقیقت
 به از خداست و مشهور است که هدایت نزد معتزله دلالت موصول الی المطلوب است و نزد معتزله
 دلالت بطریق موصول الی المطلوب را برست که وصول و اهتار حاصل شود یا نشود و الاستطاعة
 مع الفعل و استطاعت و توانایی همراه فعل است در زبان اگر چه بالذات متقدم باشد بخلاف
 معتزله که اکثر ایشان قائل اند بدون استطاعت قبل فعل و اشتری درین سلسله موافق بسیار
 از معتزله است مثل بخار و محمد بن عیسی و ابن راوندی و ابی عیسی و راق و غیر هم و ضراریه و کرامیه
 درین سلسله مخالف ایشانند و استطاعت و قوت و طاقت و وسع و قدرت نزد اهل لغت
 اسمای متعارفه اند و نزد متکلمین مترادف و همی حقیقه القدیمه القیاسی و بهما الفصل

و این استطاعت حقیقت قدرت نیست که فعل بان می باشد اشارت است باینکه این فعل
عرض است که پنداری کند او تعالی در حیوان تا بدان افعال اختیاریه بکند و این علت فعل
باشد و جهود بر آنند که شرط ادای فعل است نه علت وی و باطله صفت هست که او تعالی قصد
اکتساب فعل بعد سلاست اسباب و آلات خلق می فرماید پس اگر قصد فعل خیر که قدرت فعل
می آفریند و اگر قصد فعل شر که قدرت همان فعل پیدا ساخت چون بنده قدرت فعل خیر را
ضائع می کند سختی ذم و عقاب می شود و لهذا در دم کافران نمی بود که استطاعت سبع ندانند
و چون استطاعت عرض آمد واجب شد که مقارن فعل باشد بر آن نه سابق بر آن و الا وقوع
فعل بلا استطاعت و قدرت بر آن لازم آید و آنکه قائل بلیت استطاعت بر فعل است تعلق
می کند بآنکه تکلیف حاصل است قبل فعل بالضرورة زیرا که کافر مکلف است بایمان و نایک صلوة
مکلف است بدان بعد دخول وقت پس اگر استطاعت ثابت نمی بود تکلیف عاجز لازم می آمد

این باطل است و انان اشارت بجواب ازین استدلال می کند و می گوید و یقع هذا الاسم
علی سلاطة الانساب و الالات و الجوارح و واقع می شود این اسم یعنی لفظ استطاعت
بر سلاست اسباب و آلات و اجزای بدن که در قول تعالی است **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ**
مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا و صحته التکلیف تعمد علی هذه الاستطاعة و صحته
تکلیف متضمن است که سلاست اسباب و آلات بود نه بر استطاعت یعنی
اول حق آنست که حکم تکلیف متعمد بر عقل و تیز و بلوغ است و استطاعت مع الفعل که شکل آن
می گویند قرآن و حدیث بر آن ناطق نیست و در علم اصول فقہ درین سلاست بحث است چنانکه
حصول الاول علی اصول تحقیق آن کرده ایم فلیرج الیه ولا یکلف العبد بما الیس فی وسعه
و تکلیف داده میشود بنده بآنچه در وسع اوست برابر است که فی نفسه متعین باشد چنانکه جمیع
پایمکن بود و این سلاست متعین علیه است لقوله تعالی **اَلَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ فِتْنًا وَاَمَّا**
قَوْلُهُ تَعَالٰی اِنْ شِئْتَ لَیْ اَنْتَ بِاَسْمَاءٍ هٰی اِلَآءِ بَرٰی بمعنیست نه تکلیف نزع و جواز است بمعنیست نه تفریق علی

و اشرفی جائز و اشرف و گفته قبیح نیست از او تعالی چیزیست و صایب جده من الاله فی المضرب
 عقیب ضرب انسان و الا نکسار فی الزجاج عقیب کس انسان و صایب کمال ذلک
 مخلوق لله تعالی و دردی که یافته می شود در مضروب پس ضرب یعنی زد و کوب انسان
 و شکستگی که یافته می شود در آگینه بعد شکستن آدمی و آنچه مانا باوست این همه آفریده خداست
 بنا بر آنچه گذشت که خالق همه همان ذات واحد است و جمله کمالات مستند باوست و از واسطه
 و مستتر که اسناد بعضی افعال بسوی غیر خدا می کنند می گویند که اگر صدور فعل از فاعل بلا واسطه فعل دیگر
 پس بطریق مباشرت باشد و الا بطریق تولید چنانکه حرکت دست موجب حرکت کلید است
 پس الم از ضرب و انکسار از کسری زاید و این هر دو مخلوق خداست و زود ما همه مخلوق او تعالی است
 لا صنیع للعبد فی تخلیق نیست کاری بنده را و در قرین مترادف اوست که مقید به تخلیق نکنند
 زیرا که هر چه را متولدات می نامند بنده را اصلا در آن دخل و صنیفی نیست نه بطریق تخلیق و نه
 بطریق اکتساب و المقتول میت با جله و مقتول میت است با جمل خود یعنی وقتی که برای موت
 مقدر شده و در آن وقت کشته شده چنانکه مستزک گویند که حق تعالی بر وی اهل را قطع کرده و وی را
 کریمه اذا جاء اجله لا یستأخرون ساعة ولا یستعجلون ۵۰ است و فرمود
 و ان یؤخر الله نفسا لا یجاء اجلها و حی ان از آیات پس اهل یک است و محبت متفرقه
 احادیث وارد است و آنکه بعضی طاعات در رمی انحرای عن انسی قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان یبسط فی رزقه و ینسأ له فی الله
 فلیصل رحمه و اذ البخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و ابی یوسف و ابی حنبله
 علیه و آله و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء و لا یرید فی الصلوة الا البس و الا
 التیمذی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم فی صحیحهم با آنکه اگر با جمل خود می مرد
 قابل ستم و عقاب و دیت و قصاص نیستند زیرا که موت مقتول بخلق و کسب از نیست
 و جواب از اول آنست که او تعالی می دانست که اگر دید طاعت بخوابد که در جیل سال خوابد و نیست

ولكن معلوم اوست كه آن طاعت نخواهد كرد و علم اوست كه خدا بدش بدست اين زياد
 بسوی اين طاعت معنی بر علم خداست كه اگر آن طاعت نباشد اين زيادت هم نمی شود
 پاسخ از ثاني آنكه وجوب عقاب و ضمان بر قائل تبعید است بنا بر ارتكاب او نیست عصبه و
 كسب كردن او فعلی را كه خدا عقاب آن خلق موت فرموده بطریق جری عادت چنانچه قتل نفس
 قائل است كه با اگر چه خلق نباشند و الموات قائمها با ملیت مخلوق الله تعالى موت
 قائم است برده و آفریده اوست بنده را در آن هیچ صانع نیست نه تخلیق و نه كسب و نه ای بن امر
 بر آنست كه موت وجودیست بدلیل قوله تعالى خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ و اكثر بر آنند كه چه میست
 معنی خلق موت قدر اوست و الاجل واحد و مرگ و مدت مرگ یکی است نه چنانكه گوی زعم کرده
 كه مقتول را دو اجل است یکی قتل دیگر موت و اگر گشته نباشد تا اجل خود كه موت است می زیست
 و نه چنانكه فلاسفه گویند كه حیوان را اجل طبیعی است كه وقت موت اوست بمثل رطوبت و الطفا
 حرارت غریزی و دیگر اجل اختیاری است بحسب آفات و امراض و السخا و الرزق و حرام و حلال
 رزق است زیرا كه رزق نام چیزیست كه می فرستد خدا بسوی حیوان پس می خورد و از او این
 گاه حلال باشد و گاه حرام اطلاق ما من ۵ آیه فی الاصل لا على الله رزقها
 بر آن دال است و هر گسی استیفاي رزق خودی كند چنانكه لن تموت نفس حتى تستكمل
 رزقها بدان اشارتی كند و رزق معتزله حرام رزق نیست بجهت آنكه تفسیر کرده اند از ایهامونك
 كه مالك آنرا بخورد و با آنچه انتفاع بر آن منوع نباشد و این جزو حلال نخواهد بود ولیکن بر تقدیر اول
 لازم می آید كه آنچه در باب می خورد رزق نباشد و بر هر دو وجه لازم می آید كه اكل حرام طول عمر خود
 اصلا رزق خدا نخواهد و بنای این اختلاف بر آنست كه اضافت بوی تعالى در معنی رزق نیست
 و نیست را رزق مگر خدای واحد و بنده بر اكل حرام مستحق ذم و عقاب است و هر چه مستحق ذم و عقاب
 باشد قبیح بخورد و تركش در خوردنكوهش و عذاب نباشد و جواب آنست كه این ذم و غیره بنا بر
 سوء مباشرت اوست اسباب را با اختیار خود و لا یتقصان الاكل الانسان رزقه ان

لویا کل غیبه رزقه و تصور نمی شود که کدام آدمی رزق خود بخورد یا غیره و رزق او را بخورد
 زیرا که غذای هر شخص که او تعالی مقدر کرده واجب است که آن غذا را از آن کس بخورد و خوردن
 دیگری آنرا متعین است و بعضی ملک متعین است و الله تعالی یضلل من یشاء و یهدی من یشاء
 من یشاء و الله تعالی گمراه می کند هر کس را که می خواهد و راهی نماید هر کس را که می خواهد و راه را از دست
 در دنیا و آخرت موصلاست و بیان طریق زیرا که این ماست در حق جمیع عباد و مصلحت
 الاصلی للعبد فلیس ذلک بواجب علی الله تعالی و چیزی که نیکوتر است برای بنده
 واجب نیست بر او تعالی و الا کافر فقیر معذب و دنیا و آخرت را نمی آفرید و نه او را امتنان بر
 عباد و استحقاق شکر و هدایت و افاضه انواع خیرات می بود و بخت بودن این امور ادای
 واجب و امتنان او بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فوق امتنان بر ابی جلی می بود چه
 با هر یک همان کرد که در حق او صلح بود و نه برای سؤال عصمت و توفیق و کشف خضر اولیای او
 خصیب و رضا و هیچ معنی نمی بود زیرا که هر چه در حق هر چه مذکور و مفید بود که ترک آن بروی
 واجب است و چیزی در قدرت وی سبحانه نسبت بمصلح عباد باقی می ماند زیرا که ادای واجب
 کرد و بمان آفرین که مفاسد این محصل یعنی در جوب اصل بلکه اکثر اصول معتزله پیش از آنست که محصر
 در ناپدید بنای این مفاسد بر تصور نظر ایشان در معارف الهیه و روح قیاس غائب بر شاهر در
 طبع ایشان است و هیچ شی بر وی باجباب غیر او واجب نمی شود و آن کدام غیر است که بر وی
 چیزی واجب تواند کرد آری گاهی و عده چیزی می فرماید و ایفای آن وعده می نماید بکرم
 فضل خود چنانکه در قرآن کریم آمده **إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** و جز آن از آیات و
 احادیث که دلالت دارند بر آن و در هر دو حالت محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم
 و یکسان بر وی حق و استحقاق نیست الا آنکه خبر داده که مطیعان را ثواب و هم و معاصیان را
 عقاب کند و لا بد این چنین خواهد بود که وی گفته و لیکن بروی لازم نیست اگر ضلالت آن
 کند که رجحان نباشد که گوید هر چه چنین کرد و جمع انفعال او ضمن حکمت و مصلحت کلی است

و وجوب نیست بر وی لطف جزئی خاص در افعال خاص نیست قسبح از وی بلکه بر جمعی آن فریبند
 در وی باعتبار خیر حسن و حکمت است و در افعال خود منسوب به وی چو در ظلم نیست بلکه رعایت
 حکمت می فرماید در هر خلق و امره آنکه استکمال نفس و صفات خود بپذیرد کرده باشد و او را
 حاجتی و غرضی بدان تعلق بود که این ضعیف قسبح منافی الوهیت است و امارت حد و ثبوت
 امکان لا غرض الفعله کارهای خدا را فرض نمود چه صاحب غرض محتاج بود و خواهد و
 منافع مراعات حکمت در هر کار او راجع بخلق است و او را بدان احتیاج نبود و وجود و عدم خلق
 و منافع و مصالح ایشان نسبت بذات وی تعالی یکسانست و لیکن هر چه میخواهد میکند یا آنکه این
 رعایت و مصلحت نیز بر وی غیر لازم و واجب است لا حاکم سوا الله نیست حکومت کننده جز
 وی حکم حکم اوست لقول تعالی اِنَّ الْحُكْمَ لِلّٰهِ بحمد اسوگند که حکم او واجب و مندوب و مباح
 و مکروه و حرام از فوق عرش بوده پس هر که حکم بوجوب یا حرمت چیزی کند بغیر ثبوت و ثقت و
 مغتری کذب بر خدا باشد که قال تعالی وَلَا تَقْفُ لِقَا الْعَاقِبَةِ اَلَسِنتُكُمْ هٰذَا اَحْلَالٌ
وَهٰذَا اَحْرَامٌ لِّتَقْدُرُوا عَلٰی اللّٰهِ الْکَذِبَ اِنَّ الَّذِیْنَ یَقْدُرُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ الْکَذِبَ
لَا یُفْلِحُوْنَ پس وجوب فعل بکرمی باشد و حلال و حرام و حسن و قبح سبب ثواب و
 عقاب گردد و لیس للعقل حکم فی حسن الاشیاء و قبحها نیست عقل را حکم در حسن
 قبح چیزی بلکه این حکم خاص با و تعالی است و برین اندعاده فقها حسن آنکه وی بدان امر کرده قبح آنکه
 ازان نمی فرموده پس قسبح اشیا را راجع بامر و نه شارع شد عقل را در نیامد خلق نیست تا
 حکم کند که این فعل حسن و موجب ثواب است و این فعل قبیح و موجب عقاب است پس کسیکه
 در کوته ستان بپیدا شده و دعوت شرع بوی ز سیده و بها بخاز عالم بدر فرستد و بامر دم احتلاط
 نموده در آخرت ناخود و معاقب نشود و در ایمان و توحید نزول بعضی مشایخ که این قدر معرفت
 را که صانع عالم را بداند و دریابد که آن کلیت موصوف به صفات کمال العقل واجب می گویند
 زیرا که این شناخت موقوف بر شرع نیست عقل بنظر در تغییر عالم و انتظام وی بدان حکم می کند و در

مستخر حسن و قبح عقلی است و قول تعالی رد ما لکنا محمل بین حقیقی و تمثیلی است لا محتمل فرقه
اول است و رسول را در اینجا تاویل بعمل کردن دلیل و بی عقلی قابل است این بهام گفت مختار
فدر سب اول است و از ابو حنیفه رحم آمده که فضل در قنات خود حسن است و توفیق و حسن و قبح این
یعنی که سبب ثواب و عقاب آخرت گردد این را بعمل نتوان دریافت و الا در معرفت نقل
میج و ذم بفضل چنانکه عدل و ظلم در معرفت بودن آن صفت کمال یا نقصان چنانکه علم و جهل
بفعل سخن نیست و نزد ایزد چنانچه تمییز بقضا و حکم و تکلیف او تعالی است لکن گاهی بعضی بعضی وجود
مصباح آن ادراک می شود و مناسبتش ثواب و عقاب دریافت می گردد و گاهی خبر یا اخبار
رسول هیچ معلوم نمی شود و عذاب القبر لکافیرین و لبعض عصاة المؤمنین و تنعیم
اهل الطاعة فی القبر بما یجمله الله تعالی و یدیده و عذاب گوی برای کافران بعض
مؤمنان گفته گار و اسائن اهل طاعت و قبر را آنچه خدای داند و میخواید حق است مرا و قبر عالم
برنج است که واسطه است میان دنیا و آخرت کافران و مؤمنان فاسق و اهل عالم در
عنت و عذاب و طبعان در ناز و نعمت باشند قال تعالی اَلَّذِیْنَ یُفْسِدُونَ عَلَیْهِمْ نَارًا
وَ عَیْشًا وَ یَنْفَعُونَ السَّاعَةَ اَدْخِلْهُمُ الْاِلَٰهَ فِیْ عَمَیْنٍ اَشَدَّ الْعَذَابِ وَ فِرْعَوْنُ اَمْ خَرِیْقًا
فَاَدْخِلْهُ نَارًا وَ فِرْعَوْنُ اَمْ خَرِیْقًا اَدْخِلْهُمُ الْعَذَابِ الْاَشَدَّ فِیْ ذُنُ الْعَذَابِ الْاَشَدَّ
ای عذاب قبر عذاب آخرت و فرمود یسئلت الله الذین اصعبوا القبول الثابت فی الجنة
الدنیا و فی الآخرة و این درباره عذاب قبر نازل شده و در حدیث عائشه رضی الله عنها
که وی پرسید آنحضرت رحلی السدیة و آله و سلم از عذاب قبر فرمود عذاب قبر حق است عائشه
گوید ندیدم بعد آنحضرت را که نازی گزارده باشد مگر آنکه پناجست بجد از عذاب قبر متفق
حلیه و در حدیث دیگر آمده القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرة
النیلان رواه الترمذی و حسنه من حدیث ابی سعید الخدری و در حدیث
عثمان بن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان القبر اول منزل من منازل الآخرة

فان بجا منه فما بعده ايسر منه وان لم يفتح فما بعده اشد منه رواه ابن حبان
والترمذي وقال صدق غريب وقال صلى الله عليه واله وسلم استنزهوا
البول فان حامة عداب القبر منه رواه الحاكم من حديث ابن عباس وصححه
واخرجه الدارقطني من حديث انس بلفظ تنزهوا واحاديث درين معنى ودر
احوال آخرت بسيار و متواتر المعنى است اگرچه احاد آن بحدوث آن نزد درين باب اهل علم
مؤلفات است بقره جمع کرده اند محرر سطور هم شرحي دارد و در کلامها بیایات تثبیت میدهد و او را
درین فن دو کتاب مشهور است شرح الصدور باحوال الموتي فی القبور و البدن السافر فی احوال المائت
و ترجمه این هر دو در فارسی سمي بقصر الامال فی بیان احوال و المال از حاجي رفيع الدين خان
مراد آبادی هر دو مجلدی بوده و خیلی تفصیلاً داده و نیز قاضی ثنائی اسدیانی پسته در دور سال مختصر
درین باب ازین هر دو کتاب فراهم آورده آنهم بسیار خوب و مرغوب است و بقالب طبع هم
رسیده و شرح هر رخ و جمع التثبیت شرح ابیات التثبیت نیز درین باب است و ثنائی بهتر دانی
و بعضی مستزاد و گوی از کرامیه در و افش مالک از عذاب قبر کرده اند باین دلیل که نیت جاد است
همیچ حیات و ادراک او نیست پس تقدیرش محال باشد و جواب نیست که حق تعالی در
همیچ اجزای بعضی نوعی از حیات می آفریند که بآن الم عزای نیت تنجیمی میباشد و آن تنجیم عاده
سود و در تمام بدن بر جوی کمره متحرک و مضطرب گردد یا از عذاب بر روی دیده شود نیست تا آنکه
غریق در آب و ماکول در بطون حیوانات و مصلوب در هوا عذاب کرده می شوند اگر چه مار را بک
اطلاع دست بهم ندید و هر که تامل در عذاب ملک و ملکوت و غراب قدرت و جبروت را
وی همان کند شال این معاملات را هرگز مستبعد از انکار و تا با احتمال چه رسد و مضطرب قبر هم نیست
تا آنکه مؤمن کامل را هم میباشند بقیث لیکان لخی منی اسد لخی سعد بن معاذ الذی
اهتز له عن علی الرحمن رواه اهل السنن و سؤال متکرر و تکذیب و سؤال متکرر و تکذیب
بست در قبر حق است و این هر دو و فرشته اعظم و میب و سیاه کبود چشم که در قبر در آمد و دیده را

از پدر و مادر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دین وی سؤال کنند اگر بتوفیق الهی و تعلیم و
 بهمان جواب سؤال ایشان مطابق حق گفت در ناز و نعمت باشند و چون لوعروس جواب
 رحمت رود و قبر در حق وی باقی از باغمای بهشت گردد و الله همراهم و الله معنا هم و اگر خدا نخواهد
 جواب با صواب نگفت در نشت و عذاب بود و قبر بر وی گوی از گویای و در رخ شود آیات
 احادیث بسیار بلکه شمار حقیقت اینها مطلق است امکان باین آور و کیفیت آن
 بعلم الهی مفوض باید داشت خواه با عباد و حیوانات یا مقادیر روح یا غیره آن بهر وجه از وجوه که
 قاهر مطلق داند و خواه در حدیث است یا حدیث الی بکر نزد نسائی و غیره آمده آنکه تفتت فون
 فی القبر بعد یسیر من فتنه الدجال و سؤال بعد از دفن باشد بلکه بعد از غیبت مردم
 و چون میت را در تابوتی نماده نقل بیکان دیگر کنند مسؤل گردد و اگر در نه خورده است هم
 در شکم او پرسیده شود و انبیا را سؤال نمود و اگر بود از توحید و حلالی است بود بطریق تشریف
 و تعظیم و شاید بعض را از سنت و عیبت و عقیده و عمل سبب باشد و اکثر بر آنست که اطفال منشرح
 مسؤل شوند و لیکن ملائکه بعد از سؤال تلقین شان کنند و بگویند بگو الله ربی و در حق
 الاسلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را امام ابروینفقه در اطفال و دیگر
 توقف کرده بجهت تعارض ادله و در جواب و عقاب هم متوقف شده و حق همین توقف است
 زیرا که شارع علیه السلام هم در آن توقف نموده و فرموده الله اعلم بعباد کائنات و الله اعلم
 بقرین را نیز سؤال بود بجهت عموم ادله و ابو حنیفه در کیفیت جواب مسلمانان این توقف را
 کافران ایشان اتفاق مخدب باشند و این بعد البر گفته کافر محارب را سؤال نمود بکلی
 سؤال خدا بش کنند و متافق را سؤال بود و احادیث باستانی غیب و مرابطی میل اند
 آنکه روز جمعه یا شب جمعه مرده باشد و آنکه هر شب سوره تبارک را نذی خواند و آنکه هر شب
 و اسال مرده بسیار آمده و حدیث جمعه ضعیف است و نزدی گفته سوال قبر از خدا انص
 این است مرده است و حکمت در تعجیل عذاب ایشان در روز قیامت و نوبت و احیای آنست

تا روز قیامت پاک از همه گنایان پر خیزد تا ثابت کل من هذاه باللائل السبعیه این همه
 ثابت است بدلائل سبعه از آیات واحادیث زیرا که این امور ممکن است مخبر صادق بدان
 خبر داده و نصوص بر آن ناظرند شریقه تفصیلی و تفسیر سرے که مؤمن را در اعتقاد آن بدل و تصدیق
 بجان بسیج شک و شبهه باقی نمی ماند باقی عقل درینجا چوبین است و در احادیث آمده که در قبر
 عاصی هفتاد و یک مرتبه دایره بود که اگر کسیه از انعام زند تمام دنیا و انبیا آن بسوزند و این مار و
 کزهرم صورت صفات زمیمه و اعمال فحیه و تعلقات دنیا است که در آن عالم باین شکل تشبیه شده و در
 حدیث معتاد برای کثرت است یا بجهت اطلاع شایع بر آن در ایمان و اعتقاد و امور آخرت که
 مخبر صادق بدان خبر داده و در طریق است کی اعتقاد وجود اینها در خارج انما یفهم من استوان میدود
 دیدن و نمودن آن مخلوق و قدرت خداست اجسام بودیا روح اگر گوی در پیش کی باشد و
 دیده کشاده بود و خدایش تناید هرگز نتوان دید و اگر نماید ارواح را توان دید استحال اعتقاد
 و ایمان و متابعت سنت رسول انس و جان و ریخاست دوم آنکه دیدن این مار و کزهرم
 رفیع و بر مثال دیدن در خواب است که نامم از گزیدن آن در نوم متالمی شود و نسبت به
 موجود و واقع است اگر چه در خارج نیست هر چند مقصود باین جائیز حاصل است اما ضعف
 ایمان است و اول حکم دالم و البعث حق و بر این سخن ضامرده بار از گور و زنده گردانیدن خلق
 بار دیگر حق است لقول تعالی *ثُمَّ لَا تَعْلَمُ أَهْلُ الْقُبُورِ أَتُبْعَثُونَ* و قول تعالی *قُلْ يُبْعَثُونَ*
الَّذِينَ أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَجَعَلَ آتِهَا از نصوص قاطعه ناطقه بجهت ارجاسد و احادیث دین با
 بسیارست و مدار اعتقاد مسلمانی برین سلاست و یک که اول از عدم صرف و نابود محض پیدا
 کرد از کثر عدم بوجود آورد و بار دیگر نیز قادر است که پیدان و هو الّهی یبیت الّهی الخلق *ثُمَّ*
يُعِيدُهُمْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ و بحقیقت استخوانی از آدمی را که نشاء خلق او شود باقی دارند و
 آنرا عجب لایب گویند و حدیث آمده که بارانی از آسمان بار و مردگان از زمین بر ویند و
 حیوانات دیگر هم از بهایم و طیور و حشرات مبعوث شوند تا قصاص از یکدیگر گرفته شود و بعضی گفته

طفل را از طفل هم قصاص گیرند و حیوانات را بعد از قصاص مردم سازند و حیوانها را کول خاک
 بهشت گرد و و بعثت و نشو و نهج صورت شود و اول نفع براس امت اهل عالم و ملک دنیا باشد
 قال تعالی لَنْ يَنْفَعَكُمْ فِي الصُّلُوحِ تَقْصِيرُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
 شَاءَ اللَّهُ دوم برای بعثت اموات از قبور باشد که قال تعالی لَنْ يَنْفَعَكُمْ فِيهِ أَنْ تَخْرُجُوا مِنْهَا
 قِيَامًا مَرَّةً يَوْمَ تَنْفَخُ الْأَنْفُسُ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ سَلْ بِأَسْمَاءِ السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
 مَنْ فِي الْأَرْضِ سَلْ بِأَسْمَاءِ السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ سَلْ بِأَسْمَاءِ السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
 اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه و استثنای آنست که شاء الله ملائکه
 مقربین مثل جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و قصور و غفره و حله عرش و شهدا و غیره
 را مراد داشته اند و بقیامت گاهی نفوس را مراد دارند و گاهی زمان مراد و گاهی مراد از دنیا
 امت تا دخول جنت یا نار جهنم را قیامت گویند و اگر نظر عبرت در گذراندن احوال بر مردم هر روز
 می گذرد و ایشان هنوز از آن روز غفلت اند و از خبر شایع در شک و شبهه وقت شام و در آن
 قریع و مهل و خوف و همت و تامل جانوران را یاد و همه در خانه و آسایشها مناجازت و
 در کعبه و گوشه و رانید و چون شب شود و نچسبند و میگردانند و اولی ظاهر مشهور
 ناگهان صبح در در و همه بی اختیار یک ناگهان بیدار شوند و بر خیزند و منتظر شوند تا غیبا از نفوس
 بعثت نمایان گردد و با جمیع اموات از قبور بجمع اجزای اصلیه و اعاده ارواح بعثت آن
 حق است و فلاسفه انکارش کنند بنا بر امتناع اعاده معدوم بعینه و این انکار را آنکه دلیل معتد
 بر آن بوجوب نیست ضرر بقصود ندارد زیرا که مراد آنست که حق تعالی اجزای اصلیه را آن
 فراهم خواهد کرد و روح را در آن بدر برابرست که این را اعاده معدوم بعینه اند یا نه و بتوان
 گفت که این اعتقاد قول مبتدیان است زیرا که بدن ثانی همان بدن اول نیست چه در حدیث آمده
 اهل الجنة بعد من بعد اخرجهم من جسد اولهم و الطیرانی من جسد اولهم و الطیرانی من جسد اولهم
 و اخرجهم من جسد اولهم و الطیرانی من جسد اولهم و الطیرانی من جسد اولهم

باشند و در حدیث دیگر آمده ان الجحیم فی حدیسه مثل احد اخرجه مسلم من حدیث
 ابی هریرة یعنی دندان جهنمی برابر کوه احد بود و او را اینجا گفته اند که هیچ ندر به نیست مگر تناسخ
 را و ان قدم راس نیست بجهت آنکه تناسخ و تناسخ لازم آید که بدن ثانی مخلوق از اجزای اصلیه
 بدن اول نبود و اگر این را تناسخ نامند نزاع در مجرد اسم باشد و دلیل بر استحالة اعداد برج و مثل
 این بدن و وجود نیست بلکه ادله بر حقیقت آن قائلند خواه تناسخ نامند یا نه و الی ذلک حتی یجیبون
 و کاشفین اعمال بنده گان روز قیامت میست اگر چه علم او تعالی همه محیط است ولیکن در ضمن
 آن کلمات است تا بنده گان بدانند و حکمتی دیگرست که هر دو تعالی کس ندارد قبل تعالی
 و انزل ان یخبر فی الحق و کیفیت وزن و میزان معوض بعلم آسمیست این قدر در بیان
 و تحقیق آنست که این میزان حقیقه است او را و کفه و لسان محسوس و مشاهد باشد هر کفه مقدار
 آسمان و زمین است گمان فارسی گفته اگر در یک پلادی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بنهند
 بکفی و کفه حسنات جانب یسین عرش مقابل خست بیاید و کفه سیئات یا عرش جانب ناری
 و در بعضی میزان چیزیست که بوی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد عقل از ادراک
 و کشفش قاصرست و مراد منی عدلست و میزان تشبیهیست برای آن ولیکن این تمام نیست
 و حاصل اینست که بظاهر آنچه را حدیث آمده ایم آن را در بحیله گری عقل از جان زد و معتدلا کما
 وزن می کنند و میگویند که اعمال عراض اند اگر اعداد آن ممکن است لکن وزنش ممکن بود و نیز محال
 معلوم او تعالیست و وزنش محبت بود و جواب آنست که در حدیث وزن کتب اعمال آمده پس
 در محالفت خفت و نقل احداث فرماید و حدیث بطا قه بران دلالت دارد و بطا قه کاغذ پاره را گویند
 در ان ضمن شاید چیزیست و حدیث بطا قه را احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته است
 اخرجه الحاکم و صحیح من حدیث ابن عمر و مراد آنست که چون کفه حسنات سبک
 باشد آن در کافه پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند بران
 هیچ آید و درین صورت هیچ اشکال نیست و اگر فرض کنیم که افعال خدا مثل باغراض نیست پس

در وزن تکلیفی باشد که از این اطلاع نیست و عدم اطلاع با برکت موجب عیبست نتواند شد یا
 موزون اعمال است و حق تعالی قادرست بر آنکه اعمال را در شکل باجمام و اجناس را باجمام
 نوزان کند و سیئات را اطلانیست و بعضی برای تطبیق احادیث بوزن اعمال و ضمایف آن بود
 قابل شده اند و جمیع و ازین در قول وی تعالی وَ قَضَعَ الْمُلَآئِیْنِ الْقِطْعَ لِبَعْدِ الْفِتْنَةِ باعتبار
 تقدیرست که هر است و هر بنده و هر نوع عمل را سبب و جزا جداگانه باشد یا اعتبار اوزان بود بنا بر
 کثرت غفلت اجراء و وزن اعمال کسیکه اوزان نباشد و آنکه او را طاعت نبود و غیر حق اظهار
 شرف و تعظیم یا افتخار محضیت و تفضیح وی باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این است
 بود و چه کافر حسنات نبود و گویند که ثقل که سیران آخرت بر عکس میزان دنیا است و عکس
 ثقل از ارتفاع کف بود و علامت خفت انقصاص با این قول سنن می خواهد و الکتاب حق
 و کتابی که اعمال بندگان از طاعات و معاصی در آن مکتوب و ثبت است حق است اقول تعالی
 وَ نُحِیْ مُحَمَّدًا عَنْ مَا لَفِيَ امْرَاَتَهُ كَمَا بَايَلَقَا مَلَكًا مَلَكًا وَ دَیْنًا كَمَا بَايَلَقَا مَلَكًا مَلَكًا
 دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین طریق که بدست چپ پشت چپ بپایند
 یا از سینه بجانب پشت برآرد برای تمیز میان مومن و کافران و عزت ایمان و رسوائی کفر
 قال تعالی قَامَتِ السَّاعَةُ وَ كُنَّا بِمَعِينٍ مُّسْتَوِينَ قَسُوفٌ یُّجَاسِبُ جَاسِبًا یَّابِسٌ یُّدْرَأُ قَا
 یُنْقَلِبُ إِلَى الْاَهْلِ مَسْرُورًا وَ قَامَتِ السَّاعَةُ وَ كُنَّا بِمَعِينٍ مُّسْتَوِينَ قَسُوفٌ یُّجَاسِبُ جَاسِبًا
 یُنْقَلِبُ إِلَى الْاَهْلِ مَسْرُورًا وَ كُنَّا بِمَعِينٍ مُّسْتَوِينَ قَسُوفٌ یُّجَاسِبُ جَاسِبًا یَّابِسٌ یُّدْرَأُ قَا
 یا شامل عصاة نیز بود و در بعض عصاة را هم بدست راست دهند و لیکن اجزای آن و عید
 و اخراج از نار یا بمو اجمعه دهند بدست راست و نه بدست چپ یا اصلا کتاب نهند بلکه
 احوال او را بر روی بخوانند و بدین همه اقوال اشاره از علم نیست و حق آنست که احوال عامی
 درین باب موقوف است و کتاب و سنت از آن ساکت و این همه احتمالات را متنباه است
 که بطریق اجتهاد و استنباط گفته اند و لیکن اجتهاد را در امور آخرت مدخل نیست و الحسب اب حواء

مقصود از کتاب حساب ست چون کتاب حق باشد حساب نیز حق بود و آیا است و اخلاص
 بدان ناطق اند و مردم در حساب متفادیت خواهند بود با بعضی مناقشه رود و با بعضی محبت
 بعل آید و هفتاد و نه کس حساب و حجت در انشاء الله جعلنا منهم و مسلمانان را از اعمال و
 بتدعان را از بدعات و محدثات و کفای را از کذیب مرسلین حساب ستانند و از ملائکه غیر
 حساب گیرند و اول حساب از جبریل امین شود که امانت وی را چه قسم بانیارسانید و از لوح
 حساب گیرند که گواه تودرتبلیغ علوم مجبریل کیست وی گوید اسرائیل است اسرائیل را حاضر
 آرند و چه از رزق برتن افتد و پیغمبران را از تبلیغ وی و ادای امانت رسالت پسند و السؤال
 حق و پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده اید و از طاعت و معصیت چه در قریه
 حق است لقول الله علیه و آله و سلم ان الله یدنی المؤمن من فیض علیه کفیه و یسئره
 فیقول الاعرف ذنب کذا الاعرف ذنب کذا فیقول نعم ای رب حتی قور
 بذنوبه و رأی فی نفسه انه قد هلك قال سترتها علیک فی الدنیا و انا اغفرها
 لك الیس مر فیعطی کتاب حسناته و اما الکفار و المنافقون فیدنادی بهم علی رؤس
 الخلائق هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا ان الله علی الظالمین رواه الشیخ
 عن ابن عمر اول انچه از جوابات سؤال کنند نماز باشد و از مسلمات خون و حسنات ظلم
 را بخصوم دهند و سیئات خصوم را بظالم در حدیث آمده هفتاد نماز مقبول بمقابله دانگی رود
 و مردی را فرضا اگر ثواب هفتاد و پنجم بود و نصف دانگ با وی مختص افتد و در شبت ندر آید
 تا خصم از دسے راضی نشود این چنین روز در پیش و خوابه بر بستر رحمت پادراز کرده و می گوید
 انچه من یافتام دیگری نیافته و انچه من نفیده ام دیگر کسی نفیده عوام و غفلت و علما و گفتگو
 صوفیان و طلمات و شیطیات و سکر و هنوات و دعوی مکاشفات و المامات هیچکس خبر از آن
 عالم ندارد که چه خواهد شد و کدام روز سیاه در پیش است تمام روز با فسانه خوانی سپرد و دوی تصور
 مرگ و آخرت و احوال آن بدل نمی گذرد و جانی می فرماید لا تحزن علیکم و لا هم یخزنون

مخرج خلایق را تا آنکه انبیاء و رسل نیز در آن شامل اند ما اهل ایمان و پیغمبران را پس آن هم
 با ستونهای کریمه که لا یتیم یعنون حبیبکم و هم غنما متبعون و نوابین عباس گفته
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عموم این آیه مخصوص است همه از نظری بگذرند و و سه
 استاد باشد و الحق چنین سرور زیرا که اگر و سه از بالای آتش بگذرد آتش گلستان گردد
 و در حدیث آمده آتش بهمن گویند یا من آن نوری است اطفا الهی پس آنحضرت
 که نور او اتم و کل از جمیع انوار مومنان باشد آتش در برابر وی کجا است نور وی که در جای
 آدم بود پس در تاصیه غلیل تا آنکه بناصیه عبدا رسید چه کار کرد اینجا که خود بی واسطه
 جلوه گر باشد چه کار کند و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم یخلص المؤمن من النار فیحبسون علی قفصة بین الجنة والنار ینقصد
 لبعضهم من بعض مظالمهم کانت بینهم فی الدنيا حتی اذا هذبوا ونقلوا اذن لهم
 فی دخول الجنة رواه البخاری و احادیث در بیان صراط احوال آن بسیارست
 در کتب صحاح و سنن با جمیع و مستدرک انکاری کنند آنرا وی گویند عبور به صراط ممکن نیست اگر
 ممکن هم شود تعذیب مومنان باشد و جواب آنست که خدا قادر است که عبور را بران ممکن کند و
 بزمستمان آن سهل گرداند چنانکه احادیث بدان اطلاق است و الجنة و النار حق و بهشت و
 دوزخ بر صفتی که در قرآن و حدیث آمده حق است و آیات و احادیث وارده در اثبات این
 هر دو بحد کثرت و شهرت رسیده و در مکان خست و نارا قوالست گویند خست در آسمان اول یا پیام
 یا فوق سموات سبع زیر عرش و فوق او عرش رحمن است و نارا و زمین و در قولی بالای آسمان
 و جامع و سه و توقف کرده و تعیین مکان را غرض بعلم الکی نیست و شرح مقاصد گفته نصی صریح
 و تعیین مکان و در دنیا قیافه لیکن اکثر بر آنست که بهشت زیر عرش است و دوزخ زیر زمین مفتوح است
 و نوید است قوله تعالی و لقد راها نزلت اخراى عند سید رة المذنبی عند هاجنة
 انما وى و صدره الای آسمان است چنانکه در احادیث سراج بدان تصریح واقع شده و از ابن عمر

مرفوعاً آمده ان جحدهم محيطة بالدين وان الجنة من وراءها اخرجه ابو نعيم في تاريخ
 اصفهان و نیز از ابن عمر آمده قال سئل الله صلى الله عليه واله وسلم لا يركب البحر
 الا غنم او حجاج او معتمر فان تحته نار واهاب بن عبد البر وضعفه پس اولی توقف
 باشد و جای او تا نجاست که خدا خواسته است و می تواند بار خود را حاطه بخلق و عالم او تعالی است
 منکران گویند قرآن آورده و تحت عرشها گنجهای السموات الارض پس وجود آن
 در مکان مبین از زمین و آسمان صورت ندارد بلکه وجودش در عالم غنا صرح محال بود و بودن
 عالم فلک و وجود آن ستلزم خرق و التیام است و این باطل باشد و در جوابش گفته اند که چون
 بگوید که چیده و چسبیده فرض کنند این مقدار عرض باشد و برین قول اشاره از علم است و جواب
 آن همان خرق و التیام سماء و ارض بخش کتاب و سنت است و خدا بر هر چیز قدرت دارد و آفرین
 آنست که چون نزد مردم واضح تر از زمین و آسمان چیز کسی نبود مثیل و تصویر و مستتبت بر آن
 فرمود و اصل مراد بیان توسیع است نه تنجید و آنجمله آییه بر ظاهر است و خدا بر هر مقدور حقیقت
 رحمت آنرا جبر خدا کسی نداند که برین خامه های بهشت مقدار نیوده مقدار آن باشد و اعراض
 یعنی مکانیکه در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در افلاک و در است بهشت و نه در خلاست
 و محبت و دوزخ بمقتل صبح و نص صریح ثابت نیست بعضی سلف گفته اند این مکان برای اطفال
 مشرکین و اهل زمان نذر است و می مخلوق شده پس یکی گفته فی دهم که قول با عراف در حدیثیه در دوزخ
 یافته باشد یا هیچ یکی از علماء بدان فرستاده است و آنکه در کتاب عزیز آمده و علی الاغتراف
 رجال یغیر فوئنا کلاً لیسیم الله مراد بدان بلند بهای حجاب و مستور نیست که میان بهشت
 و دوزخ بوده است اینجا مردان باشند مثل انبیاء و شهداء و خیار و مؤمنین و علماء یا ملائکه و در دوزخ
 مردان که اهل بهشت و دوزخ را بیام و ملاست هر یک بشناسند و خطاب کنند و هم
 مخلوقان می جویند آن و بهشت و دوزخ موجودند و در مخلوق شده اند
 نه آنکه در قیامت پیدا شوند چنانکه معتزله زعم کرده اند نزد جمعی قصه آدم و حوا و اسکان ایشان

در پشت پران دلیل است و آیات ظاهره در اعدا و آن هر دو مثل اَعْدَتْ لِلْمُؤْمِنِينَ رَأْسُ ثَوْبٍ
 لِّلْكَافِرِينَ سَوِيًّا مَّصْحُورًا و سَبَّحُوا بُرُوجَهُمْ وَ اسْمِعُوا صَوْلَاتَهُمْ و اِذْ هُمْ
 قُلُوبُهُمْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ اَلَا هِيَ تَرْجِفُ لِكُلِّ يَدْعٍ وَّ تَرْجِفُ لِكُلِّ اِلٰهٍ وَّ تَرْجِفُ لِكُلِّ
 قَسَدٍ اَصْحٰبِ نِجْمٍ زِيْرًا كَمَثَلِ اِحْمَالٍ وَّ تَرْجِفُ لِكُلِّ اِلٰهٍ وَّ تَرْجِفُ لِكُلِّ اِلٰهٍ وَّ تَرْجِفُ لِكُلِّ اِلٰهٍ
 آدم و حوا سالم از معارضه است اگر ثابت شود که جنس آدم همان جنس موعود بود چه نزد جمعی
 در جنس آدم و حوا سخن است گویند آن جنس بر روی زمین و بجای بلند بودند بر آسمان حافظ
 ابن التیمیم در حادی الارواح اوله فریقین فرام کرده و در آن بحث نموده و بر وجهی که در کتاب
 دیگر نتوان یافت اما بتزج منتهی به درختی مشترک گفته اند اگر در غیره لا موجود باشد باید که هلاک
 اکل جنس روانه و بقوله تعالی اَكْلُهُمْ اَكْلُهُمْ رُكْنٌ لَّا رَمَّ بَاطِلٌ است لقوله تعالی كُلُّ شَيْءٍ
 هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ پس لازم نیز همچنان باشد گوئیم مراد به و ام آنست که چون چیزی
 فانی شود در دم بدل آن موجود گردد در این منافی هلاک یک محظوظ نباشد با آنکه هلاک مستلزم فناست
 بلکه خروج از انقطاع باوست و اگر فرض کنیم که هلاک مستلزم فناست پس مراد آن باشد که هر کس
 در حد ذات خود هلاک است یعنی آنکه وجود اسکانی نظریه وجود واجب بمنزله عدم است و تمام صحابه
 تابعین و تبع تابعین و اهل سنت و حدیث و جمیع فقهای اسلام و اهل تصوف و زهد بر این اعتقاد
 گذشته اند و خصوص کتاب و سنت و اخبار رسل بن و اهل بنی اناهم دلالتی از این دارند که وجود و االات
 و حافظ ابن التیمیم در حادی الارواح الی بلاد الافراح جواب شیخ قدریه و متزله را داده و اثبات
 وجود آن آلان پرده شده و کتاب حروف تمییز این کتاب که در بیان جنس و اهل و نسبت کرده
 و نامش شیریناکن العزالی روایات و احادیث و السلام مناده در استیجاب احوال جنس کتابی مثل و
 در اسلام تالیف نیافته فایز حج الیه و اقیانان و لا یفنی اهلها صابست و در مخرج بهشتیان و
 و در خیال و اهل و باقی باشند و فانی پذیر نشوند یک بار که مرده اند و زنده گردیدند و دیگر ابا بنیاست و
 بقاست و عدم سترطاری نشود زیرا که در حق فریقین خَالِدٌ بَيْنَ فَيْحَا اَبَدًا و اوست انجا موت را

موت است و خلفه که ملائکه این باشد و ملائکه اگر تحقیقا بقول تعالی کل شیء عدا لک الا
 وجهی فرض کنند منافاتی بقای این نیست با آنکه در آیه دلیل بر فنا نیست و همیشه گویند هر دو با هم
 منافاتی شوند و این قول مخالف کتاب و سنت و اجماع است و بدان شبهه تمسک است تا تحت چهره
 محرم سطور را درین باب افتائی هست که بتفصیل نوشته ایم و رجوع باید کرد و الگبیت که لا ینج
 العبد المؤمن من الايمان و ارتکاب کبیره بنده مؤمن را از ایمان بیرون نمی کند و گفته اند نمی
 برکاری مؤمن را کافر نگرداند بلکه فاسق و عاصی ساد و زیرک اصل تصدیق که حقیقت ایمان باشد
 هنوز باقیست و اطلاق اسم مؤمن و خطاب اسلام و جریان حکم مسلمین بر فاسق و عاصی در
 کتاب و سنت بسیار آمده و صحابه بر جنازه فاسقان و گناهکاران نماز می کردند و در مقابل
 اهل اسلام دفن می نمودند و ایشان را عداست تقارری کردند پس معلوم شد که ایشان خارج از اول
 اسلام نیستند بخلاف معتز که می گویند ترکیب کبیره و نه مؤمن است و نه کافر و این منزلی میان و منزلت
 بنا بر آنکه اعمال نزد ایشان جزئی از حقیقت ایمان است و این اول مسأله است که در دین
 مسلمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که خشنه در بنای
 مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوس رفتند و ظواهر نصوح را تأویل کردند و این
 باطل و رای خفیه است نمودن باند نه و گناه و قسم است کبیره و آنکه گناه بودنش بر دلیل قطعی
 معلوم شده باشد و بخصوص آن وعیدی دارد شده مثل شرک با الله و قتل نفس بغیر حق و قتل
 محصنه و زنا و فراز زحف و محروک مال یتیم و حقوق والدین و اکهار در حریم واکل را با وسعت
 و شرب خمر و هر عصیت که بران اصرار کنند کبیره است و از هر چه استغفار کنند صغیره باشد و این
 کی نشانی را درین باب کتابت مبوطسمی بزرگوار عن اقتراعت الکلباء که خیل غریب افتاد و
 اما در تخریص و تفسیر در وی جمیع کبار را فراهم ننوده و صغیره آنکه بران وعیدی شدید و از
 نشانه و یقین معلوم نیست که گناه کبیره است و کار و بار صغیره و چندان صغیرت ندارد و گفته اند
 این هر دو اسمای اضافیه اند و از علوم نیستند نسبت با فوق صغیره است و نسبت با اول کبیره

در کفر مطلق کفر است که هیچ کلمه ای با آن در بر گیر از آن نیست و مراد در اینجا کفر غیر کفر است و
 ترکیب کفر و هر چیز بقصان دین و ضعف ایمان و صفت است و لیکن با وجود آن مومن است
 و او را از راه اسلام خارج نه و لا یدخله فی الکفر و کبیر و او را در کفر نمی درآورد و خارج ترکیب
 کبیر بلکه صغیره را نیز که در کفر نیست و در علم کنند که میان ایمان و کفر هیچ واسطه نیست و دلیل ما
 آیات و احادیث و مذهب با طلاق مومن بر عاصی است که قوله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتْلُ فِي الْقِتْلِ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 و الله تعالی لا یغفر ان یشرك به و خدا نمی بخشد این را که شرک کرده شود با وی بهیچ کتاب
 عزیز و جامع مسلمین و مراد از شرک کفر است مطلقا پس منظر ایمان بدون تصدیق چنان نافع است
 و کفر نه و بعد ایمان مرز و قائل بد و خدا شرک و متدین بد نیست و انا و ان کتابی مست مثل
 یهودی و نصرانی و قائل بقدیم و هموستن حوادث بسوی او و هر نسبت و انکشافات باقیست
 نیکه و صفات او را که در کتاب و سنت وارد شده بر ظاهرش جاری نمی سازد و تا پیش عقل خود
 نمی ناید مطلق چنانچه است و هر که صفات او را با صفات مخلوق وی می سازد و قیاس غایب
 بر شاه می کند مثل نوشته مجسم است و در بیان شرک و انواع آن در دشمن کتب مطبوعه
 شده از آن جمله کتاب اقتضای الصراط المستقیم فی الفقه اصحاب اکبر شیخ الاسلام ابن تیمیّه و کتاب
 تجرید التوحید المفید للفرق بین و کتاب رد الاشرک للشیخ محمد اسماعیل الدهلوی و همهم الله تعالی و ترجمه
 آن در اردو که هم از دست سخی بمقویت الایمان بسیار خوب و مرغوب و نافع و مفید عارفان است
 و تصحیح عقاید و مذہب اعمال بدان تسک باید کرده باشد التوفیق و یغفر ما کرد و ذلک الله اعلم
 یشاء من الصغائر و الکبائر و بی چند چیز است که جزا و است هر که ای خواهد از صغیره و کبیره یعنی
 در ای شرک باقی گناه و شکیست او است بالتوبه و بی تو به هر که را خواهد بخش و هر که را خواهد بکشد و یغفر
 الله و معایست او و یغفر ما یغفر الله این معنی دارد و مترادف در اینجا نیز خلاف کرده اند و گویند مغفرت مخصوص بصغائر است

یا ایها الرافضون جوبه و دلیل ایشان آیات و احادیث وارد در وعید عاصیان است که
 تعالی و من یغضب الله و قد سبق له قاتل که نادیده خدایا اینها و قول تعالی و من یقتل من
 منعیل العجز آء که جهنم خدایا اینها و قول تعالی ان العجا ربی یجزم یبطل لها یوم الدین
 و ما لهم عنها یغایبهین و امثال آن و جواب آنست که این آیات و غیره بر تقدیر عموم خود
 و لایست بر وقوع دارند نه بر وجوب و خصوص که در عفو آمد و بسیار است پس نذیب مغفور مخصوص
 باشد از عموماً و وعید و قد قال تعالی هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن
 السيئات و قال تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و قال تعالی ان ربک لذکر
 مغفور لکم للناس علی ظلمهم و در حدیث آمده است در تعالی فی الدنیا و الاخر
 ان الیوم متفق علیه و فرمود حق العباد علی الله ان لا یعدب من لا یشک به شیاً
 و فرمود ما من احد یشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله صدقاً من قلبه
 الا حرمه الله علی النار و نزد بعض خلف در وعید کرم است چه عادت که بیان آنست که اگر
 و مدد انعام و احسان کند البته و فائز باشد که تا قبل که دید اذ او عدو فادار بقدر عذاب تنبیه
 بوجود نیارند پس از وی تعالی این خلف جائز باشد نقصانی گفته مقتضای بر خلاف اند و در بعضی
 از خود و وعید خلف جائز ندارند و کیف که در خلف تبدیل قول است و حق تعالی فرمود و ما ینبذ
 القول الذی و ما انا بظلام للعین و جوابش آنست که بقرینه اقتضای کرم در اخبار وعید
 شرط شدت مقدر بود اگر چه صراحت بان کرده و خبر و مدح مقتضی باشد و آیات و احادیث
 که در اخبار تغییر و بشیئت واقع شده نیز قرینه آن تواند بود یا مباد اخبار وعید استحقاق عذاب
 نه وقوع بالفعل یا مباد انشای وعید است حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید و علی
 قاری را درین سلسله رساله استقلال است سبی بقول سدید فی حکم خلف فی الوعد تفصیل مقام
 از اخبار بایست و با جمله مردم بحکم که میگوید هو الذی خالفکم فعبادکم کافراً و صدقتم و من
 و قسم از مومن و کافر و مومن و قسم است مطیع و عاصی که قال تعالی خالفکم اعمالاً صالحاً

مستفیضه مشهوره و شفاعت در لغت بمعنی استعانت است و در اصطلاح بر حق عقوبت و طلب
تجاوز از گناه و شفاعت از ان نامند که حاجت و توبه و شفیع شفع گردید و معتزله انکار شفاعت
کنند و این مبغی است بر جو از عفو و مغفرت بدون شفاعت پس شفاعت بالاولی جائز باشد
و نیز معتزله چون عفو و مغفرت جائز نیست شفاعت بهم جائز نیست و دلیل ما قوله تعالی است
وَاَشْفَعُ عَنْكُمْ الَّذِي رَفَعَكُمْ فِي زَمَانِكُمْ وَالَّذِي يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الشَّعَائِرُ انِ اشْفَعُ
و اسلوب این کلام دلالت می کند بر ثبوت شفاعت فی الجمله و در حدیث آمده شفاعتی
لا هله الا کبار من امتی و الا احمد و ابی داود و الترمذی و ابن حبان و الحاکم
عن انس و الترمذی و ابن ماجه و الحاکم عن ساجد و این حدیث مشهور است بلکه
احادیث دارد و در باب شفاعت مشهور البیہی و متواتر المعنی است و احتجاج معتزله بمثل
قوله تعالی است وَاَنْفَلُوا لِيَوْمَ لَا يَفْنَى فِيهِ النَّفْسُ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً
و قوله تعالی مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَاجٍ وَلَا يَفْعَلُ بِطَّاعٍ و جواب بعدایم عموم و الدالت آن در
استخاص و از ان و احوال آنست که تفسیر آن بکفار واجب است جماعین الاول و اولیکه
فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه در صحیح آمده انا اول
شافع و اول مشفع و حدیث طویل موقوف و رفتن مردم که اول نزد ادم پستیز و فوج سپس نزد
ابراهیم بعده نزد موس و از انجا نزد عیسی روند مشهور است و تا انرا این رسل اولوا العزم از روز
خجل از دلالت خود باشند و هیچ کس از دشت این مقام قدم پیش نراند نهاده تا آنکه نزد سید
رسل و اکرم انبیاء و خاتم رسل است بیایند و عرض حال خود کنند و بی برخیزد و در سر بر آید و عورت
جلال در آید و در مقام محمود که و عدو آن فرموده اند عَمَلِي اَنْ يَّشْفَعَكَ رَبِّكَ فَهَآءَا شَفَاعَتِي
بایستد و سببی در و حکم شود که سر از حیده بر آرد و هر چه خواهی بجواه داده شوی پس سر از سببی برشته
بجود شنائی که در ان وقت بیا موزند پر دشته قسمی از عاصیان را بخشاید با سجد و رو قفسی دیگر را
شفاعت کند و از حیده ثالث که سر بردار دگانه ان جمله عاصیان را عفو کند و هیچ کس نماند

الا سیکر قرآن بخانه ناربودی علم کرده میشه کافران و منکران این حاصل مضمون حدیثیست
 که در صحیح بخاری و مسلم آمده پس فردا ظاهر شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر عزت و جاه
 بوده است روز روزاوست و بجاه او الله صحت جاهد میشد اغفر لنا
 عزیزم طریق سنت توبه بهستم از عاصیان است توبه غرض که مقام مقام اوست و سخن
 سخن او همان دست و دیگران طفیلی اند و در قرآن کریم خطاب شده و کسوف یُعْطِيكَ
 رَبُّكَ فَتَرَضَىٰ یعنی آن دم ترا که راسته شوی از من و هیچ آرزو در دل تو نشکند گویند
 کریم لا تَقْطَعُ اَمِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذَّنْبَ جَمِيعًا مخصوص این است
 و قوم نوح را خطاب شد يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ بقاعده علم مخمور افاده بعض میکند
 غرض که با کما بفضل است و باید گران بعد از امة مدینه و رب غفور و رحیم همان عزت
 طفیلی نیز عزیز خواهد بود و انشاء الله تعالی با کمال تو است او باش و اذان او شود و خود را بوی سپار
 و جاده اقبال سنت او سپهر آسان است شکل تا انجاست که این نسبت و این اتباع
 درست نشده است علماء و افتقار بعد از آن اگر خدا خواهر همیشه مشکلی نیست صد هزار گناه در
 جنب ایان محمد صلی الله علیه و آله و سلم با تلبس سخن وی ظاهر او باطن پر کاسه نیز در غم این
 و تکرار توفیق عمل سبقت باید خورد و دیگر غم نیست آدمیم بر آنکه شفاعت را ملاحظه مستدوست
 اول در وقف عرصات برای خفت شدت و بهیبت و دشت و از دحام آن مقام بود و دوم
 برای تفسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در آن سوم در صفو از اسفندی توفیق عذاب و اجزا
 حکم عقاب چهارم در اخراج از دایره و در کثرت ناچیز در رفع درجات و ذیل مشروبات و از حیث
 هر گنگار را زار و رازنده بیکار را سید واری شفاعت سید رسول صلی الله علیه و آله و سلم تویست
 است نصیب است بهشت ای خدا شناس بر و نه که سخن کر است گنهارانده و شفاعت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عام بود و جمیع است بلکه تمام ام و جمیع خلایق را و خاص بر
 اهل مدینه و کثرین صلوة بروی صلی الله علیه و آله و سلم باشد و اهل حدیث اکثر خلق اند و اکثر

صلوة و سلام بروی علیه الصلوة والسلام و مؤثرترین عبادات درین باب همین کثرت صلوة
 بر حضرت سید کائنات است روز و شب ظاهر و باطن و لیکن باید که بصیغهای ماثور کند شیئا
 درودی که در نماز خوانده می شود که اصح صیغه است اگر چه عبارات در و در علماء و شایخ عظام
 باشد بشبه طریقه یحیی بن عیسی و ببالله نامرضی و غیر ماثور محتوی نبود و صلوة تطهیر کرده آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و الفاظ بنویس برکت و قربت دیگر دارد اللهم صل و سلم علیه و این
 همه شفاعت باذن خواه بود و قیام مقام محمود و حمده بردن استیذان نیست مجاب بعد از اذن خاص
 و نوع خاص و مقدار خاص هم باشد و احادیث درین باب آمده و این شفاعت انبیاء و اولاد
 و صلوات و علماء و حفاظ و اولیا و فقرا و اطفال و مومنین صابرین بر بلا و دیگر اهل العدا
 بحسب تفاوت جاه و منزلت نزد خدا خواهد بود و هر کراشفیع بود خدا خود او را از دوزخ
 برآورد و هر که در دل او بلای زده از ایمان باشد در نار محله نمائند و آنجا که نفی شفاعت واقع
 شده مراد بدان شفاعت بغیر اذن و رضاسع اوقالی است و این که مردم برگردای انبیاء
 صلوات آیند و وسیله سازند و شفاعت خواهند هیچ نیست چرا که این شفیعیان قدرت ندارند که
 بے اذن او شفاعت کنند و چون وی خواهد خواست که در حق کسی مکرستی فرماید بآنها خواهد گفت
 که شفاعت نکنید بعد از اذن او شفاعت خواهد کرد و پس اگر اینها سالها برگردانند و شفاعت
 خواهند صاحب قبری اذن نتواند قال تعالی من ذلک الذی یشفع عندی الا باذنه و قول
 وی سبحانه ما لکم منی ذلک منین و لی و لا شفیع و جز آن از آیات بران دلالت دارد
 پس از وی سبحانه که قریب تر از هر قریب است چو طلب عفو نکنند و رحمت و شفاعت نخواهند
 و آمرزش بخوبند و طلب شفیی برای خود ننمایند که باذن او سرانجام کار کند این حرف اگر چه بر
 گویرستان گران خواهد کرد لیکن حق حق است و اهل الکبریا من المؤمنین لا
 یجحدون فی النار و ان ما فی غیر فیه و گنا هر گاران و مرکبان کبیر از سوزنا
 همیشه در نار نباشند اگر چه بی توبه ازین عالم بدرفته باشند چند گاه که خدا خواهد ایشان را در

درون خود را در باز داشت در آن وقت که تعالی فرمود **قَدْ لَقِيَ سَيِّدًا لَا يَرْفَعُ رَأْسًا**
 علی غیرست بکن نیست که جزای آن قبل دخول ناربیند پس درون در آید زیرا که این باجماع
 اهل سنت پس هر دو آمدن از درون تعیین شد. و لقوله تعالی **وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ**
وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آنکه این استحقاق از جهت کائنات است که
جَنَّاتُ الْغُرُفِ و می باشد که جز آن از خصوص که دلالت دارند بر بودن مؤمن از اهل سنت
 و که است ادوات طایفه بر آنکه بنده بهیست از ایمان سیر در نبی و در دین خود و در بار اعظم
 عقوبات است و لهذا از اجزای آنکه که اعظم بنایات است مقرر ساخته اند پس اگر کسی که فراموش
 بآن جزو دهند و یا در بر قد رنجایت باشد و این حدیث است و که سب معتزله است که هر که
 بدرون رفت جادوان و در آن بماند زیرا که وی یا کافرست یا صاحب کبر که بلا قوی بر دو قسم
 و تائب و صاحب صغیر و که مجتنب از کبار است اهل ناربیند و کافر غلغلست در نارباجل و
 همچنین اهل کبر که بی قوی مرده و این خلاص کتاب و سنت است و کت عصاة و زنا و فحشاء
 باشد بعضی سستی و بعضی ریزی و بعضی سستی و بعضی سالی و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از اسال
 و بعضی احقاب بمانند **سَأَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَنَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ** و الا یسأل هو الصلح
 بما جاء به من عند الله تعالی و ایمان راست که اعتقاد کردن است رسول خدا را در سیر
 که آورده است از نزد خدا و معنی تصدیق کردن است بدل و این قدر کافی است در شرح
 از عهد ایمان و در حقیقت این ایمان محل نمط از ایمان تفصیلی نیست پس مشرک مصدق بوجود
 صالح و صفات او بحسب لغت مؤمن است و بحسب شریع زیرا که محلی در توحید و منکر رسالت
 و باین اشارت است در قول و تعالی **وَمَا يُؤْمِنُ إِلَّا اللَّهُ** و لا یؤمن غیره و لا یؤمن غیره
 و الا لا یؤمن غیره و اما از زبان مگر آنکه تصدیق کردن است سقوطش اصلا محتمل نیست و
 اقرار تعالی آن دارد چنانکه در حالت الکراه و تصدیق در نوم و غفلت باقی است در دل و زبانی که
 هست از حصول دست و آنگاه گفت ایمان نام تصدیق و اقرار است نه سبب بعضی علماء است

مثل حشش الایم و غیره تا تحقیقین نقدا برانند که ایمان همان گردیدن بریل است اقرار
 شرط اجرای احکام در دنیا است زیرا که تصدیق کار باطن است و ظاهر برای آن علامتی باید
 پس مصدق قلب غیر مقرر بزمان مومن است نزد خدا اگر چه در احکام دنیا مومن نباشد و مقرر
 بزمان غیر مصدق بزمان منافق است و این مختار ابو منصور را تریبیت تقطراتی گویند
 معاضدا و است قال تعالی اُولَئِكَ كَتَبَ لِي فُؤَادِي لِيَؤْمِنَ بِالْآيَاتِ وَقَالَ تَعَالَى وَهَؤُلَاءِ
 هُمُ الْمُظَاهِرُونَ بِالْآيَاتِ وَقَالَ وَكَذَلِكَ سَلَى الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِهِمْ وَخَضَعَتْ فُرُودُ اللَّهِ ثَبَتَ
 قُلُوبَهُمْ عَلَى يَدَيْكَ اخبر به احمد بسند حسن من حديث امر سبطه واسمه رافضو
 هلا شققت من قلبه انتهى اخبر به الشيخان من حديث اسامة و زواهل حديث
 ایمان عبارت از تصدیق دل و اقرار زبان و عمل با ارکان است و تحقیق آن حکما فی در بیان نیست
 زیرا که ایمان کامل همین است که ایشان می گویند و ایمان بے عمل ناقص است و آیات احادیث
 کثیره و اطنق است بنام ایشان وکیل فاضله شاره اند در ابدا منه نیز همین جانب است و هر وقت
 و الصواب و لکن باطن اشارت بخاین قول می کند می گوید فاما الاعمال فهي تتزايد
 و الايمان لا يزد ولا ينقص و لکن اعمال یعنی طاعات زیاده و افزون می شوند و نفس
 خود و ایمان نه زیاده می شود نه کم و در اینجا دو مقام است اول آنکه اعمال غیر داخل اند در ایمان
 زیرا که حقیقت ایمان همان تصدیق است پس بس و در کتاب و سنت عطف اعمال بر ایمان آمده
 گفته تعالی اِنَّ الدِّينَ اَمْنٌ وَتَعَالَى الصَّلَاةِ وَ عَطْفٌ مَقْصُودٌ مَنَافَرَةٌ وَ عَمَدٌ دُخُولٌ مَقْصُودٌ
 در موقوف علیه است و نیز ایمان را شرط صحت اعمال گردانیده که کافی قوله وَ تَمَنَّى يَتَبَسَّطُ
 الشَّيْطَانُ مِنْ كَيْدٍ اَوْ اُنْثَى وَ هُوَ مُوْجِبٌ وَ مَعْلُومٌ است که مشروط در شرط داخل نمی شود
 زیرا که اشتراط شیئی لنفسه ممنوع است و نیز اثبات ایمان برای تارک بعضی اعمال آمده که کافی قوله
 وَ اِنْ طَافَتْ سُبْحَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَفْتَتَ لَوْ اَنَّكَ تَحَقُّقُ شَيْءٌ بَدُونِ رُكْنٍ اَوْ نَحْوِ شَيْءٍ لَكِنْ اِنْ
 وجه حجت بر کسی است که طاعات را کنی از حقیقت ایمان می گرداند بر وجهی که تارک آن مومن

نباشد چنانکه رای مستزله است زیرا که سبک کردن ایمان کامل می گوید و تارک آن را خارج از حقیقت
 ایمان نمی داند چنانکه در سبب ششمی است دوم آنکه حقیقت ایمان بیش و کم نمی شود و آیات و ادله بر
 زیادت ایمان نزد خفیه و غیر ایشان محمول است بر آنکه صحابایمان می آورند و فی الجمله سپس
 فرض بعد فرض نمی آید و هر فرضی خاص ایمان می آید و در پس لا محاله آن ایمان زاید می شد
 بر زیادت مومن و در این تاویل مخالف ظاهر کتاب و سنت است پس حق زیادت و نقصان
 اوست چنانکه قرآن و حدیث بدان ناظر است و بعضی محققین گفته اند که عدم زیادت و نقصان
 حقیقت تصدیق مسلم نیست بلکه این حقیقت هم متفاوت است در قوت و ضعف زیرا که یقین
 حاصل است با آنکه تصدیق آحاد است همچو تصدیق بنی صلی الله علیه و آله و سلم نیست و پس از
 ابراهیم علیه السلام فرمود و لکن یظلمون قلبی و زود اهل تحقیق این نزاع لفظیست و چه قال
 حل القاری و الیه مال الشاه ولی الله المحدث الدهلوی و الا یسأل و الا سلامه
 و احد و ایمان و اسلام یکی است و مؤید اوست قول تعالی فَاَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنٌ
 الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا كُفْرًا بَلْ نَجِدُهُمُ الْيَسْبِغِينَ لیکن غالب در مفهوم ایمان
 تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه کریمه قَالَتِ الْاَعْجَابُ
 اَسْتَأْذِنُ لَمْ تَنْصُرْنَا وَلَكِنْ قُلْ اِنَّا سَلَّمْنَا مَا نَفَرْنَا مِنْهُ لَمَّا كَانَتْ اُولَى اَنْتَ
 هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم است مومن است مفادیرتی در میان نیست
 و همین است مراد با اتحاد هر دو و آنکه در حدیث جبریل برودایت عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده
 الا سلامان تشهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و
 قاتل الزکوة و نقص مرد مضان و فی البيت ان استطلعت الیه سبیلا و این ناظر
 در آنست که اسلام نام اعمال است نه تصدیق پس بجز ایش گفته اند که مراد آنست که ثمرات اسلام
 غلامت ایمان امور است چنانکه در حدیث دیگر ایمان را تفهیر کرده است و بشهادت کلام طیبی است
 نماز را بنای زکوة و صیام رمضان و دادن خمس از نعم آخرجه الشیخان من حدیث

ابن عباس و فرمود ایمان بهشت است و چنانچه شهادت علی بن ابی طالب و اولاد او است و اولی در کربلا
از وی ز راه اخضر جهاد الشیطان من حدیث ابی هریرة و اذا وجد من العبد التصديق والاقرار
صحة له ان يقول اناس من حقاق و هرگاه یافته شود از بنده تصدیق دل و اقرار زبان صحیح باشد و را
اینکه گویند من موتمنم راست و درست بنا بر تحقیق ایمان و ثبوت آن از وی و لا یبغی ان یقول
اناس من ان شاء الله تعالی و نمیرسد او را که گویند من موتمنم اگر خدا خواهد اول هر سه بنفیه است و بنا
قول شافعی پس اگر معنی تردد و شک در تصدیق و ایمان قصد کند روان باشد چو ریب و تردد منافی
چو یقین است که تحقیق ایمان باشد و اگر بقصد تبرک و تمیز بذر الهی و نفی عجب تزیه نفس و ایمان
حاقبته الامر تردد و حصول ایمان کامل منجی که اولی آنکه هم المؤمن حقاً بدان شیرست گویند رجاء باشد
و این بسیار از صحابه و تابعین سلف صالحین آن رفتن اند و این نزاع هم تعطیست و مال واحدست
حال متحد و طول بحث در آن در فضول کلام داخل چه اگر او ایمان مجرد حصول معنی ایمان است پس حاصل
فی الحال است و اگر مرد چو نیست که مرتب میشد و بران از نجات و ثمرات پس و شیت او تعالی است حدیث
فی الحال مطلق نیست پس هر کس قطع بحصول کرده اراده اول کرده و هر که بشیت سپرده اراده ثانی نموده و
ایمان الباس غیر مقبول را ایمان باس مقبول نیست باس در اصل یعنی شدت و عذاب آید و او
اینجا سگرات موت و معاینه احوال آخرت است که در وقت حضور موت و حصول فوت حاصل گردد
در حدیث آمده هر کس وقت مردن خود جای خود را بیند مومن و در بهشت و کافر در دوزخ پس
چون کافر درین حالت ایمان آورد ایمان و سه مرتبه نماند و ایمان درین حالت ایمان نفیست
نبود و اضطراری بود و تمام اهل حق بر عدم قبول این چنین ایمان از اول تا آخر اتفاق دارند
و در حدیث آمده ان الله یقبل تقیة العبد ما لم یغفر غفرته کنایت از حالت موت و
شدت سگرات و رسیدن روح و حلقوم است قال تعالی قُلْ مَا یَنْتَظِرُهُمْ اِذَا هُمْ لَکُمْ
تَاوَابًا لِّسْتَأْجِبُوا دُعَاءَ الْوَالِدِ الَّذِیْنَ یَعْبُدُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا
حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّ تُبْتُ إِلَیْکَ اللَّهُمَّ الْآنَ و استدلال باین آیه صحیح تر و صریح تر می نماید

با احتمال آنکه مراد بر لزوم باس در آیات اولی باشد علامت قیاست از طلوع شمس از مغرب باشد
 چنانچه بعضی مفسرین آیه را بیان تفسیر کرده اند و از اینجا ظاهر می شود که توبه در حالت باس هم مقبول
 نیست مانند ایمان و در سبب اکثر اشاعره و ماتریدییه و فقهای همین است و توبه بعضی اهل علم توبه
 مقبول و ایمان هر دو دست پس ایمان من بعد آن که در وقت ادراک غرق آورده و هم مقبول
 نباشد همین است ممتاز علماء و مجتهدین و مشایخ دین و شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان در رتبه
 ایمان فرعون در و قائل ایمان او طول بحث کرده و ترجمه کلام ابن حجر در کتاب بزرگ او را بنوده
 ضرورت ایراد آن درین مختصر چنان نیست بعد از دل غرق آن چنانچه بنای سخن در عدم ایمان
 اوست و السعید قد الشقی و الشقی قد السعید و سعید گاهی شقی می شود باین طریق که بعد
 ایمان مرتدی گردد و شقی گاهی سعیدی شود باین پنج که بعد کفر ایمان آورد و التعلید یکسان
 علی السعاده و الشقاوة و ن الالسعاده و الاشقاء و هدا من صفات الله و
 تغییر بر سعادت و شقاوت می باشد زیرا که این هر دو از صفات عبادانند نه بر اسعاد و اشتقاق
 این هر دو از صفات خدا اند چه اسعاد و کون سعادت و اشتقاق کون شقاوت است و کلا
 تغییر علی الله و کلا علی صفاته و نیست تغییر و تبدل بر خدا و نه بر صفات او زیرا که قدیم عمل
 حادث نباشد و فی ارسال الرسل حکمة و در رفتار ان رسولان حکمت و صلوات و
 عاقبت حمیده است قال تعالی لَئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ و در حقیقت
 مواد اصول جمیع علوم و فنون ارضیه و سماوی و کمالات و فضائل علی و علی بوساطت حضرت
 انبیا بخلق رسیده و در اینجا اشارت است بآنکه ارسال و احباب است نه بمعنی و جوب بر خدا بلکه
 بآن معنی که تقدیر حکمت تقصیر او است بنا بر آنچه در وی از حکم و صلاح است و نیست متغی چنانکه
 بر همه گویند نه این ممکن است که هر دو طرف او ستوی باشد چنانکه نه سبب تکلیف است و این
 در حقیقت نه و جوب است بلکه اجرائی است و عادت است که بفضل عمیم خود می کند چون عاقل را
 استعداد و قابلیت است فاضل از جناب اقدس بواسطه حقوق و اتصال بملکوت اعلی نیست بعضی

اراد میان را برگزیده و علم ذات و صفات و افعال خود را بچهار صلح مبدء او مساوی ایشان و بران
 باشد بیاوخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت ایشان کنند و هدایت نمایند و حکمت
 محض است اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بنده مصلحت عام را بد و قتل او سبب الله
 تعالی در سلامن البشر الى البشر مبشرین و بد رستیکه فرستاد او تعالی به غیر لکن را از
 آدمیان بسوی آدمیان یعنی از جنس شان بشارت و هشدار برای اهل ایمان و طاعت
 بخت و ثواب و منذرین و ترسانندگان برای اهل کفر و عصیان بنار و عذاب زیرا که عقل
 را این امور را به نیست مبینین للناس ما یحتاجون الیه من امور الدنیا
 والدین بیان کنندگان برای مردم چیزی را که محتاج اند بسوی آن از کارهای دنیا و دین از
 علم و عمل و او تعالی بهشتی و دوزخی بیافزاید و بهشت را جای نیکو کاران ساخت و دوزخ را
 محل بدکاران و معرفت کار بد را بیک بهشت رساند و از دوزخ باز دارد و از ان امور است که عقل
 دریافت آن مستقل نیست و همچنین خلق امیام نعم و ضار و گردانیدن قضایا بعضی را
 از ممکنات که عقل را راهی بسوی جرم سبکی از دو جانبش نیست یعنی را واجبات و
 بعضی امتناعات که عقل را ظاهر نمی شود مگر بعد از نظر و محبت کامل بروحی که اگر بدان
 درزد و اکثر مصاح او بیکار گردد پس فضل و رحمت او تعالی انبیا را برگزید تا آن کار را
 بنطاق تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر محبت و مودت در میان نماید قال تعالی و ما
 از رسالتی که از شما بر ما نازل شد و ما را یار کنید و ما را یار کنید و ما را یار کنید و ما را یار کنید
 للعاذات و تأیید کرد ایشان را بجزای شکسته عادت نماز یکبار هر دعوی را بر بانی باید و نیا
 که دعوی رسالت و سفارت می کنند بران صدق ایشان معجزات است و معجزه عارفان
 باشد که بدست مدعی نبوت بر دهن دعوی او ظاهر گردد و غیر او را آوردن مثل آن عاجزند
 شود و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت خدا از بنده ممکن نیست و دلالت معجزه
 بر صدق سینه یقینی است و نزد مشاهد معجزه بی اختیار علم بصدق سینه حاصل می گردد و نفس

در قصد حق بپا داشت و بچاره پیشود و جمال انکار بر روی تنگ می آید و چون دعوی بلند بود و بر
 نیز باز آید و او باشد چه مجرمان از عالم قهر و قدرت است و غلبه و عظمت آن بای ثبات بجای خود
 نماند و عنان اختیار از دست رود و بظلمت و دلائل عقیده که هر چه چندست در رشت بی خیال و دلنا
 الزام و اسکات خصم بدان و شوار بود و هرگز راه نزع و جلال بند نشود چنانکه از دلائل کلامیه
 و فلسفیه عیان است و هر که بیدار و مجرمانه دیدن کافر مانده کفر او بر جملت عناد و ساقیه اشفاق
 اولی نیست و اول الانبیاء احمد و امضی همدیگر صلی الله علیه و سلم و اول پیغمبران
 آدم است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از او شیث بن آدم و نیز پیش از
 بعد از او ریس پستری بن عبد الله پستری صلی بن عبد الله پستری بن عبد الله پستری بن عبد الله پستری
 پستری پس حق برادر او بعد از پیغمبر و لوط در زمانه ابراهیم و ابن عم او بود بعد از شیب پستری
 نبوی و برادرش ارون بعد از نبی پس داود بعد از پسرش سلیمان پستری که پسرش فرزندان
 یحیی بعد از یحیی بن مریم بعد از یاس و یحیی شاکر دایا پس بود که بعد از وی خلیفه او شد پستری
 پیغمبران منقطع شدند تا وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نبوت آدم علیه السلام
 بخش کتاب است که ولایت می کند بر آنکه وی امر و نبی کرد و معلوم است که در زمانه وی نبی که
 نبود پس این امر و نبی بومی باشد لا محذور و همچنین است و باطل بران دال است و انکار نبوتش
 چنانکه از بعضی منقول است که نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دعای رسالت از
 انظار مجرب بوده و دعوی رسالت بخواهر معاصی گشته و اظهار مجربه دو گوشه است که بظواهر مشتمل
 کلام خداوندی نمودن بران اهل بلائست و او عاجز شدن ایشان از معاصی است و او اقصی سوره
 با وجود کمال بلاغت و تبارک ایشان بران تا آنکه از معاصی بگریزد و بپا برسد و بپا
 انشاء و با وجود قوه و دعای از احدی منقول نیست که چیزی ننویسد که آن او در با شهادت
 بنامندش چه رسد قدرت که همین حروف و الفاظ و چون کلمات که زبان و دعای و خاص و
 خرد و بزرگ ایشان است و هیچ کس باطل است که کلامی بگوید بر حق تواند است و سخن مثل قرآن

تالیف تواند نمود و این دلالت می کند بر آنکه این کلام از من و او تعالی است و بدان چگونگی
پیغمبر و صدق دعوی او ظاهر شده و دوم رسیدن امور غارقه عادت یعنی ظهور معجزات او و
صلی الله علیه و آله و سلم می تواند اگر چه تفصیلش آحاد باشد و این علم بدو حسب دیگر نیز بر نبوت و
استدلال کرده اند مگر باحوال او قبل نبوت و در حال دعوت و بعد تمام آن و اخلاق عظیمه
و احکام حکیمانه و اقامه اش در جاییکه دلیران آنجا قدم نگذارند و وثوق او بصحت الهی در
جمع احوال و ثبات وی بر حال خودش نزد حوادث و احوال برومی که اعداے او با آن همه
شدت عداوت و حرص بر ظن مطعنه در وی نیافتند و راسته بسوی قیج ندیدند و این همه
احوال او بجز آنکه سید و عقل جاد است با قتل اجتماع این همه امور در غیر انبیا او چگونه
می تواند بشد که او تعالی این همه کمالات را در کسی جمع کند که مغتر به باشد بروی و ثابت و سه
سال او اسلت دهر و دین او را بر ساز او یان ظاهر و غالب گردانند و بر نشان فیروز می بخشد و
آثار او را بعد از وی تار و تریاست زنده و او دوم آنکه وی او عالمی این چنین اعظم کرده و بسیار
تومی که ایشان را در کتاب بود و حکمت بروی براسه ایشان کتاب آورد و حکمت و احکام شریعت
هم ریخت و کلام اخلاق را تمام نمود و مردم بسیار را در فضایل طیبیه و علییه کمال رسانید و عالم را
با بیان و عمل صانع منور ساخت و او تعالی دین او را بر همه ادیان غالب گردانید و عده فرموده بود
و نبوت و رسالت را هیچ معنی دیگر جز این نیست و چون نبوت او ثابت شد و کلام او و کلام خدا
که بروی نازل یافته برخاتم انبیا بوزن و بسوی تمامه خلق از حق و انس و غیر آنها مبعوث شدن
او دلالت گرفتار بدید که وی آخرین انبیا است قال الله تعالی و انزلنا من السماء الذیクル الله و
ساخته التیورین و نحن آوین هدیة کرامه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ارسلت الی الخلق کافة و ختمت بنی علی بن ابی طالب و اولادهم و اولادهم و اولادهم
لبوم خود شامل تمام اجزای عالم و هیچ اقسام موجودات از حیوانات و نباتات و حیوانات و سایر
مکونات نیست پس وی مبعوث باشد بسوی همه سلام آید و بعد از آنجا و شادان حیوانات برآید

وی صیفت غیر از کثرین و انفس را چمن مرید و مختار آفریده اند کفر و عیسان از ایشان سهری دند
 از برای اقسام چهار بیان و طاعت بی آید چنانچه از ملائکه و دلالت کریمه و آیتا که سلسله است
 الا لرحمة للعالمین نیز مبرر است و چون از بهشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود
 اکمال نعمت دین اسلام و تحمیل کرام اخلاق بود و بعد حصول این مقصود بر وجه اتم و اکمل بعد از آنکه
 به حاجت پیغمبر دیگر نباشد و بر وجه اول علم و تفاسی او که عالمان کتاب و سنت و حافظان علوم
 ملت و ائمه و سلف است اندک فایست بود و قدر وی بیان عدد هفت در بعضی الاحادیث
 و مراد است بیان شمار پیغمبران در بعضی احادیث این جهان و صحیح خود را از برای نور آورده و گویند
 پدید آنحضرت را از انبیاء فرمود یک لک و سبست و چهار هزار گفت رسول از ایشان چه قدر اند فرمود
 سصد و پنجاه اول رسول آدم است و از ایشان سبست و چهار هزار از عرب بوده اند و هر دو صلیح
 و شعیب و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت دیگر یک و سبست و چهار هزار آورده حافظ جلالی
 گفته برین روایت واقف نشده ام و الا اولی ان لا یقتصر علی عدد فی التسمیة و بهتر
 آنست که اقتضا نکند بر عددی معین در نام بردن فقد قال تعالی زکریا که و قرآن مجید سیف باید
 ایله هم قمنی قصصنا علیک و منهم قمنی لک قصص علیک یعنی قصه بعضی انبیاء را بر تو خوانده ایم
 و بعضی را بر تو خوانده و نام ایشان را نیز بر تو نبوده و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و کلاهی من
 فی ذکر العدد ان یدخل فیهم من لیس منهم و ان نیست در ذکر عدد و بین از آنکه در آرد
 در ایشان کسی را که نیست از پیغمبران اگر ذکر عدد بیشتر از عدد ایشان کند او پیش از صحت من هم
 فیهم را بر آرد از زمره ایشان کسی را که در پیغمبران است اگر ذکر اقل از عدد ایشان کند حاصل آنکه
 خبر واحد بر تقدیر اشتغال او بر عملی شرط نموده و در اصول فقه از محقق و ضبط و حد است و اسلام
 عدد مخالفت کتاب و سنت و هر مطلق و نبودن در عادت عام الباقی و بیشتر که المنی الفیه و هر مطلق
 اند و دیگر نمی کند و در باب اعتقادات اعتبار نظر نیست و بر هر تقدیر احتیاطا و در بابها و اجالت
 بر پیغمبران ایان باید آورد و محاط عدد و نباید داشت این قدر را یا ان محل کافی و برینست

و کما یصح کما فی المصنوعین مبلغین عن الله تعالی و هم ایشان خبر دهنده و رساننده احکام
و شرائع و نکات امر اخلاق بودند از طرف خدا زیرا که مسمی نبوت و رسالت همین است پس پیغمبران
هر چه گویند راست گویند و هر خبر که دهند از خدا دهند و هر امر و نهی که کنند فرمان او تعالی
کنند و ما یبیطق عن الهی لان الحق لا لا شیء فی حق الله اشارة بر است صادقین
ناصحین معصومین غیر معصومین را شگوه خواجه خلق پاک از گناه غیر معزولان و عموماً
رسالت اندازنده بخت و نبوت باطل نگردد و عصمت ایشان از دروغ و آنچه مطلقاً با هر
شرع و تبلیغ احکام باشد و از کبار مطلق است یعنی عمداً و سهواً عداً بالاجماع است و سهواً و کفر
و عصمت از سایر ذنوب تفصیل است یعنی معصوم اند از کفر قبل و بعد آن اجماعاً و صفات
عمداً جائز است نزد جمهور و سهواً و بالاتفاق رواست مگر آنچه موجب نفرت و دال بر نفرت
باشد مثل دزدیدن نغمه و کم کردن دانه در وزن و الیق بطلت منصب و علو منزلت ایشان
عصمت از صفات و کبار هر دو است عمداً و سهواً و باین رفته اند جمهور و اگر لغزشی از ایشان
بوجود می آید زود بر آن تنبیه کرده می شود و این همه بعد و بی سست و قبل آن دلیل بر اتیان
صد و کسبه و از ایشان قائم نیست و معتزله با متناع رفته اند و شیعه صدر و حنفیه و کسبه را پیش
از وحی منع کنند و لکن اظهار کفر بطور تشبیه روا دارد پس هر چه از زلات حضرت رسول متوکل است
اگر بطریق آحاد ثابت شده صحیح نیست و اگر بتواتر است مصروف از نظام و مادل تبرک اوست
یا بیرون آن قبل نبوت که اقبل و حق آنست که آنچه از قرآن شریف در حق بعضی معلوم میشود
تحریف و تاویل آن نباید کرد و کائنات آمنه الله قل راتقوا الله و کما یبیش نظر باید داشت
و انما معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که او تعالی بمفضل و کرم خویش ایشان را بخشیده است
از ایشان باز گیرد و رسالت بعد از موت ثابت ماند و خود انبیاء را موت نبود و زنده ماندند
موت همانست که یک با چیزند بعد از آن روح را با بدن ایشان احاده کنند که اقالوا و تسخ
شریعت عمل نبوت نیست ادلیا از خوف عمل و خاتمه دینا این نیست بعد از موت اگر باین

رفته اند و من و ولی آمد و استعانت از ایشان بعد موت و استقامت از حق و مقصود ثابت نشد
 و هر چه دلیل دارد در خواص و اعلا و علو نیست و قول گویند برستان و بعضی فقها و شایخ که آن قابل شده اند
 صلاحیت نمک ندارد و زیرا که از کتاب و سنت استقامت را می توان کرد و تکلفی که پیش از اول
 بطریق اشارت برای اثبات آن می کنند پیش از تنقیح و تابع دلیل بجوی نیز و افضل
 مالا نبیاء همچو صل الله علیه و آله و سلم و فضلی غیر آن رسول است لقول تعالی که نذر
 خیر امة اخر جنت الناس و شک نیست که خیریت است بحسب کمال ایشان در دین باشد
 و این تابع کمال سنجایشان است که پیروی او می کنند و استمدال بقول صلی الله علیه و آله و سلم
 انما سید ولد آدم و لا تخزوا مسلمین حدیث ابی هریره ضعیف است زیرا که
 ولایت نمی کند بر فضل بودن و سه صلی الله علیه و آله و سلم بر آدم بلکه بر اولاد وی است و اعتبار از
 ولیکن و لا آدم و بنی آدم در عزت پسین نوع انسان آید پس آدم نیز در مفهوم حدیث مذکور داخل بود
 و حدیث آدم و من و نه تحت لوائی در مقصود ظاهر تر و صحیح تر است بفضیلت ابی انبخت
 ابی انبخت است پیغمبری و عیسی و نوح را و این پنج تن اولو العزم اند و اعظم حجرات وی صلی الله علیه
 و سلم قرآن عظیم است که صفات الهی و کلام قدیم اوست و باقی است تا قیام ساعت و معجزات
 دیگر ظاهر شده اند و اگر شقند و هر پیغمبر را عجزه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آن صفات
 صلی الله علیه و آله و سلم را عجزه از هر جنس بود و جمیع کمالات که در انبیای سابق و و بیست بود و در
 ذوات شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم زیادت فراهم شده و عجزه خیران همه دارند و تو
 تنها داری و اگر تنقیح سیر و صفات منجیه و شامال مرضیه و اخلاق کریمه وی صلی الله علیه و آله و سلم
 بکنند یقین معلوم شود که وجودش تمام اعجاز است و هر مخلوقه حال تر از دیگر است
 هر نمک کمال تر از دیگر است + اعجاز حسن را ستم نیست احتیاج + هر شجره از چشم تو عجزا و دیگر است
 و با حلا نبیاء و ملائکه و اولیاء وجودی که اشرف مخلوقات و مقربان درگاه اند که این مثل سایر مخلوقات
 هیچ علم و قدرت ندارند و اگر چه خدا آنها را علم و قدرت داده و بقات و صفات خدا ایمان دارند

[illegible]

و افزائی خدا در هیچ کاری نکرده و راه غفلت نمی رود بلکه هر چه فرمان برود همان کند
 کما قال لا یفعل شیئاً ما امر به و یفعل ما نهی عن و یطیع ما یأمر به و یطیع ما یمنع به و یطیع ما یحیی به و یطیع ما یموت به
 چنان بود که فرشته و نزد بعضی فرشته و جن در خلقت نزدیک یکدیگر چنانکه نار نهی است و در و جفا
 اگر خوان برود همان نور باشد لا یفعل شیئاً ما امر به و یفعل ما نهی عن و یطیع ما یأمر به و یطیع ما یمنع به و یطیع ما یحیی به و یطیع ما یموت به
 درونی و ایشان را قوا و متاع بود و محتاج نیستند باکل و شرب رسانندگان و حی و غیره از ایشان
 عرض نماید و هر کمالی که لائق بجالای ایشان است بالفعل حاصل دارند و ایشان شوق تحقیر کمال
 را تخریج از قوت بفعل نمود این معنی است آنرا که گویند در ملاک عشق نبوده آنکه محبت مولی و محبت
 بری نباشد و عدم وصف برنی و مروتی بنا بر عدم در و فعل است بدان و عدم دلالت
 عقل بران و محبت برستان که ایشان را دختران خدا گویند مجال و باطل است و افزای ایشان
 ایشان که میگویند یحیی صابحه و لا و کذا و قولی تعالی که یحیی و کذا و قولی کذا را با اعتقاد ایشان
 و کار و مروت است و مروت است که در فرشته اند هیچ کفر و کبر از ایشان صادر نشود و کبر
 ایشان بر وجه معاتبه است چنانکه انبیا را بر ذلت و سب و عتاب می کنند و الله تعالی کتب
 انزلها علی انبیاءه و بین فیها امره و هدیة و وعدا و وعید و او تعالی را کتاب است
 که فرو آورده است آنها را بر پیغمبران خود و بیان کرده است دران امر و نهی و وعده و
 وعید خود را و همه کلام و صفت حقیم است و واحد است و تعد و تفاوت در نظم مقدر و
 سمیع است و این اعتبار افضل کتب قرآن کریم است که زبده و خلاصه جمیع کتب سماویست
 و بر افضل نازل شده و عجا و نظم خاصه او است که در کتابهای دیگر نبوده و تسکین جان را
 عقیده و کل ظاهر و باطن فرض معین است و مخالفت او کفر صریح و مخالفت واضح بعد از توحید است
 که بر وی علیه السلام فرود آمده و همه انبیا و سبب اسرار و تابع آن کتاب اند و مخالفت عظمت
 وی بحدی بود که خطا آن جزای پیغمبران دیگر را میسر نیست بعد از انجیل است که بر عیسی علیه السلام نازل
 شده پس زبور که بر داود علیه السلام نازل یافته و این کتب بعد از الهی و بیان احکام شرع

استخوان اندک احوال و رسالت و صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم در صحاب و است وی و
 بقدر آن که در کتب و ادیان منسوخ شده و تلاوت و کتابت و بعضی احکام آن بنا بر آن گردیده
 و در کتب و صحیفه های ابراهیم حق است بر همه کتابهای خدایان باید آورد و لیکن در کتابها
 ملحوظ نماید داشت که عدد و آنرا از دلیل قطعی ثابت نیست و تمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند
 برابرند اگر چه بوجه دیگر بعضی افضل اند از بعضی و انما اولاد قیقه و نامهای اوتالی توفیق است
 یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شرع پس او را جبر نماند که برسان شرع خود را بران خواند و توان
 خواند و از پیش خود نامی نتوان نهاد اگر چه عقل بصحت اطلاقش بر ویست تعالی حکم کند و درستی
 یکله بود مثلاً او را نشان گویند بطیب و جو او خوانند و سخن و عالم گویند نه عاقل مسموع از سمیه
 اند از تصنیف چه تشبیه تصرف است که جو، ولی را زنده و سخن در اسمانی است که بخود انداز صفات و
 افعال و الا در اسما اعلام که در هر لغتی موضوع اند چون نیست الا آنچه مخصوص زبان کافران باشد
 ناپایدار و در حدیث آمده که او را سجانه خود و نام است هر که آنرا احصا کند در بهشت و رای
 و در روایت ترمذی شرح این نامها آمده اما نوع نیست و روایت ضعیف است و اتحاد در
 اسمای او تعالی کفر است و اسما را و غیر او نتوان گفت چنانکه معتزله و خوارج گویند بلکه اسما
 او صین است و المعراج له سوال الله صلی الله علیه و سلم فی الیقظة بشخصه
 الی الله ما شاء الله تعالی من العلی حق و معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در مبادری با جسد خود بسوی آسمان پیتر بسوی آنچه خدا خواسته از علو حق ثابت و بهر شرف
 است که منکرش متجدد باشد و انکار و ادعای اتحاد آن سینه بر اصول فلاسفه است و نه خرق و التیام
 بر آسمانها جاز نیست و اجسام متماثل اند آنچه بر یکی رواست بر همه روا باشد و او تعالی قادر است
 بر همه کمالات و اکثر اهل علم بر آنند که معراج در ماه ربیع اول سال دوازدهم از نبوت بود و گویند
 پیش از هجرت یک سال و پنج ماه بوده در شوال سال یازدهم و بقولی در شب است و هفتم
 حبیب یا ربیع الاول و بقولی در هفتم هم رمضان سال دوازدهم و نزد بعضی بعد از هجرت پنج سال

شنب و شنبه واقع شدن و بهر کیف امتحان ایمان در تصدیق قضیه معراج است که در ساعت
 لطیف در بیداری بحسب شریف از کلام منظر تائید المقدس بخص کتاب و از انجا تا آسمان
 و از یکی بالای دیگری تا آسمان هفتم و از انجا تا بهشت بلکه تا عرش بلکه بالای آن تا آنجا که
 خدا خواست و معلوم است با آن خصوصیات و احوال که در صحاح احادیث آمده است و شریف
 و در دم و سپس آمد و اسرار از مسجد حرام تا مسجد اقصی قطعی است منطوق است که آن کریم و از ارض تا
 سما مشهور است و از سما تا عرش یا عرش و بالای آن احادیث ایمان آنست که بجز شریف
 این خبر حقیقت آن در دل نشیند و تردد و خلجان را بدان راه نهد و اگر برادر اک آن حالت و
 دریافت آن مرتبه اطلاع بخشد آن خود باب دیگر است و در عالم ایمان تسلیم که هر حضرت تصدیق
 و تامل باشد انجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توأم است آب و بارش و صدیق از ان روی طلب
 شد که تصدیق قضیه معراج کرد و بی توقف و تامل ایمان آورد و کفر و انکار آن در نهایت
 اصرار کردند بلکه بسیاری از مسلمانان بهم بسبب آن مرتضی اند و حق آنست که در صحیح علی الهدی
 علیه و کلام خدا را بچشم سرور و بصیرت برین اند و الا بدین بیده دل و بر جمیع احوال و خصوصیات
 بحالت معراج غایب و در بعضی دین بدل غیر و استن بل سست و تقاضای گزاف صحیح است
 که بدل و در چشم تنبی هم دیدن خود متفق علیه است بیده باشد بدل و نفس هر یک و تفسیر این
 یکبار است نه پس تر قضا اولی باشد و اگر تصریح ضرورت راجح و درین چشم است و اندک
 و آنست که نه تنها که تصور است و در صحیح علی الهدی علیه و کلام بهترین امت است و چنانکه در حق است و
 بر سر تفسیر از هر است و قوله تعالی *لَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا لَا نَفْعُهُ كَذِبًا* و قوله تعالی *لَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا لَا نَفْعُهُ كَذِبًا*
 و در هر شریف برین حکیم علی علیه و کلام حیده آورده که در هر شریف از حضرت است و
 که این کلام را در هر شریف از ائمه تقوی است و بنده این کلام را تفسیر می دهد و آنکه هر کس از این کلام سر و
 الذی یصلی و یؤتی الزکوة و الذی یدعی و قال الذی یهدی و الذی یضل و الذی یهدی و الذی یضل و الذی یهدی و الذی یضل
 و کثرت ثواب این است احادیث بسیار آمده از مساهیر روایت گفت شنیدم رسول خدا را میفرمود

لا يزال من امتي قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم
 حتى ياتي امر الله وهم على ذلك متفق عليه وازموا به بن قمر عن ابي آره گفت
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا يزال طائفة من امتي منصوبين لا يضرهم
 من خذلهم حتى تقوم الساعة رواه الترمذي قال هذا حديث حسن صحيح
 ابن المديني گفته مراد باین طائفة اهل حدیث اند و نیز آنچه از علوم و فنون و معارف و خالق
 و دقائق و عجائب و غرائب از این است و حوسه بنده را در هیچ اتی معلوم نیست و شریعت
 اکمل الشیء لم و دینه نافع الادیان و شریعت محمدیه کامل تر و جان نوازتر و شریعتی است
 و دین وی ناخ مجید ادیان است و این کمال خاص متعلق بنصوص و منطوق کتاب است
 بدون احکام و عبادت و الصالحات استنباطات زیرا که انصوص شرعیه کافی و رفائی است بر آن
 احکام و عبادت و عبادت استقبالیه و محتاج تکلیف آراء فاسده و عقول کلامیه نیست و چون که
 صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء و آخر رسل است لا یم بعد از وی و پیغمبر و شریعتی دیگر نباشد
 و کمال دیگر شریعت نبوی است که کمال کلامیه و انصاف و عینیه و عمیق و من جمیع
 تنبیها و الاشیاء و ینا فکون قبل منه اشارت بر آنست شریعت موسی و قهر و جلال بود
 بقدر نفس و تحمیر طیبیات و شمع غنائم و تحمیل عقوبات ناظر در آنست موسی علیه السلام نیز عظمت
 و بصیرت و شدت غضب و بطش اهدای دین بمرتبه بود که هیچکس با تاب نظر جلالت بزرگ
 وی نبود و عیسی علیه السلام نظر لطیف و جمال و در رفایت رفت و ملائمت بود و شرفیت شریعت
 فضل و احسان بود که اصلاح و یال و قتال و شدت بکه مقابل برایشان حرام بود از انجیل مقدس
 نقل کرده اند که هر کجا پنج بر یک رخساره تو زد ترا باید که رخساره دیگر پیش او کنی و هر کجا بنوشته
 جا می نمودی زنده تو روی خود را روی بده و هر که یک میل ترا تخم کند تو را دو میل باو سه بر ده
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع بود میان صفت جمال و جلال و لطف و قهر و توت و
 صلوات و عدل و شرف و بزرگوئی و دوستی و هم لایزال و لطف و فضل و رفاهیت عیسوی و کرامت

يُحْيِي لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحْيِي لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ بِمَا شَاءَ ثُمَّ شَارَتْ بِنْدُ التَّوَسُّطِ شَرِيَّةً أَوْ سَمَتْ
وَحَقِيقَتِ حَالِ كَيْفِيَّةِ مَا جَاءَ بِتَبَعِ سِيرَةِ شَائِلِ وَمَعْرِفَتِ خَصَائِلِ نَبَوِيَّةِ وَوَضْعِ شَرَائِعِ وَاحْكَامِ دِينِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظَاهِرِي كَرْدِ وَوَاحِدِيَّةِ خِيَارِ الْأَمَّةِ وَبَارِئِ أَوْ بَسْمِ وَهَمَّتْ بَاقِيِ أَشْيَاءِ
وَجَنِيدِينَ آيَاتِ وَآمَادِثِ وَاجْزَارِ أَثَارِ دَرِجِ وَفَضْلِ أَشْيَانِ آمَدِ هَكَذَا بَطْنِ جَرَمِ كَرْدِ شَيْخِ
كَهْ أَشْيَانِ أَفْضَلِ وَكَثْرِ سَائِرِ امْتِزَاجِ وَثَوَابِ وَاجْزِئَانِ كَرْدِ مَوَازِغِ كَيْفِ انْزِثَارِ بَرَكَةِ كَوْنِ عَدْلِ
وَرَوَاغِ خَدَائِقِ كَنْدِ نَيْمِ سَيَاهِجِ كَيْفِ انْزِثَارِ أَشْيَانِ بَدِيدِ نَسَبِ وَحَدِيثِ خَيْرِ الْقُرُونِ قُرْنِ لَمْ
الَّذِينَ يَلِيهِ فَهَرِيقِ دَلِيلِ ابْنِ مَعَاذِ وَجْهِ دَلَالِ وَبِغَيْرِ كَدَامِ وَتِلْ وَطَرِيقِ تَرِ
ازِ نِغْمِ بَرَكَةِ كَنْدِ بِي وَاسْطِ جَمَالِ صُطْفَوِي رَاوِدِ بَدِيدِ انْدِ وَبِاحْضَرِ تَرِ سَبْتِ نَيْشِ نِشَانِ
وَقُرْآنِ وَنَسَبِ رَاوِدِ بَانِ رَوِي شَنِيدِ وَبِلَاوِ اسْطِ بَاغِ رَوْنِ كَيْفِ مَخَاطَبِ كَشْتِ وَجَانِ مَالِ
وَاوَلَادِ وَخَفَادِ اِبْدِيدِ نِغْمِ دَرِ رَاهِ اَوْبَاخْتِ وَتَحْقِيقِ انْجَبِ بِيكِ نَظَرِ بَالِ وَكَيْ دِيدِ نِ وَرَوِي
بِزَمِ نَوْشْتَنِ وَحَرَفِ نِ اَزْ زَبَانِ اَرْغُوشِ كَرْدِ نِ حَاصِلِ شَوْدِ مَدَّةِ اَلْمَدِيدِ اِنْ رَاغْبُولِ اسْتِ وَ
اَرَبْعِيْنَ اسْتِ وَتَبَعِ نَبِيِّ وَتَرِ وَتَحْقِيقِ اَفْضَلِيَّةِ أَشْيَانِ بَرَسَائِرِ اسْتِ مِنْ حَيْثِ الْاَفْرَادِ
نَيْسْتِ بَرِئِ قَوَامِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِثْلِ امْنِي مِثْلِ الْمَطْدِ لَا يَدْرِي اَوَّلُهُ خَيْرُ امْر
اُخْرَاهُ رَوَاةِ التَّحْقِيقِ وَنَبِيِّ وَتَرِ وَتَحْقِيقِ اَفْضَلِيَّةِ أَشْيَانِ بَرَسَائِرِ اسْتِ مِنْ حَيْثِ الْاَفْرَادِ
مِنْ حَيْثِ الْجَمْعِ اسْتِ وَتَبَعِ نَبِيِّ وَتَرِ وَتَحْقِيقِ اَفْضَلِيَّةِ أَشْيَانِ بَرَسَائِرِ اسْتِ مِنْ حَيْثِ الْاَفْرَادِ
بِالْاِتِّفَاقِ مَنَافِعِ يَافَا سَقِ اسْتِ چنانکه حجاج ويزید و مختار و دیگر گوید که آن قریشی این حق است
که جمیع قرن اول افضل است از جمیع قرن ثانی و بعد از دین باب احادیث و دیگر نیز است
و الی ذلک و سبب الشاه ولی الله الیه و الی حدیث کثیر الله تعالی سواد هم و بر فی عباد هم افضل
علامه است انبیا اعتبار صحبت معنوی بارسول و اشیا اهل طاعت اند یعنی بارسول و معرفت احوال عباد هم
کلی وی صلی الله علیه و آله و سلم و فکر ارسلا و سلام بروی علی الصلو و السلام و انما کذا شتغال
بحدیث وی و کثرت از صحبت و تقم آن و مراد باینکه منصوصه ایشان اند که تا قیام ساعتی

طوائف بنی آدم در انظار حق و اثبات آن و عمل بران و تمسک بدان غالب و چیز باشد و
 گردی از اعداد بر دامن حال ایشان نه نشیند و کرامات اولیاء حق و کرامت اولیاء حق
 و دلی عبارتست از شخصی که به مرتبه معرفت او تعالی و صفات وی و احسان و ایمان خود
 و بهو اطلعت طاعات و اجتناب از معاصی و عرض از انما که در لذات و شهوات مباحه
 موصوف باشد و کرامت از ظهور امر خارق عادت غیر متعارف بدعوی نبوت است پس هر چه
 مقرون بایمان و عمل صالح نبود استدرج است و هر چه مقرون بدعوی نبوت باشد معجزه است
 و دلیل بر حقیقت کرامت ظهور آن از مریم علیها السلام و صاحب سلیمان است نبض کتاب و
 هم از صجابه من بعد هم نیز از مردی شد و کائناتش ممکن نیست خصوصاً امرش که اگر چنانچه
 آحاد بود و بعد نبوت و قبح آن حاجت باثبات جواز نیست و حیرت و شگفتی خارق عادت
 نبوذیر که بهر اخلت آلات و مباشرت اسباب باشد و ذکر است اکرام و تعالی است مرتبه آن
 خود را که هر که ای خواهد بر حمت خود خاص می کند و اولیاء در ظاهر لباس و غیره از امور مباحات از
 سایر مردم متاخری باشد بلکه در اصناف است مرحوم از اهل قرآن و اهل جهاد و سیف و تبار
 و صنایع و زراعت و حرث یافت می شوند اگر مبتدع و فاجر و فاسق نباشند و هر که از این انواع متفق
 از خدا باشد بزرگتر بود نزد او و چون و کس در تقوی برابر باشند نزد خدا در جبهه هم مساوی
 بزرگوارانیه بر اولیاء است اعتصام کتاب و سنت است و در ایشان معصومی نیست که او را یا غیر
 او را تملع خواطر و هواهای دالما مات و کشفات خود جائز باشد بدون اعتبار کتاب و سنت
 و خود را نسل متفق علیه دلیاست و هر که در آن خلاف کرد وی از اولیاء نیست شیخ الاسلام
 احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن حمیه رحمه الله تعالی را درین باب کتاب نفیس عربی است
 سیمی کتاب الفریقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان تفصیل مقام انبیا با حیرت
 فی ظلال الکرامه علی طریق نقض العاده الی کقطع المسافه البعیده فی المسله
 القلیله پس نمایان میشود که راست بر طریق شکستن عادت پیچیدگی راه دور و دراز و در

که چنانکه آصف بن برخیا صاحب سلیمان علیه السلام عرش بلقیس را قبل از برکشیدن پیشتر
 با دود و قند سافت حاضر آورد و بظهور سر الطعام و الشراب و اللباس عند الحاجة
 و ظاهر شدن آب و دانه و جامه نزد حاجت چنانکه در حق مریم علیها السلام اتفاق افتاد
 قال تعالی کَلَّمَآدَ سَخَلَ عَلَیْهَا کَرِیْمًا یَا اَلْجَبْرُآبَ وَ جَعَلَ عِنْدَهَا کَرِیْمًا قَالَ یَا عَزِیْزُ
 اَللّٰهُ هَٰذَا اَقَالَتْ هٰی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ الْمَشِیْ عَلَی الْمَاءِ وَ رَفَعَنَ بَرَّآبَ چنانکه
 از یسار او بیا منتقل است و الطیران فی الهواء و پدید آمدن در هوا چنانکه از جعفر بن ابی
 طالب و لقمان مشرعی غیر سحر است و طیر آن جعفر را تر می دهنده است که روایت کرده و در
 اسنادش ضعف است و از شاه است از حدیث علی نزد ابن سعد بقظان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قال رأیت جعفر بن ابی طالب یطیر مع الملائكة
 و اخرج الطیرانی باسناد حسن بمعناه و لیکن این پیرین او در جنت بود و بعد بر ایشان
 پس شمردن آن از کرامات و نیا که محل نزاع است صحیح نباشد و کلاما الجحاد و الجمعاء
 و سخن کردن حماد و بی زبان چنانکه مرویست که پیش سلمان فارسی مابی الدرد و ادکا طعمام
 تسبیح کرد و اسمی جه البیهقی و ابی نعیم فی دلائل النبوة عن قیس و کلام عجمی در کتب
 با اصحاب گفت و چنانکه در حدیث آمده که مردی بر گاو ببار کرده می برد گاو با و می گفت
 من برای این کار آفریده شده ام بلکه برای کشکاری مخلوق شده ام مردم گفتند سبحان الله
 گاو سخن می کند آنحضرت فرمود اصمت بهذا رواه الشیخان من حدیث ابی هاشم
 و اند فاع للفقیر من البلاء و کفایة المہم عن الاعداء و غیر ذلك من الاشیاء
 و در شدن بلای روارنده و کفایت مشکل از دست دشمنان و جبران آن از چیزهای مثل و پیرین
 حضرت عمروی بر شمر بود در مدینه جیش خود را در بده نهان و گفتن او اسیر لشکر ریا ساریه
 الجبل الجبل برای تقدیر از و رای جیل تا دشمن بگذرد و هم ساریه صوت او را بشنید و وجود
 بعد سافت اخرج ذلك ابی نعیم و البیهقی و ابی نعیم فی الدلائل و چنانکه خالد بن عمرو

حضرت زکریا و یونس علیهما السلام و ابی الطیغ و ابن حبان فی کتاب العظمت
 بسند قویة منتهی و معتزله انکار کرامت کنند بدلیل آنکه اگر خوارق عادات از او یا ظاهر شود
 بجز و سبب شکی که در دو سبب از غیر نبی متنازع نشود و اما حق و جواب آن گوید و یکی ذلالت
 دلی باشد این ظهور خوارق عادات از وی که یکی از امتیازات معجزه الرسول الله ص
 ظهرت هذه الکرامات لواحده من امته لانه يظهر بها انه ولی ولی یکن ولیا
 الا ان یکن صحافی دیانت و دیانت او اقتدار بر رساله رسول معجزه است
 برای رسول که این کرامت یکی از است و ظاهر شده زیرا که ظاهر می شود باین کرامت که
 وی ولیست و ولی نباشد تا آنکه حق بود و دیانت خود و دیانت او اقتدار بر زبان و دل بیا
 رسول با اطاعت مقبول او در او امر و ولایت است تا آنکه اگر این ولی ادعای استقلال و
 عدم متابعت نبی برای خود کند ولی نباشد و این کرامت بر دست او ظاهر نگردد و غیر شک خرق
 عادت نسبت نبی معجزه است برابرست که از اجناس او ظاهر گردد و یا از فردی از افرادش
 نسبت بدلی که کرامت زیرا که از دعوی نبوت خالی است و افضل البشر بعد نبینا صلی الله
 علیه و آله و سلم و بهترین مردم بلکه اولیا بعد از پیغمبر بلکه سائر انبیاء و چنانچه ابا بکر
 الصدیق کما یوکی صدیق است رضی الله عنه که اول خلیفه است صلی الله علیه و آله و سلم و تصدیق
 نبوت و معراج وی بی توقف و تردید و تمام محرم صدیق است از او تعالی میداریم
 از برکات این ام محمد و در آخرین است زبان حق و صدق با هم و هر چه گویم و نویسم
 راست و درست باشد تعذر عن الغار و قایم علیه صدیق عمر فاروق است که در قضایا و
 بیان حق و باطل تفریق کرد و عثمان ذوالنورین پیغمبر علیه عثمان است که شهود و دفتر
 رسول خداست اول رقیه و رجال نکاح او و بعد وفاتش ام کلثوم را نکاح کرد و چون در
 هم بود آنحضرت فرمود اگر دفتر سوم دشتی بر نه تو می دادی اخو حبه الطبرانی فی الکتابین
 من حدیث عصمة بن مالک از بنی النورین نقل شد شد علی المرتضی پیغمبر

علی مرتضی است که مخلص اصحاب و این علم و امام رسول خدا و پدر حسن و حسین است
 ضعیف است و علم است و امام ایشان بر همین عقیده گذشته اند و ظاهر آنست که اگر دلیل
 برین نمی یافتند حکم بران نمی کردند تقاضای گفته و ادلایل جانبین را استعاضی یا تقییم و این
 مسلم را متعلق چیزی از اعمال پدر پیغمبر و نه توقف را دران محل از برای چیزی از وجبات
 در پی پیغمبر است و تفضیل عثمان توقف داشتند و علامت سنت و جماعت تفضیل شیخین و
 محبت متدین مقرر نمودند و انصاف آنست که اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب است
 توقف را وجبی هست و اگر مراد کثرت فضائل است پس جوی نیست استی گفته اند درین حرف
 بوی از رفض است و لکن این صحیح نیست شاد ولی الله محمدت و دلهوی در حقیق خود گفته مراد
 انصاف است ارجح و جو نیست انطباق و شجاعت و قوت و علم و امثال آنرا نیز شامل باشد
 بلکه بعضی عظمت نفع در اسلام است و ابو بکر و عمر امیر و وزیر وی صلی الله علیه و آله و سلم اند با
 هست بالقد و اشاعت حق است و خلافتهم علی هذا الترتیب و خلافت و نیابت
 ایشان از رسول و اقامت دین بر وجهی که کافه امم را تابع آن واجب باشد نیز برین
 ترتیب است یعنی خلیفه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است پس عمر پس عثمان
 پس علی و خلافت حدیق نزدیک بعضی خصص صحیح و حدیث صحیح است و نزد جمهور با جمعی صحابه و
 استقرار ایشان بعد شاد و است و مناعت بر حدیث وی و علی مرتضی هم بعد توقفی که از وی
 بوجود آمده علی رؤس الاشهاد است بهیئت داد و اگر خلافت حق نمی بود صحابه بران اتفاق
 نمی کردند و علی منازعه می کرد و بوی چنانکه با معاویه کرد بلکه بحجت پیش می آمد اگر کسی همراه سید است
 چنانکه شیعه گمان دارند و خود در حق اصحاب اتفاق بر باطل و ترک عمل بر ارض دارد و تصور نیست
 و خلافت عمر بکتاب عهد ابو بکر منعقد شد و صحابه بران اتفاق کردند و چون عمر شهادت یافت
 خلافت را شوروی در میان شش کس بگذشت عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
 و حنین ابی و قاص و پنج کس از ایشان تفویض امر باین عوف نمودند و در میان یکم او دادند و در

عثمان را اختیار کرد و بجهت سحر و جادوی بیست نمود پس بکمان حیت کردند و نطق او را و می شنیدند
 و چون و ایجاد با وی گزارانند و این نیز اجماع است و چون وی شنید شد امر خلافت بپنجان بگذاشت
 و سحر یکی را تعیین نکرد که بار مهاجرین و انصار را بجماع بر علی مرتضیٰ امروزند و از وی قبول خلافت
 خواستند و بیست نمودند بجهت آنکه افضل اهل زمان خود و لائق تر ایشان بخلافت بود و هر چه
 از مخالفت و محاربات واقع شد از طرف معاویه شد چنگ او خالی از رحمت و نصیحت
 نبوده و این که گویند خطای اجتهادی بود پسند خاطر انصاف پسندان نیست در مالا بمرت
 گفته هر که با علی سادعت کرده مغلطی است و لکن سونطن با صحابه نباید کرد و مشاجرات ایشان را
 بر محال حسنه فرد باید آورد و هر سیکه را از انهادوست باید داشت عقیده اهل حق این است
 انسته بهناه و اختلاف شیعه و سنی درین سئله و ادعای هر یک فریق در و در نفس ادر بار رد
 اما است و باید از سوله و اجوبه از جانبین در مطولات مذکور است مثل از اهل انفا عن خلافت انخفا
 و تحفه اثنا عشریه و سیف سلول و شیخ عبدالحق هم قدر که کلام دران در تکمیل الایمان کرده و
 یک و دو جزو نوشته پس بدان رجوع باید کرد و الخلافة ثلثون سنة و خلافت بی سال است
 لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکن ملکا عضضا و آه
 ابو داود و الترمذی و حسنه و النسائی و الحاکم عن سفینه و ابو خلافت ابوبکر
 دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان و از ده سال و خلافت علی شش سال و
 بعد از املاک و اما رة پست بعد سه سال یا د شایسته و اما رت است نه خلافت لقوله صلی الله
 علیه و آله و سلم ثم یکن ملکا عضضا و شاد است علی بر سر سال سی ام از وفات رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده پس معاویه و آنکه بعد از است خلفا نباشند بلکه ملوک و امرا بودند و خود
 معاویه گفته من اول ملوک اسلام و برین است اتفاق تمامه اهل علم قال ابن الهمام و تحقیق است
 که شش ماه از سه سال باقی بود که حسن بن علی آنرا تمام کرد و تمامی خلافت بموت وی شد
 و آنکه امرای عباسیه را خلفا گویند باعتبار ظاهر و بجا رست و بوجوب نصیب امام اجماع اهل اسلام است

و همانست که بر خدا واجبست یا بر خلق و بر لیل سمعیست یا عقلی و مختار است که
 در جیب بر خلق است یا لا عقلا هو لا صلی الله علیه و آله و سلم من مات و لم یعرف امام
 زمانه فمات میتة جاهلیة و اما مسلم من حدیث ابن عمر بلفظ من مات
 بغیر امام و نیز است نصب امام از اهل بیت داشته تا آنکه از تقدیم بروی رسول کریم
 صلی الله علیه و آله و سلم نموده و بسیار واجبات شرعی است که موقوف بر دست و عمر و بدون
 جماعت نیست آنست که با وجود امام دست بیت با و نهد و متابعت او کند و اگر نداند آنکه امامی
 در آن موجود نباشد و نصب امام صورت نمیدانند و امید آنست که درین عین نباشد و الله اعلم
 و المسلمین لا یدلهم من امام یقی مرینفیل احکامهم و اقامه قحده و دهم و سد
 لغیرهم و پنجمین جیسو ششم و اخذ صدقاتهم و قهر المتغلبه و التناصصه و قطاع
 الطرین و اقامه الحجج و الاعیاد و قطع النکاحات الی ائمة بین العیاد و قبول
 الشهادات القائمة علی الحقائق و تنزیح الصغائر و الصغائر الذین لا اولیاء
 لهم و قسمة الغنائم و سلطان را با نگرینست از امامی که قائم و استاده شود بجاری کردن
 احکام و برپا کردن حدود و جنایات و بندنودن سرحدات و آراستن لشکر با و گرفتن صدقات
 و کانتاسه اموال و قهر بر ساقین چیره رستان و گزاف غلبه یا بندگان و برهنگان و قائم
 نمودن جمعا و عیدها و بریدن نزاعهای واقعه در میان بندگان و پذیرفتن گواهیهای قائم
 بر حقوق و برینی دادن و فخران و سپردن خرد سال که ملی ندارد و قسمت نمودن مالهای فقیست
 و جز آن از کار و بارهاست که اتحاد است متولی آن نمی تواند شد و کفای یک دسه شوکت
 در هر ناحیه از آن جهت رواند که نوای نجاسات و منازعات رساننده با شغال مردین و دنیا
 چنانکه درین زمانها و دیگر از فضیلتها و طواف الملوک مشاهدوی یافتند بر نصب کسی که او را ریاست
 عاید باشد واجب آید و بعد بلیغی آن یکی را الا امام ظاهر است و باید که امام ظاهر باشد تا
 هر کار و بار روی رجوع کند و وسیله بصلح است و رعیت قیام نماید و غرضه که از تفصیل امامست

حاصل شود و لا محققاً سپهران از چشم مردم خوف دشمنان در استیلائی ظالمان و لا مذهب نظر
 و نه انتظار برده شده که خروج او را نزد صلاح زمان و انقطاع مواد شر و فساد و طغیان و
 انحلال نظام اهل ظلم و عناد و عدوان نگران شوند چنانکه شیعه در حکم کرده این خصوصاً امامیست
 که امام حق بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی است پس حسن بعد حسین آمده
 زین العابدین پس فرزند وی محمد باقر پس ترابن او جعفر صادق ثم ابنه موسی الکاظم بعد پسرش
 علی رضا سپس ابن وی محمد تقی بعد پسرش علی فقی بعد حسن مکرری پس فرزند او محمد باقر
 قائم منظر و گویند که وی از خوف دشمنان مخفی گشته و نزدیک است که ظاهر شود و دنیا را از
 عدل و داد پر کند چنانکه از جور و ستم برگزیده است و طول عمر و امتداد ایام حیات او متعین نیست
 مثل علی بن حنظل و غیره و لیکن اختلافی مام و عدم او در عدم حصول اغراض مطلوبه از وجود او بر است
 و خوف از اعداء و موجب اختلافی تواند شد خصوصاً بر وجهی که جز نام نشانی از وی نخواند
 غایت الامر آنکه موجب اختلافی دعوی لهامت بود چنانکه آبای وی رضی الله عنهم در مردم
 ظاهر بودند و دعوی لهامت نمی کردند و نیز احتیاج مردم با امام در زمان فساد و اختلاف و
 استیلائی ظلمه سخت تر و انقیاد بر اسس او سهل تر است نسبت بزنان صلاح و یگانگی من
 قولیش و لا یجی من غیرهم در امام از قریش باشد و از غیر ایشان جائز نیست لقوله صلی الله
 علیه و آله و سلم الا ائمة من قریش مراد از احمد من حدیث ابی هریرة و الیه یقربون
 من حدیث انس و قد افردت تالیف السید علی در این حدیثها اگر چه از احادیث دیگر
 چون ابوبکر صدیق بدان بر انصار محبت گرفته و محض صحابه بر او ایت نموده و احدی از انصار انکار
 نکرده مجمع علیه شده نیست مخالفت در آن مگر خوارج و بعض معتزله و مراد آنست که خلق اگر نصب
 امام کند از قریش تجویز کند از غیر قریش و اگر کسی از خود بزرگتر بشیر علیه کند و ملک مستاندهم چنانچه
 قریش نبود اطاعت او نیز واجب شود و خروج بر و سب و رانند و او را که کفر بواج از وی بوجوب
 نیاید و لا یختص بقی هاشم و اولاد علی رضی الله عنهم و مختص نیست بود با امام و بقی هاشم

و اولاد علی زیرا که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان با اولاد شمر عینیت ثابت شده و ایشان بنی هاشم
 بنو نذر اگر چه قریش هستند چه قریش نام اولاد نضر بن کنان است و هاشم پدر عبد المطلب جد
 رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و علوی و عباسیه بنی هاشم اند زیرا که عباس بن ابوطالب
 هر دو پدر عبد المطلب اند و مع ذلک اگر امامی از بنی هاشم یا اولاد علی بهنگام ضرورت تصف
 اوصاف امامت میسر می شود علی نور باشد زیرا که اشتراط دیگرست و جواز و اولویت دیگر
 و لایستخفافی الاصلان یکی معصوم و شرط نیست در امام آنکه معصوم باشد
 زیرا که ابوبکر امام بود و بدلی که گذشت حال آنکه بالقطع معصوم نبود و نیز اشتراط محتاج دلیل است
 و در عدم اشتراط عدم دلیل اشتراط کافیست و تحقیق عصمت آنست که او تعالی در پیونده
 گناه پیدا نکند با وجود بقا و قدرت و اختیار و الا ان یکی افضل من اهل زمانه و نه
 این شرطست که افضل این زمان خود باشد زیرا که ساوی در فضیلت بلکه فضول قسمل
 در علم و عمل گاهی می باشد بصالح امامست و مقاصد وی و قوادری بود بر قیام بموجب
 آن خصوصاً در آن وقت که نصب فضول ارفع برای شرف و ابدا از آثارست فتنه بود و لهذا عمر
 رضی الله عنه با آنکه بعضی را در بعضی افضل می دانست خلافت را در شوری گذاشت و
 یشتن ط آن یکی من اهل الایة المطلقة الکاملة آری این شرطست که از اهل
 ولایت طلق کامل باشد یعنی مسلمان آزاد و آشنای نریه بالغ بود زیرا که او تعالی کاقران را بر
 مسلمانان راسته نکرده و سیده مشغول بخدمت مولی است و در چشم مردم حقیر نمی نماید و از آنجا
 ناقص عقل و دین اند که کودک و دیوانه از تدبیر امور و تصرف در مصالح جمهور قاصر و عاجز اند
 سادساً سیاست کننده باشد یعنی مالک تصرف در امور مسلمین بقوت رای و رویت و محبت
 باس و شوکت و قادی سران و اناب و علم و عدالت و کفایت و شجاعت خود علی تنقید الاحکام
 و حفظ احد و دد ادا اسلام و انصاف المظلومین من الظالمین بجاری کردن احکام
 نگاه داشتن سرحد ای غانه و مالک سلام و انصاف ستانیدن مظلومین از ظالمین زیرا که احوال

درین امور غرض از نصب امام است و لا ینعزل الامام بالفسق و معزول نمی شود امام
 بجز فوج از طاعت خلا و الحی بر ایستادن بر بندگان خدا زیرا که فسق و جور به منافعی است
 و رایب و امر اشیاء شده و سلبت انقیاد و امرشان می کردند و جمع و عیاد باذن ایشان قائم
 می داشتند و خروج بر ایشان روانی داشتند و بصیحت شرط امام است و در ابتدا نیست پس در
 بقا و بالاولی شرط نباشد و نزد شافعی امام بفسق و جور معزول می شود و همچنین هر قاصی و امیر و
 اصل درین مسئله است که فاسق نزد شافعی از اهل ولاست نیست زیرا که چون نظر بنفس
 خود نمی کند بجال دیگری چه خواهد پرداخت قاصی خالی گفته قاصی چون رشوت گیر و قضا
 او در آن امر نافذ نگردد و اگر خود عمده قضا را بر رشوت ستانده است قاضی نشود و قضا
 او نافذ نمید و یحیی بن الصلیة خلف کل بد و فاجس و جائزست نماز گزاردن پس بهر یک
 بزرگ که جماعت از من بگوید که است و آنقدر تاکید که آنحضرت را در التزام جماعت و اجتماع در
 ایستاد بود و در جای دیگر نویس مقید بامام متقی متوجع نباید شد آری اگر مردی صلاح
 برای امامت سیسراید و بترا با هر که باشد نماز جماعت باید گزارد و بشیر لیاقت و دست خیر بفرماید
 و علم با حکام و ارکان نماز و قدر مایه جز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد و در حدیث امیر صلوات
 خلف کل بد و فاجس و الا الطین فی الکبید من حدیث ابن عمر بلفظ صلوات خلف
 من قال لا اله الا الله و سدی الیه یحیی عن ابی هریرة بلفظ صلوات خلف کل بد و
 فاجس و صلوات علی کل بد و فاجس و جاهد و امع کل بد و فاجس ذکاة السیوطی فی
 الجامع الصغیر و اهل علم همیشه در پس فساق و اهل هوا و ببع بغیر انکار نمازی گزارند و بزرگ
 از سلف منع نماز پس بجمع نقل کرده محمول بکراهتست زیرا که در کراهت صلو خلف فاسق
 مستند بکراهتست و معتدل با آنکه فاسق را مؤمن نمی گویند نماز در پس و سه جائز دارند زیرا که شرط
 امامت نزد ایشان عدم کفر است نه وجوب ایمان یعنی تصدیق و اقرار و افعال حیثاً و بسلی علی
 یکل بد و فاجس و نماز گزارده شود بهر یک و بد اگر بر ایمان مروه است با جماع و اقراره صلوات علی الله

نگرد و یقین بظن متروک نشود و غرض که سرحد و اسلام تمام معاویه و عمر و بن العاص و منیر بن
شعبه و اشال ایشان است هر که با اتباع اهل سنت و جماعت رود زبان را از سب و لعن
ایشان بر بندد و اگر بقصور بعض امور که مورخان و ارباب سیر نقل می کنند چوشتی در باطن و
که در قی در خاطر و آید تا هم سلامت در اعراض و کف لسان است و در غرضه صفین یکبار
از جانب معاویه اسیر کرده پیش حضرت امیر آوردند از حاضران شخصی بر وی ترحم کرد و گفت
وی مسلمان خوب بود و می گفت که آخر حال او چنین شد علی مرتضی فرمود چه میگوئی که وی هنوز
مسلمان است و با جملة سب و لعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی است کفر است چنانکه گفت
عائشه برناچه طهارت ذیل او ازین تهمت بر خصوص قرآنی ثابت شده و الا بدعت و فسق
و افساد مجتهدین و علمای صاحبین جواز لعن بر معاویه رضی الله عنه و از احزاب و متحول
نهایت کار ایشان بنی و خروج بر امام برحق و خلیفه مطلق علی مرتضی است چنانکه حدیث
عابرین یا سر بیان اشارت می کند و هیچ عمامه تقتله الفقه الباغیة بدعوا هم الی
الجنة ویدعی نه الی الناس را خواجه البخاری و له الفاظ اخری در این حدیث
بی شرت و تواتر رسیده و این موجب کفر و لعن نیست و اصل عادت و تمیسه سنیان ترک
و شنام در بگو نیست که المومنین بلعان و لعن بر شخصی باخصوص اگر چه کافر بود و جاز
چه دانند که انجام کار او بعبادت و ایمان باشد مگر آنکه یقین معلوم شود که موت او بکفر
شقوت بود و تا آنکه بعضی در لعن بیزیر شقی نیز توقف کنند و همچنین در باره حجاج و غیره
که آنحضرت از لعن مصلیان و اهل قبله نمی کرده و این معنی در چند احادیث وارد شده و این
آنحضرت بر بعض اهل قبله از انجنت است که آنچه وی را از احوال ناس معلوم بود غیر او را معلوم
نبست و بعضی بر آه علو و اطراف در شان وی روئند و گویند امارت او با اتفاق مسلمانان شد
و طاعت وی بر امام حسین رضی الله عنه واجب بود و بخدا پناه ازین قول و اعتقاد که وی با وجود
امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بکجا است جمعی از صحابه و اولاد ایشان که در زمان آن

پدید بودند اگر کش کردند و از اطاعت او بیرون رفتند و بعضی از اهل مدینه بعد از این وقت
 حال غلغله میست کردند و وی تارک صلوة و شارب خمر و زانی و فاسق و مستحل محارم بود و بعضی
 بروی الطلاق لعن کرده مثل امام احمد و امثال ایشان در این جوی لعن وی از سلف نقل کرده
 زیرا که وی وقت امیر قتل حسین کافر شد و کسی که قتل وی کرد یا فریاد آن نمود بر عوارض و سب
 اتفاق کرده اند گفتا زانی گفته حق آنست که رضای وی بقتل حسین است بشمار وی بدان و
 امانت نمودن اهل بیت توازن المعنی است اگر چه تفاسیلش آحاد باشند فحی لا ینتقض
 فی شاکه بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی النصاراء و اهلکانه حتی و باجماع و سب
 بنوعی ترین مردم است نزد اکثر مردم و کار باری که آن بی سادات درین است کرده اند
 دست هیچ کس هرگز نیاید بقی قتل امام حسین اشک و خراب مدینه منوره فرستاد و بقیه
 صحابه و تابعین را امر بقتل کرد و با کجا دور حرم مکه و قتل عبدالل بن الزبیر را شارت نمود و درین
 حالت ناپسندیده از دنیا رفته و دیگر احتمال قوی و رجوع او کجاست و نشهد بالجنة للعنوة
 الذین بشرهم النبی صلی الله علیه و سلم و کوا سب می و هم به بهشت برای ده کس
 که بشارت داد ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرمود و انهم یکی فی الجنة و یخبر
 فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و
 عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید
 فی الجنة و ابی سعید بن الجراح فی الجنة اخرجه ابو داود و الترمذی و
 صحیح و النسائی و ابن ماجه من حدیث ابی سعید الخدری این ده تن زیاده است
 و ان خصل صحابه و اکابر قریش و قدوه مهاجرین و انصار سید المرسلین اند و ابی و انکار ایشان را
 در اسلام ثابت است و دیگر از ان نیست و بشتی بدون ایشان قطعی است و لیکن این بشارت قطعی
 مخصوص با ایشان نیست بلکه فاطمه حسن حسین و خدیجه و عاتقه و حمزه و عباس و سلمان و حبیب
 و عمار بن یاسر و غیره هم نیز بشارت داشتند و لیکن شهرت ایشان با این لقب بجهت و توجیه بشارت

ایشان در حدیث واحد در وقت واحد مایه ده است و ذکر ایشان در حسن عتقاد بنا بر فرمود
 ائمه نشان ایشان است و در بندهب اهل بیع و بیع که در شان این اکابر تقصیر کنند
 برافاسات ادب روز و شیخ عبدالحق دهلوی رحله لعلی این بحث را در کتاب تحقیق
 الاشارة فی قیمة البشارة بتفصیل بیان فرموده و اساسی اهل بشارت را که در کتب حدیث یافت
 ذکر نموده و نشان نیست که بشارت حسن و حسین و انشال ایشان نیز قطعی است و بعد شریعت و
 تواریخ و حدیث آمده ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة اخرجه الحاکم و صححه
 من حدیث ابی سعید الخدری و فرمود ان الحسن و الحسین سید اشبال اهل الجنة
 اخرجه الحاکم من حدیث ابی سعید و حدیفة و حکم غیر بشرین آنست که این مومنان
 از اهل بیت اند و کافران از اهل نار و جرم قطع و مخصوص کسی بخت یا ناکند فاهل بدکار
 و بعد عشره مبشره فضیلت مرابله بر راست که در سال دوم از هجرت واقع شده و در آن
 عربت اسلام و انجاز دعدو او تعالی فلور یافته و احدای دین از صنادید قریش شل عقبه
 و شیب و ابوجهل و اشیاء ایشان در آن کرم شتافته و پنج هزار فرشته بنصرت مومنان
 در آن روز از جانب خدا بر خاسته بشود هم از اهل بیرون و مکر عثمان رضی الله عنه که بخت
 بیاری رقیه بنت رسول خدا از و نه خودش در مدینه بر طردانند اما آنحضرت او را از ایشان شمرده
 حضرت شیب زاده و جعفر ابی بر محمد و سیره تن بر و در همه اهل بهشت قطعاً قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لعل الله قد اطلع علی اهل بدس فقال اعملوا ما تشاءون فقد
 غفرت لکم اخرجه البخاری و مسلم و فرمود انی لا رجی ان لا یدخل النار ان
 شاء الله احد شهد بدس او اهل بیته اخرجه مسلم و حدیث آمده ملائکه که درین
 غزوه ید حاضر شدند شمل و عربی و اردو در گاه خداوندی که دیگر از آن نیست فاحسن و ابعد
 اهل بر فضیلت اهل غزوه احد است که در سال پیام واقع شده و ابتلا و شریعت تمام
 اهل بدس رسیده و در آن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا مجروح شده و یارده

از وی شکسته نماند هیچ بر او ایستاد و حمزه بن عبد المطلب از شهدای همین عزوه است و
عشره مبشره نیز در آن داخل اند و سرگروه مشرکان درین عزوه ابو سفیان پدر معاویه بود
و اسلام این هر دو فرسخ مکه است فاهل بیعة الرضوان و بعد اهل اهل بیت رضوان اند
و رضوان نام آن بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول صلی الله علیه و آله
کردند و در حق آن کتاب عزیز ناطق است لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُكَ
بِحَتِّ الشَّجَرَةِ و در حدیث آمده که لا یدخل الناس احدان شاء الله من اصحاب الشجرة
الذین بايعوا التحکم و او اهل صلح و ایشان نیز بهشتی اند قطعاً و این ترتیب در فضیلت
مجمع علیه است ذکره ابو منصور القمی و سایر صحابه نیز بحسب فضائل و آثار علی که ایشان را
در درجات و مقامات متفاوت و متفاضل اند و لیکن از علل تفضیحی بدان در نظر گذارسته
و بعد صحابه فضل و کرامت با علم و تقوی است قال تعالی اِنَّ اَكْبَرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِیْ كَفَرَ بَعْضُ
اوراد اصحاب را نیز به ترتیب فضل ابرار اثبات فضیلت کنند الا و لا و فاطمه از همه فاضل تر اند و
مخصوص اند بچهار کسوة و صدقات و مزیة تعظیفات و جودان و نوری المسح علی الخفین
فی السقین و الحضر و بی بییم مسح را بر هر دو موزه در سفر و حضر و این را از علامت اهل سنت
جماعت داشته اند و در حدیث علی است که در سفر سه شانه روزه و در حضر یک شانه روزه
مسلم و این مباحجه و النساء فی مسج بصری گفته مقتادقن را از صحابه در یافتیم که هر یک خفین و ا
می داشتند و برخی گفته هر که بدان قائل نیست بروی خوف کفر داریم زیرا که آثارش بعد از آن
رسیده و باجماع منکرش از اهل بیعت است و اگر چه عویت در شستن پاست و فرج موزه است
اما معتقد حراز باید بود و در محل تمت اختیار نخست هم اقرب به بیعت است و لا یختص
ببیت المقدس و بقیة خراج هم نیست و آن چنان باشد که خراسی تر یا خشاک را کوفته و ظرف
علی در آب بگذارد و در آن شیرین و قیزی حاد رشت شود و در بر اسلام از آن نبی کرده بود
بنابر آنکه سوره اعراف فرمود بپوشیدن و عدم تحریش از قواعد اهل سنت گزیده و در فضیلت

دوران مخالفت آنرو این چنین خلافت می شد و سکرست زیرا که سکر حرام است قلیل باشد یا کثیر
 و باین رفت اندوه و علما از محمد بن و فقها و کلامی و بیایند و هیچ و لے
 به ترتیبی از سید نیرا که انبیا معصوم اند از محاسن و مومن اند از عول و خوف خاتمه و مکرر اند
 بوی و شایده ملائکه و مامور اند به تبلیغ احکام و انشاء نام بعد از تصاف بکالات اولیا و
 اگر می که بخوبی افضل بودن ولی از نبی می کنند این سخن ایشان کفر و ضلال است و الا
 یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامور و النهی و غیره می بندد مادامیکه قاتل باقی است
 بهما یکم ساقط شود و بیفته از وی مردنی بنا بر عموم خطابات و آورده در تکالیف و جمیع عهدین
 بران و تفسیر اهل با هست و احادیث است که چون بنده به نهایت محبت رسید ولی و صفات
 شده و ایمان را بر کفر اختیار کرد و آن اتفاق امر و نبی از وی ساقط گشت و وی در دفع
 در سایه بار کتاب که از بعضی گویند عباد است ظاهر ساقط می شود و عبادت او بعد از آن
 محکمی باشد و این کفر و ضلال است از انبیا و علیهم السلام که ابرام کس اکل در محبت و ایمان ابرار
 خصوصاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه تکالیف شرعی و حق ایشان تا مشرک کال است
 و حدیث اذ احب الله عبد العریضه اذ ذنب بصحبت زبیده و النصیحه فی تحمل
 علی ظواهرها و نفوس از کتاب و سنت محمول است بر ظاهر بای خود و حر و نفوس و دنیا
 مقابل ظاهر و منکر و محکم نیست بلکه عامتر از اقسام نظم چنانکه متعارف است پس هیچ از آن
 بفهم در ای اطلاق آن در عرف جائز باشد و عقاید همان کرده گیرد و آنچه متوهم است است
 و مکان و زمان و جز آن باشد اعتقاد بر ظاهر آن بهر باید که در ملازم متبادران تبری بایز
 و بر مراد خدا و رسول قبول باید داشت و از اطلاق صفاتی که در شریعت وارد شده بود هم
 لزوم چیزی و دیگر متخاشی نباید شد و بهر لفظی که وارد شده بهمان لفظ و همان طریق تکیه
 و بی تشبیل و بی تاویل و تعطیل اطلاق باید کرد و این معنی در بعضی از مسائل هر یک فرقه اعتقاد
 کرده چنانکه اشاعره و غیر ایشان در رؤیت حق تعالی روز قیامت و پسندان از آنچه تعلق

آخرت وارد و راه تاویل بسته کرده اند و هر چه در رو یافته بی کیف آنرا قبول ساخته و
 معتقد به حیات رافضی نمی کنند و از انان بر قاعده ایشان جمیعت لازم می آید پس لا علاج
 بسایب کیفیت قابل است. ایمان باید آورد و نظر بر آنچه در او بام عموم لازم می آید نباید کرد
 اهل جبریت که قدره اهل سنت اند و هر باب از ذات و صفات و افعال همین حقیقت و
 در نزد و هر چه وارد شده بی تردد ایمان می آرند فعلیک به صفا فافهم اهل رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم را و بیداد از دست جماعت که اعتقاد را بآنچه در قرآن و حدیث
 از صفات و غیره وارد شده بوجه جمیعت و مکان کفری دانند و از حق تعالی ترسمیه مثبت
 صفات را مثل مثبت می نامند و نمی دانند که خود معطل و معدم اند و نمی دانند که هر که ایمان
 بظواهرش آورده از طرف خود هیچ یک را در نموده اگر از راه آخرت مواخذه نماید بجهت خود نخواهد بود
 و از تعالی تنگنا نیست و مقرر کردن عقائد برایهای فاسده خود و کفر و انستن و رای آن
 اگر چه ظواهر قرآن و حدیث همان باشد حقیقت مخفیانه قرآن و حدیث است حق تعالی
 قرآن را بهست بیان فرستاده و آیات او را به بنیات ستوده و فرموده قُلْ لَّيْسَ بِنَا الْقُرْآنَ
 لِّلَّذِينَ كُفِرُوا فَعَلْ مِنْ غَدَقَةٍ رَّسُولٌ هَذَا أَكْثَرُ مِمَّا يَدَّعُونَ ایشان در بیان است چه قسم
 در ظاهر اطلاق الفاظی کند که اعتقاد بدان و تکلم بآن کفر است این جرأت از جماعه واقع شده
 که خود در آن جوان شده و جوان بهرم و پیری رسید و اهل و عادات که طبیعت شایسته
 بدان منضم گشت پس بی تقییدش حقیقت کالامی و الاصلم بهاد از عان آن شتافتند و حاصل
 ایمان خود را بر باد دادند و زمار هزار زمار را از کبریه اقلید ایشان روید اینچنین شکلان و فلسفه
 که خود گردانده عقیده و گرفتار او بام فلسفیه بوده اند و در دل جادوین بجدا سوگند که خداوند عالم عادل
 از کسی که مطابق گفته ظاهر و ایمان آورده ناخوش نخواهد شد و هرگز عدل و انصاف او مقتضی
 ظلم نیست و ایمان ظاهر کی کیفیت نایب جمهور صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین است اگر کسی خواهد که
 هر فی خلاف آن ازین جماعه نقل نماید ممکن نیست تحقیق شر الظ تاویل و جواز و عدم جواز آن

از کتاب التفریق بین الکفر والزندقه تألیف غزالی بایه طلبید والعدول عنهما الی معات
 ید عیها اهل الباطن الحاکم و عدول از ظواهر کتاب و سنت بسوی معانی که اهل باطن
 بخوی آن کنند احادیث و اعراف از اسلام و اتصال و التصاق بکفرست زیرا که
 در آن تکذیب رسول خداست و برانچه وی از نزد خدا آورده و او ردش از معلوم بالضره
 شده بلکه تکذیب جلد انبیاء است چه دین همه پیغمبران خصوصاً و اصول عقائد و اثبات
 صفات و افعال الهی یکی است و تکذیب یک پیغمبر بچو تکذیب همه پیغمبران است و چون دل
 کسیست که موسی علیه السلام را در برون خدا بر آسان بالای عرش فوق مخلوقات باقی از
 کائنات تکذیب کرد و درین است جهنم بن صفوان پیدا شد و قدم بر قدم فرعون نهاد و
 تکذیب خدا و رسول خدا در کمر بسته *الَّذِينَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى* نمود و گفت و تمام
 که این آیه از قرآن مجید حکم کرده شود و اتباع او لقب بجهیمه فرعونیه شدند و مراد اهل باطن
 ملاحظه اند که باطنیه موسوم شده زیرا که بخوی ایشان آنست که انصوص بر ظواهر خود نیست
 بلکه اینها را معانی باطنیه است که جز بمعلم هیچ کیکی آسانی شناسد و قصد ایشان باین سخن نفع
 شریعت و ابطال ملت بالکلیه است و سلم امام موصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و
 حاصل نگردد و اگر معانی ظاهرش مرا نیست چندین نماز و روزه و عبادات و شرائع و احکام
 و طاعات و مامورات و منیات از جای ثابت شد و کلام شیعی معلوم گردید و او هیچکس را راه و اصل
 بران نیست انزال کتب و بیان صفات و شرائع از برای جمیعت و علم بالاتر از پیغمبر و
 اصحاب و اتباع و اهل حدیث و ارباب اثر که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را راده
 می نمودند و بطواهرش عمل می کردند و بطاهر آن امر می فرمودند و ارباب اشارت گویند مراد
 به انصوص معانی ظاهرست قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات و دلالت اقتضایست
 که با ظاهرها منافات ندارد و این مخالف و دقائق برابر اباب ساکن شکاف می شود و تطبیق
 آن با ظواهر ممکن است پس این سخن خلاف شرح نیست و فی الجمله اصلی دارد و در انصوص که

در انصاف بانکار احکام که مدلول انصاف قطعی کتاب و سنت مثل انکار صفت استوا
 بودن بدوین و قدم و صیغ و نزول و ضحک و تعجب و رضا و خط و جز آن برای اهل و قتالی
 و انکار حشر و معاد جسمانی و سؤال منکر و منکر و وزن اعمال و مرد و صراط و جز آن کفر است زیرا که
 در آن تکذیب صریح خدا و رسول اوست پس قافله عاقلانه بزرگوار باشد و استیلا
 المحصنة صغیرة کانت او کبیرة کفر و محال پنداشتن گناه خرد باشد یا بزرگ
 کفر است و توفی که محصیت بودن وی بدلیل قطعی ثابت شده باشد اگر چه بلبه شہوت و حکم
 بشریت بدان مبتلا گردد و ترکش شود ولیکن باید که آنرا گناه داند و خود را مقصر بنماید و توفیق
 نحو و مرتب آید و الاستهانة بها کفر و الاستهانة علی الشریعة کفر و سبک و ناپسند
 پنداشتن محصیت کفر است و امتناع و سرنگی بر شریعت و خندیدن بر حکمهای او کفر است زیرا که
 از امارات تکذیب و انکار است و سبک پنداشتن صغیر و چنان بود که آنرا هیچ وزن ننهد
 و اصلا موجب عقوبت نه بیندارد و در نظام هرست که صغیر و سبکتر از کبیر است و انتم او کمتر از او است
 و فروغ این مسئله بسیار است در شرح عقائد فتنانی بعضی ازان ذکر کرده و علی قاری در
 شرح فقه اکبر ازان زیادت نموده و شطری ازان در زیول بیان کیا و در کتاب زواجیم
 مذکور شده بدان رجوع باید کرد و الهذل بالکفر کفر و هزل بکفر کفر است یعنی اگر لفظ بکلمه
 کفر بطریق هزل کند بی آنکه معنی او مراد دارد و اعتقاد آن کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف
 و استخفاف محصیت کفر پس استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد و جعل درین باب حد نیست
 و نزد بعضی اگر کفر بودن آن نبی داند معذور است و اگر بطریق سودنسیان و سبقت لسان
 بر زبانش آید کفر نبوده و لایحکم بکفر السکران و حکم کرده نمی شود بکفر است یعنی مست
 طامع که عقلش زائل نشده و زمام اختیار بدستش نمانده و در میان می گوید اگر کافر بکفر بر دیش
 آید اعتبار ندارد و حکم بکفر او نیاید و اگر چه دیگران تصدیقش مثل طلاق و عتاق و بیع و شهادت
 جز آن با اختلافی که در آنست جایز باشد و اسلامش که در حالت سستی هر دو نیز جایز است زیرا که

کفر و ردت امری مذموم و واجب لاعدام است زوال عقل خدا آن تواند بود بکلمات اسلام
 که مطلوب و مرغوب است به نفع اثبات آن واجب بود و نزد شافعی بود در روایت نزد ابو حنیفه
 کفر سکران کفر است و الا من من الله تعالى کفر و این بودن از عذاب خدا کفر است لقوله تعالى
 ولا یامن مکر الله الا العاصی الخاسر و نکر لغت پوشیدن و قریب دادن بود مکر خدا
 آنست که بنده را در مصیبت گزارد و ابواب نعمت و رحمت بر روی وی بکشد تا با مغرور شود
 خافل گردد و نگاه او را بگیرد از آنجا که گمان ندارد و لایکس سازد و لایکس من الله تعالى
 کفر و ناسیدی از رحمت خدا کفر است لقوله تعالى ولا ینفاس من کفر فوج الله الا العاصی
 الکافر و ناسلمان هر چند گناه کند و براه مصیبت رود از رحمت الهی ناسید نباید بود
 که توبه بپذیرد و اگر توبه نپذیرد که بفضل و کرم خود از گناهان او درگذرد و تصدیق الکافران
 بما یخبر به عن الغیب کفر و راست نگو گفتن و دانستن کافران در چیزی که از غیب خبر میدهد
 کفر است لقوله صلی الله علیه و اله و سلم من اتى کاهنا فصدقه بما یقول فقد
 کفر بما انزل علی محمد و اخبر به الحاکم و صحیح عن ابن مسعود و راوی احمدی
 اصحاب السنن الاربعه عن ابی هریره مرفی عامن اتی کاهنا فصدقه بما
 یقول فقد برئ مما انزل علی محمد و کافران کسی است که خبر از کواکب و زمان آینده میدهد
 و دعوی معرفت اسرار و مظاهر علم غیب می کند و کافران در عرب بسیار بودند که دعوی علوم
 غیب می کردند و جن و شیاطین چیرا با ایشان میرسانیدند و بعضی دعوی استراک امور لغوی
 ثاقب خود می نمودند و می گفتند که ادعای علم حوادث آئینده دارد در حکم کافران و ثل ادست و غیب
 امریست که خدای وحده لا شریک له بدان متقربست بنده را راه بسوی آن نیست مگر با علم
 یا الهام بطریق مجرب یا کرامت یا ارشاد یا استدلال با مارات لقوله تعالى لا یعلمک الغیب الا الله
 و قوله الا من امرت نسی منی تراستی و آیات و احادیث صحیح و دفعی علم غیب از غیر خدا پیغمبر
 باشد یا دلی یا غیر او بسیار و پیش آمده و تمام قرآن و کتب سنت بدان ملو و مشحون است و دعوی

غیب دانی سبب از عظم اسباب شرک و کفر مشرکان و کافران است و طاعتی عظیم باین عظم
 فاسد در حق او لیاد و صلوات و انبیاء و اولاد و ائمه اسلام خارج گشته به او بی ضلالت افتاد و صلوات
 این مرض از شیعه شیعیه است که اثبات علم ماکان و مایکون برای ائمه خود می کنند و اصل
 می فرمایند که خاتم الانبیاء هم علم غیب ندارد تا بدگری چه رسد قال تعالی و لَوْ كُنْتُ أَفْكَرَ
 الْغَيْبِ لَاسْتَكُنْتُ مِنْ الْحَيَاتِ مَا مَسَّتْنِي السُّقُوتُ و جز خدا و گیرای این سبب بران فرشتگان
 علم غیب ثابت کردن و ایشان را در صفات واجب او تعالی شرک یا ساختن کفر صریح و
 شرک صریح است نعوذ بالله من جميع ما كن هه الله و المعدن و ليس بشيء و معدوم
 چیزی نیست مراد باینکه اگر ثابت و تحقق است چنانکه محققین گویند که شئییت مساوی وجود و
 ثبوت است و مراد بعد هم مراد نفعی است پس درین حکم ضروری هیچ کمی منافی نیست مگر
 معتزله که قائل اند تا که معدوم ممکن ثابت است در خارج و اگر مراد آنست که معدوم باشد
 نمی نامند پس این بحث لغویت مبنی بر تفسیر شئی تا که دی موجود یا معدوم است یا چیز است
 که صلی و دانسته شدن و خبر دادن از وی است و مرجع درین باب نفل و متبع موارد متماثل است
 و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقه هم عنهم نفع لهم و در دعای زندگان و مردگان
 و صدقه دادن به نیست ثواب ایشان نفع و سود فائده است مرده را و احادیث و آثار
 درین باب بسیار آمده و نماز جنازه نیز ازین باب است در حدیث آمده بر جنازه که صدقه
 از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلبند البقیه مغفور است یا در سعد بن عباد و برودی حضرت
 گفت افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود اب و ادان تشنگان را بهترین صدقات است
 سعد چای می کند و گفت هلا الامر سعد و در حدیث دیگر آمده هلا دعاء یرد البلاء و الصدقة
 تطفي غضب الحرب اخ جبه ابی الشیم و ابن حبان من حدیث ابی هریره بهذا اللفظ
 و اخ جبه الحاکم من حدیث ثوبان بلفظ الدعاء یرد القضاء یعنی و عار و بلا می کشند
 و صدقه آتش خشم آبی را سرد می سازد و این عام است ایام و اموات را در دنیا و آخرت

در حدیث آمده عالم و مسلم چون بر توبه بگردد چهل روز عذاب از مقبره آن قریب گیرند این
 فضل علم و تعلم و تعلیم و عالم ظاهر شود و معتزل درین جائیز راه خلاف سپرده اند و گفته اند تضاد
 نمی پذیرد و هر نفس کسب خود می یابد و آدمی بعل خود سزا یابست نه بعل غیر خود و احادیث
 مذکوره واردست بر ایشان و الله عجیب الدعوات و یقضى الحاجات و او قال پذیرد
 دعای او بر آرزو حاجت است لقوله تعالى اذ عني في استجب لکھ ان الذین یستکبرون
 عن عبادتی سیکون خلقی ان یحکمهم و اخری فی و حدیث استجاب الدعاء للعبد
 ما لم یبع باثم او قطیعة رحم و ما لم یستعجل بر او الاقامه احد و الحاکم من خلق
 ابی سعید الخدری قال الحافظ قاله ما لم یستعجل قطیعة من حدیث اخری لفظه
 یستجاب لاحد کم ما لم یعجل اخرجه الشیخان من حدیث ابی هريرة و قوله صلی
 علیه و آله و سلم ان ربکم حی کریم یستجیب من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرحمها
 ضعیف اخرجه ابوداود و الترمذی و حسنه و ابن ماجه من حدیث سلمان
 و عمه درین باب صدق نیت و خلوص طوبیت و حضور قلب است این چنین دعای البتة استجاب
 باشد و در دنیا یاد آخرت و حدیث آمده ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا
 ان الله لا یستجیب الدعاء من قلب غافل لای اخرجه الترمذی و الحاکم من حدیث
 ابی هريرة و دعای کافر مستجاب نیست قال تعالى و ما دُعَاءُ الْكَافِرِینَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ
 مکرر امور و نبوی و دعای مظلوم مستجاب است اگر چه کافر بود اخرجه احمد عن النبی مرفوعا
 سه ترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال سے آید
 و الا یمکن بین الحق و الدعاء و ایمان در میان خوف و رجاست گونید امید و اوسه
 چنان بایک که اگر بشود که یک کس در بهشت خواهد رفت امید دارد که آنکس من باشم و خوف حرج
 بایک که اگر بداند که یک تن بدوزخ زودتر رسد که آن یک تن من باشم و در حالت حیات غلبه خوف
 بآید و در وقت رحلت رجایش آید علامت سعادت این است قال تعالى اعلکم ان الله

شَدِيدُ الْعِقَابِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا
 و احادیث صحیح درین باب بسیار توان یافت کتاب الترغیب والترہیب مندرج کثیر مثال
 این مسائل است و ما اخیر بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من الاشراط الساعۃ من
 خروج الدجال و ابداء الامراض و یا حوج و ما حوج و نزول عیسی علیہ السلام
 من السماء و طلوع الشمس من مغربها و حق و آنچه خبر داده است بدان آنحضرت
 از علامات قیامت مثل بر آمدن دجال و بارض و یا حوج و ما حوج و فرو آمدن عیسی
 از آسمان بر زمین و درخشیدن آفتاب از جانب مغرب پس ہمہ این خبر را حق است و همچنین
 نفع صور خسف و در مشرق و مغرب و در جزیرہ عرب و خروج نار از مدن و دودخان و جز آن
 از احوال آخرت از ابتدای قیام قیامت تا دخول جنت ہمہ حق است بلکہ ہر چیزی کہ دی داده
 و ہر شریعتی کہ ننمودہ حق است و احادیث صحیح در بیان این اشراط بسیار آمدہ و تفصیل و کیفیت
 آن در کتب تفاسیر و سیر و تواریخ توان جست سید محمد برنجی مدنی رح کتابی نوشتہ موسوم باشد
 فی اشراط الساعۃ و محرر سطوہ اقرب الساعۃ نام کتابی در فارسی قلمی ساختہ و در سال قیامت نامہ
 مولوی رفیع الدین دہلوی رہ مشہور است بانہا رجوع باید کرد و المجتہد قد یخطئ و قد یصیب
 مجتہد و عقلیات و شرعیات اصلہ و فرعیہ گاہی خطای کند گاہی بصواب میرسد و بعض
 اشاعہ و معتزلہ گویند ہر مجتہد در مسائل شرعیہ فرعیہ کہ در ان نص قاطع نیست مصیب است
 و این اختلاف مبنی بر اختلاف ایشان است و را نکلا و تعالی را در ہر حادثہ حکمی معین است یا حکم
 در مسائل اجتماعیہان است کہ رای مجتہد بدان مؤدی گشتہ و مختار است کہ حکم معین است
 و بران دلیل ظنی است اگر مجتہد از ایافتہ مصیب است و اگر نیافتہ مخطی است و مکلف نیست مجتہد
 با صابت دیر کہ جمعی فیہ فاض و مخفی است و لہذا مخطی معذور بلکہ مجبور باشد و برین مذہب
 خلائی نیست در آنکہ مخطی اگر نیست خلاف دانست کہ خطای او در ابتدا است یا انتہائی نظر
 بر لیل و حکم ہر دو باین رفتہ اند بعض مشائخ و ہمین است مختارانی خصوصاً دلیل بر مخطی بودن مجتہد

قول او تعالی است ففقهناها سلیما و اینجا معلوم شد که اگر کسی از هر دو اجتهاد صواب
 می بود و تخصیص سلیمان بگردی نداشت و احادیث و آثار را در بر ترویج اجتهاد میان خطا و
 صواب متواتر المعنی است و صحیحین است از حدیث ابن عمر ان الحاکم اذا اجتهد
 فاصاب فله اجران و ان اجتهد و اخطأ فله اجر و تخطی بعض صحابه بعض را در
 اجتهاد بابت بحد شریعت رسیده و نزد خدا بایده عصر از مجتهد جائز نیست و چه بزم الاستاذ
 ابو احمق الزبیری ابن رقیق العبد گفته مختار را نیز همین است استخی و مؤید اوست قول الله
 علیه و الله و سلیم لا تزال طائفة من امتی ظاهدين علی الحق لا یخذلهم من
 سالفهم حتی ینال امر الله و هاهنا التمدی و درین باب رساله ارشاد و انقاد الی الیه
 لایب محمد بن اسمعیل الایمری کافل تفصیل است و تحریر سطور در رساله حصول المأمول من علم اهل
 در رساله جنبه بالاسوة الحسنه بالنسبه درین سلسله کلام لطیف کرده بدان رجوع باید کرد و تقلید در
 مسائل شرعی غیره نزد بعض جائز است و نزد جمعی از اهل علم مطلقا جائز نیست قرانی گفته
 نه هب مالک و جمهور علما ایجاب اجتهاد و ابطال تقلید است و ابن حزم بران ادعای اجماع
 کرده و شوکانی در قول سفید نصوص ایدیه مجتهدین در نسخ از تقلید ذکر نموده و ارشاد و افعال
 گفته نسخ از تقلید اگر اجماع نباشد نه هب جمهور است و مؤید اوست حکایت اجماع بر عدم جواز
 تقلید اموات بر آنکه عمل مجتهد بر برای خود و عدم دلیل خصصت است و غیر مجتهد بر ابلان عمل کردن
 جائز نیست باجماع و این هر دو اجماع تقلید را از پنج خبری گفته اند و آنکه گفته اند که بر مجتهد حرام است و
 بر عامی واجب و این قول اکثر اتباع ایدیه است پس معتبر در خلاف اقوال مجتهدین است
 نه آحاد مسلمین و قائل این قول مقلدین اند و اعتبار ایشان در خلاف نیست خصوصاً وقتیکه
 هر چهار نام ایشان از تقلید نمی کرده باشند و با جمل هر که تقلید را با جمعی گوید حجتی نیاید و که لایق
 جواب باشد تا بقاعلی و وجوب چه رسد و اما موخر تنجیم بر و شرائع بسوی آرای رجال بلکه امر است که
 در هر یک از ممتاز و مرجع بسوی کتاب و سنت کنیم و تمام این بحث در کتاب احکام المقلدین و ارشاد

بایست و چنانکه تقلید واجب نیست همچنان التزام مذہب معین و تقلید شخصی باخصوس
 واجب نیست و نوی و این بر این همین را ترجیح داده اند و گفته اند که صحابه بر عامه در تقلید
 بعضی ایشان مر بعضی را در مسائل و بعضی را در بعضی مسائل دیگر انکار می کردند و همین است
 حق و این نیز گفته دلیل مقتضای التزام مذہب معین ندائیة اربعه است از قبل ایشان و جوابش
 آنست که این دلیل محتاج سندست و در خط افتاد آری ایمان مقلد که با و سبب دلیل نیست
 صحیح است اگر چه تبرک استدلال فاسق باشد و باین قائل اند ابو حنیفه و مالک و ثوری و دیگر
 و شافعی و احمد و بعضی بر این اجماع نقل کرده و آشوری و جله معتزله گویند مومن نیست تا آنکه از
 زمره مقلدین بیرون نیاید و یا بعد از محاسب این چه حرفست که از ان موثرن بخیر و دل می لرزد
 بلکه زنده بر اندامی افتد و کیف که در ان جنایت بر جمهور این است مروج و تکلیف بالا بطاعت
 بحال مسلم صحابه را که بد رجحان اجتماع رسیده بودند ایمان محلی کافی افتاد و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 از و سلم ایشان را تکلیف معرفت آن نماد و نه ایشان را از دائرہ ایمان حجب تقصیر و بلوغ با و له
 بیرون کرد و قول بفقیم مروج است اگر چه مذہب عام و فقهاء است زیرا که ایدیه حدیث سابق و
 لاحق ایشان انکسار بر این عملی کرده اند و قرون مشهود لما یاخیر هم بر ان گذشته و لا نکلس
 احد من اهل القبلة و کافری گوئیم هیچ کی که ما از اهل قبله یعنی آنکه نماز بر حسب قبله مسلمانان
 بی گزارند اگر چه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن با دام التزام آن کنند لازم و رعایت
 ظهور نبود تکفیر نماید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال ایشان باید نمود در حدیث آمده هر که در کفر
 کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قائل کافر گردد و حکم من نیز همین است و عدم تکفیر از جهت
 که انکار ضروریات نگردد و بجهت او بحد کفر رسیده و ردت و انکار و تزیید و الاصره و الاصل
 بودن کاری نمی کشد و رسول البشر افضل من رسول الملائكة و رسول الملائكة افضل
 من عامۃ البشر و عامۃ البشر افضل من عامۃ الملائكة و رسول الله افضل من رسول
 فاضلهم و انما فرس ملائکه بنی الان در رسولان ایشان باشند و رسول ملائکه فاضلتر اند از عموم بشر

که غیر انبیا و عوام بشر بهتر اند از عوام فرشته گان و تفضیل رسل ملائکه بر عماره بشر جمع علیه است
 بلکه ضروری و تفضیل رسل بشر بر رسل ملائکه و عماره بشر بر عماره ملائکه چند وجه است اول آنکه
 او تعالی ملائکه را امر کرده بود آدم و این امر بر وجه تعظیم و تکریم بود بدلیل قوله تعالی حکایتی عن ابليس
 اسألتك هذا الذي كرهت عليّ وانا خير منك فكلفتني من ناسك خائف فكلفتني من
 طين مقتضای حکمت امر ادنی است بعبود برای اعلی نه بالعکس و چون فضیلت آدم ثابت شد از
 تمام انبیا به نحو مستبصر است عدم القابل بافضل و این سخن خالی از اغراض نیست و ابلیس بر
 قول راجع احسانات بودند از ملائکه و حکمت خدا را بر خدا کسی نه اندک حسیت گاه است اعلی را امر بعبودیت
 اولی جمعی کند دوم آنکه هر یک از اهل زبان ازین قول او تعالی و علم آدم را که انفسا کما
 فی فیه که مقصود از ان تفضیل آدم بر ملائکه و بیان زیادت علم و اتقان تعظیم و تکریم او است
 سوم قوله تعالی ان الله اصطفى ادم و نوحا و ابراھیم و آل عمران علی العالمین
 و ملائکه نیز عالم اند و تفضیل عماره بشر بر رسل ملائکه باجماع انان مخصوص است پس باقی در امر
 آن معمول به باشد و مخفی نیست که این مسئله غنی است کثافت در ان بر ادلاطین باید کرد چهارم آنکه
 انسان با وجود عوائق و موانع شہوت غضب و سنج حاجات ضروری و غایب از کتاب کمالات
 بتحصیل فضائل و کمالات علمی و عملیه می پردازد و شک نیست که عبادت و کسب کمال با شغول
 و تصورات افضل و باخلاص است پس انسان افضل باشد از ملائکه و نزد محققین جمیع ملکات
 و زین عقلی است یعنی از جمیع صورت عبادت و شدت مجاہدت بشر افضل است و از جمیع
 قریب بسود و خیر و نور است ملائکه افضل اند و کمال و ترقی انسان در آنست که بقرب ملائکه رسد
 و بکلمات اعلی ملحق گردد و با ناظر بر جامعیت انسان و عظمت او برای اسما و صفات استی
 اختلاف او تعالی مراد میکنند این جانب راجع آید و اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب دارد و دلیل
 تمام باشد لیکن نه است و بخوار و علائق جسمانی و در دست بیولانی ناظر در جانب فضیلت ملائکه است
 و این گفته اند که دلائل متعارض اند مسئله غنی است و همین را بیان را نمیت و با وجود این تمقاو

باید کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است از جن و انس و ملائک مع بقای
 خدا بزرگ تویی قصه مختصره و بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم محل کلام بحث است تفضیل انبیا
 بر ملائکه نهیب جمهور اهل سنت و جماعت است و نیز معتزله و فلاسفه و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند
 از بشر بقول انا امام اعظم و ابو بکر با تلافی توقف است و در حقیقت جبل باین کیفیت قاج در
 ایمانی و کمال آن نیست و سبکی گفته اگر کسی را مذهب اعرابین سلسله بخاطر گذرد امید دادم که در قیامت
 از وی سؤال نکنند البته بعضی گفته اند که مسئله تفضیل هر جا که هست همین حکم دارد و مال بر
 اختلاف چغیثات و نقد و جیات است و متشکک معتزله و غیر هم بچند وجه است یکی آنکه ملائکه از طایفه
 مجرد اند کامل و عقل و دود و از شر و رو آفات مثل شہوت و غضب پاک از طمعات رسولی و صورت
 قوی بر افعال عجیبه عالم بگویند اما ضمیمه و آتیہ بدین غلط و لیکن بنا بر این وجه بر اصول
 فلاسفه است نه بر اصول اسلامیہ و دوم آنکه انبیا با آنکه افضل بشر اند تعلم و استفاده از ایشان
 می کنند بر لیل قوله تعالی عَمَلٌ لَّکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ و قوله تعالی تَذَلُّ بِهِ الرِّفَاحُ الْاَکْثَرُ ۝
 و تشک نیست که معلم فاضله باشد از معلم و جو ابش آنست که تعلیم در حقیقت از خداست و ملائکه
 مبلغ اند و معلم سوم آنکه در کتاب و سنت تقدیم ذکر ایشان بر ذکر انبیا مطر گشته و این نیست
 مگر بجهت تقدم ایشان در معرفت و رتبه و جواب آنست که این اطراف بجهت تقدم ایشان در وجود
 یا بجهت آنکه وجود ایشان انفی است پس ایمان آوردن بایشان اقوی است و تقدیم او
 بر مذکک متشکی صحیح و رضی صحیح درین باب بدست هیچ کی از فریقین موجود نیست بر وجهی که
 پنج صدر کند و عطش قلب بر دین حسن درین مقام سکوت و توقف است چنانکه نهیب حضرت آنست
 ضعیف اند و دیگر ملحقات و عقائد است اینک عهد میثاق ثبات است کتاب و سنت کتاب کریمه
 قَدْ اِذَا اَحَدٌ رَّبَّکُمْ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُلُمٍ رَیْطُکُمْ ذُرِّیَّاتِهِمْ الْاَیَّاهُ است و سنت حدیث
 مروی در صیاح است که بطول در مشکوٰۃ مذکور شده و معتزله آیت و حدیث هر دو را حل بر سفته
 مجازی کرده اند و این تحریف قرآن و حدیث است و خلاف ظاهر فصل نماز تراویح در رمضان

سنّت است اما بعد و بست رکعات صبحت ز سیده و رواسته که درین باب آورده اند
 رواة آنها سکر و درلس و صفار اند پس بحیث را نشاید و ثابست از آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در رمضان و غیر رمضان یا زده رکعت است و در جواز بست بلکه سی و چهل رکعت
 سخن نیست کلام در سنّت است که به ثبوت ز سیده و تمام این بحث در رساله الاعتقاد الحجج
 فی شرح الاعتقاد الصحیح در کتاب مسکب اختتام شرح بلوغ المرام بر دو جزئیات نوشته ایم یوس
 رجوع باید کرد و روح حادث است و حدوث او از دین اسلام معلوم با تصرّو است و درین
 گذشته اند صحابه و تابعین تا آنکه قریه قاصد الفهم در کتاب و سنّت پیدا شد و در کرم کرده و قدیمی
 و اهل سنّت متفق اند بر آنکه وی مخلوق است و محمد بن نصر مروزی و غیره بر آن اجماع نقل کرده اند
 و اختلاف است در مردن روح قوی گفته می میرد و گویست که غیبتی میرد و احادیث دلالت از
 بر او دل و کافر نعم علیه است در دنیا لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الدنیا سجن المؤمن و جنة
 الکافر و اشعری گفته این نعمت نیست بلکه نقمت است و خلاف لفظی است زیرا که نعمت دنیا
 و نقمت آخرت است و عقل آله معرفت است و موجب دوی خداست و در جواب بیا بیا نقل مرست
 اذ ابو حنیفه و مؤید است قوله تعالی قَالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ
 وَ الْاَرْضِ وَ حَدِیْثُ کُلِّ عَمَمٍ لَّنْ دِیْنُ کُلِّ عَلٰی فِطْرَةٍ الْاِسْلَامِ و این قائل است
 به منصور باقریدی و اشعری گفته واجب نیست لقوله تعالی ق مَا کُنَّا مُعَذِّبِیْنِ حَتّٰی
 تَبْعَثَ رَسُوْلًا و این رفته اند معتزله و حنوفین حق است بر لیل قوله تعالی ق مَا اَنْزَلَ عَلٰی
 الْمَلَائِکِیْنِ یَبَایِلْ هَآرُتَ ق مَا رُفِیَتْ و قوله تعالی ق مِنْ شَرِّ النَّفٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ
 و قوله صلی الله علیه و آله و سلم اَلْعَبِیْ حَقٌّ رَوَا اَبُو اَسْحَدٍ وَ الشَّیْخَانِ و ابوداود و ابن ماجه
 صحیح ابی هریرة و در فرق و ناجیه اهل علم را اقوال است هر فرق خود را ناجی و غیر خود را اناک می دانند
 حسن درین باب گفتار تفسیری است که فرق ناجیه آنست که بر طریق رسول و صحابه است
 صریح ما نا علیه و انصحا ابی بران اشارت می کند و هر کرا و فی همت در دین و ابر و طریقه

از این قسم غیبت است چنانکه بر متبع پوشیده نیست و اقتدار و امانی از واجب است و کشیدن دست
 از طاعت او ممنوع و نکست غیبت و خروج بر سلطان منتهی عنه و قائل آن متبع و مخالف معصیان
 جماعت باشد و نیست اطاعت یا دشوار و حاکم در عصیت خدا و رسول و منع حق از هیچ کس را
 نبرد و اساک در فتنه سنت باطل نیست و لازم آن واجب و اگر در آن مبتلا شود وقت ندیم
 نفس کند و دین و ایمان را طاعت فتنه کند و بدست و نیز زبان بلکه هر دو را دارد و در میان آن
 وی تعالی حق است اگر بپندد آن خواب پریشان ندیده است و بر عالمی بیان کرده و وی
 قصدین بپندد نموده و تاویل را توایم حق است و خواب انبیاء و وحی بود و خواب سلم جزو
 از دست و هر کس می گوید رویا چیزی نیست وی جاهل است و معروف است که آنحضرت ص فرمود خواب
 مومن کلام است که حق تعالی بنده را بدان کلام می کند و بعد از او مراد در دین و خصوصیت در قدر
 است و در آنچه اهل اجل بدل در آن مباحث می کنند منکر است و تسلیم روایات صحیح و آثار کیهنات
 از اول عدل روایت کرده اند و نندش نیست با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شده و واجب است
 و کیف و علم در آن بدست و شیطان انسان را در وسوسه و در شک و خطی آغاز و در صبر و حکم
 خدا و اخذ بامروئی او و اخلاص عمل برای او تعالی نصیحت مسلمین و تدرین عبادت خدا و امتثال
 کلمات و زنا و قول در دور و عصیت و فخر و کبر و دیدن مردم بچشم حقارت و عیبی بکس و مجانبست متبع
 و تشاغل بقدرات قرآن و کتابت آثار و نظر در آن تواضع و استکانت و عمل بر آن حتی الامکان
 و اتباع سنن و حسن خلق و بذل معروف و کف اذی و ترک غیبت و نمید و سعایت و تفق
 باطل و مشارب واجب است و تحریم مکاسب و تجارت و مال طیب جلی و خطاست و کسب
 میشت بر وجه جلال برای نفس و عیال خود واجب است و ترک آن خلاف دین و دین مجانبست
 از کلمات خدا و آثار مومنین و روایات صحیح که با آنحضرت ص و صحابه و تابعین متبع ایشان و اول
 و پیغمبر مقتدی و تسک نیست و متعلق با خداست و تفرقه نباید بود و بدعت و کذب و خلاف
 است و می کنند منتی شود و ماورست بتوبه بقول تعالی قُلْ لَّيْسَ إِلَهِ إِلَّا اللَّهُ جَمِيعًا و در عبادت

صحیحین است انی لا استغفر الله و اتوب اليه اكثر من سبعين مرة و چون رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که برگشت از غزاه و انش منفور شد و هفتاد بار توبه هر روز کرد و باشد بگیری چه رسد
 اگر چه عالم و ولی باشد و هرگز گویند که حضرت نمی کند وی گمراه و مخالفت کتاب و سنت و اجماعت
 بلکه شتغال ذره را از خیر و شر حساب ستانند و قدیر را محبت اهل ذنوب گردانند و شرک است و اگر
 چه قدر محبت می بود حق تعالی کند بین رسول و اهل قوم فح و عباد و شود و مؤلفکات عذاب نمی کرد
 و استقامت عفو است از ذنب بروی تعالی عقلا واجب نیست بلکه فضل است و است خلاف اکثر آیت و توبه
 از کبیره صحیح است با وجود اصرار بر کبیره دیگر و توبه از کبیره از صفات نیست و توبه صحیحی شبیه
 مقبول غیر و دوست حکم نفس حق الذی فی یقبول الله تعالی عباد و یغفر لهم عن
 الذنوب و قبول توبه صحیح را در مشیت الهی داشتن جمل محض است بلکه بر قائل وی خودی کفر و هر که
 می خواهد که نزد جیب طوائف اسلام مسلم باشد بروی توبه کردن از جمله گناهان خود در بزرگست بسیار
 از یک واجب است خواه تعلق با اعمال ظاهر و باشد با اخلاق باطنه و باید که نفس خود را در اقوال و
 افعال و احوال و اعمال از وقوع در ارتداد و مکمل اعمال و موجب سوء خاتمه و جال و خسارت حال و
 آساست نگاه دارد و اگر بتقدیر الهی کاری لازمی صادر شود که موجب ردت و جمل احسان باشد
 فی الحال از ان تائب شود و عزم با کرم بر عدم اعاده کند تا سعادت حاصل او آید این است عقیده
 حقه که خلاصه کتاب و سنت و آثار سلف صلی باشد و چون باین اعتقاد پیروز شد باید باین نوبت
 گرد و طالب نجات را باید که تقوی و پرهیزکاری و ترسکاری که اساس جمل اعمال و ملاک جمل اعمال
 و پیش گیر و در هر کاری که نصب العین دارد بران بنیاد نهد و از ان اخترف نه و زود آیات و الاء
 فضیلت تقوی زیاده بر یک نیم صد است و در جمل آیات از ان امر تقوی است و در خصال خیر هیچ شیئی
 اکثر از که و ان شاء الله تقوی نیست و در احادیث صحیح نیز بسیار تفصیل خیر و تقوی وارد شده و گاهی تر
 مردم نزد خدا کسی است که شسته ترست و او تعالی محب و ولی و مزی و مزی و ناصر و حامی او است و چنین
 آس و خیر عاقبت او را میااست و بهشت برای او و عود است و تقوی لباس خیر است و خیر از تقوی

و تقوی شرط و سبب ثبوت و دفع اعداء و امداد و مغفرت و رحمت و تکفیر سیئات و فتح برکات
و رفع درجات و موجب تفرقه در میان حق و باطل و خروج از مضائق و حصول رزق انبیا
گمان نباشد هست و هم موجب اعظام اجر و اصلاح عمل و فلاح حال و شکر ذوالکمال و مزید نعمت
و حق تعالی مونسان را امر کرده که در تقوی تعاون یکدیگر کنند و امر را می فرموده و تمام اولین و
آخرین بدان وصیت کرده شده اند پس اگر دعوی طلب صادق است و نجات آخرت و سلوک
بسیل حق پیش نهاد خاطر عاشق تقوی و دوا و فریفته آن باید بود و چون هیچ چیز از آن مانع نشود
گویند و انس بر خلاف آن جمع نمود شیطان دشمن قوی انسان است ایمنی از تسویلات و
جز بتوسل کتاب و سنت میسر نیست و نفس را ره خادم شیطان است هر طرف که آدمی خواهد میگذرد
و آدمی را بصورت تقوی دلالت کرده از معنی آن بیگانگی میسر از چنانکه حال اکثر عیان شد بعد از
آنکه کسی است که خود را از دم مکائد شیطان و نفس و اربابند معنی تقوی را خوب بشناسد
استقامت با سانی دست بهم و معنی تقوی در لغت پیرمیزگاریست و در شریعت معنی خاص و عام
هر دو دارد اول حیانت و اجتناب از مضرات و آخرت است و این نقصان و زیادت
می پذیرد و ادای آن احتراز کردن از شرک و انواع آنست که موجب تابید در نار باشد و احکام
آن تذکره از چیزی است که عاقل سیر سالک الی الله و انقطاع ادا حق تعالی باشد و همین است مراد
در قول تعالی **قَالَ اللَّهُ سَوْفَ يُكَفِّرُهُمْ** و معنی آنست نفس است از آنچه بدان ستم حق عفویت شود
قول باشد یا فعل ترک باشد یا فعل و این در شرح مشهور است و نزدیک طلاق و عدم قرینه است
مراد باشد و درین اجتناب کبار لازم و در صغارا گونه اختلاف است و حاصل نمی شود تقوی مگر
اجتناب از منکرات و منیات و اتیان معروفات و امورات و این منکرات و معروفات
بهر یک از اعضا تعلیق دارد مراد آنست که بنادینی چشم نکشاید و بنا شنیدنی گوش ننهد و ناگفتنی
نیز و ناخوردنی نخورد و نا شنیدنی نشناید و نالایق گوید و نادرستی نپوید و ناپوشیده
نپوشد و ناکردنی نکند و فرج را در حرام استعمال نماید و قس علی ذلک و تعظم مواضع منکرات

قلب است که ایضا در وی تمام بدن فاسدی شود در اصلاح وی اهم اشیا هست و اخلاص است در دنیا
و فساد وی با خلاق سیه است و صلاح او با خلاق حسنه هر دو قلیح را با هر جنس که مقابل است
مبدل باید ساخت کفر یا ایمان و لفاق را با خلاص و غضب را برضا و بغل را بر خود و صحت
طبع را بینهت و اشتغال بغير را با اشتغال بحق و علی هذا القیاس غرض که چون در هر کار تقوی
در نظر شد رفت و رفت این منکرات مبدل بمعروفات شود و خصال مذمومه بصفات محموده و
افعال فحیه باعمال حسنه و مقاصد بسلاح تبدیل یابد و تحلیه بفضائل و تحلیه از زرائل صورت گیرد و
اشتغال بغير از ک اندک رو کمی آرد در اشتغال بحق بجای آن نشیند تا آن قلب با کلیه ازا
خیال غیر صافی گردد و مساوی حق از اول فراموش شود و بکلیه مائل آن عاجل و غافل گردد و در وقت
دریچه معرفت تحقیق بر دل وی بکشایند و آنچه بطریق علم معلوم کرده بود بکشف شود و عیان نمایند
استدلال بر ایهست گردد و از علم معلوم رسد و آنچه در کتاب و سنت است مائل تر شود و
اعتقاد حقیقی بر وی در ترقی نهد و از بعثت و محدث داهی آن انحراف و زندقه و تشکیک
بقرآن و حدیث در هر نیک و بد و آمد و شد کند و گوش بر سخن کسی که سرافراز قول و فعل رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت داشته باشد نه نهد و هر من جموع اتباع گردد و ولو علی نوره شود
و ادیم ترا گنج مقصود نشان اگر ما رسیدیم تو باری برسی و بی الله التوفیق و اخلاص دعواتنا
ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و من تبعهم باحسان

خاتمه الطبع نتیجه فکر شاعر ماهر ناظم ساحر مولوی حکیم حافظ سیاه عظم حسین
سلاطین تعالی

یگانگی خدای هستی آری نیستی ز دای را که دین و دانش بهم آینه است همه منت پر بر پرست
پاسگزاریم و گرامی رسول جهان افروز ظلمت سوز را که نیک و بد از هم جدا کرده است و حق بگویش
در هر لباس و فاشیید بر دوش بهر گزاییم و همایون گوهران آل اطارش را که بر جاگاهش است

[illegible]

[illegible]

100-443887-100

[illegible][illegible]

2945201
 CALL NO. { 2945201 } ACC. NO. 2945201

AUTHOR _____

TITLE بغية الرائد في شرح العقائد

2945201
 2945201
 2945201

بغية الرائد في شرح العقائد

THE BOOK I

Date

No.

Date

No.



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.